

خجسته باد روز همبستگی جهانی کارگران



گزارشاتی از برگزاری روز اول
ماه مه در ایران

«قرارداد موقت»
عنوانی بر حاکمیت بی قانونی در
روابط کار

تشکل و سازمان یابی کارگران

مبارزه زنان عضو اتحادیه کارگری
اطریش علیه تعیین دستمزد بر مبنای
جنسیت

صفحات ۳ تا ۱۱

ویژگی های انتخابات و ضرورت هماهنگی اپوزیسیون

انتخابات در دموکراسی های غربی وسیله ای است برای بیان نظرواعمال اراده، حقی است که مردم این جوامع در پی سالها مبارزه به کف آورده اند و از آن ابزاری ساخته اند برای دخالت در سرنوشت خویش. استفاده از این حق بدون تامین پیش شرط های آن یعنی آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب سیاسی و تشکل های دموکراتیک ومدنی ودر یک کلام بدون حق انتخاب آزاد و برابر همه شهروندان میسر نیست. از اینرو مثلا در جامعه ای که در آن زندانی سیاسی وجود داشته باشد، سخن از انتخابات آزاد، عوام فریبی است. اینها پیش شرط هائی است که به انتخابات رنگ و بوی آزادی می دهد و امکان بیان نظر وحق انتخاب را به شکل آزاد ودموکراتیک میسر می نماید. گرچه این مجموعه در پیشرفته ترین جوامع غربی نیز به کمال رعایت نمی شود ودر این کشورها نیز اعمال نفوذها و دخالتها به شکل پنهان ونبود امکان برابر تبلیغ، به صورت آشکار قابل رویت است، اما درقوانین آنها، آزادی برای انتخاب شدن وانتخاب کردن وجود دارد و در حد قابل قبول، رعایت می شود و ناقضین این آزادیها تحت پیگرد هم قرار می گیرند. اینکه در این کشورها کمتر با یک تحریم سازمان یافته روبرومی شویم، بدین خاطر است. انفعالها وعدم شرکتها دلایل دیگری دارد.

بقیه صفحه ۲

تشتت در جناح حاکم. سردرگمی در اپوزیسیون

صفحه ۱۲

اهمد آزاد

بیانیه کانون نویسندگان ایران
در اعتراض به جلوگیری از نشست کانون

صفحه ۱۱

فرزانه عظیمی

* دیوارهای مانع همفکری و همیاری

رئوف کعبی

* اعترافنامه بن بست

مسعود فتیمی

* حکومت جمهوری اسلامی از

تشخیص منافع ملی ناتوان است

محمد اعظمی

* تجربه های دیروز و آموزه های امروز

صفحات ۱۴ تا ۲۱

از اوکراین تا عراق

صفحه ۲۲

انتخابات آزاد و دخالت های خارجی

صفحه ۲۵

قدرت سیاسی جهان در بازی شطرنج اروپا / آسیائی

ویژگی های انتخابات و ضرورت هماهنگی اپوزیسیون

بقیه از صفحه اول

در کشورهای استبدادی اما، حق انتخاب آزادانه را حکومت ها نقض می کنند. انتخابات، از جوهر اصلی آن یعنی حق انتخاب تهی است، بیشتر به یک رای گیری برای تعیین افراد شباهت دارد تا انتخابات. زمانی که خفقان ولجام گسیختگی از حد می گذرد، مشارکت در رای گیری هم از فضای رعب متاثر می شود و حتی آمدن به پای صندوق ها و از آن مهمتر رای دادن و انتخاب کردن همان کسانی که از فیلتر گذشته اند، نیز آزادانه صورت نمی گیرد، تحت فشار و اجبار واکراه همراه است. رای صد در صد مردم عراق به صدام حسین چند ماه پیش از سرنگونی اش، بیانگر این فضا و از نمونه های فراموش نشدنی است. در اینگونه جوامع، رای ندادن به قدرت غالب و یا نماینده آن و عدم پذیرش انتخابات و قهر کردن با صندوق های رای یک تمایل عمومی و شکلی از مبارزه است که بسته به شرایط دامنه آن متفاوت می شود. انتخابات در این کشورها، کارکرد دیگری دارد. ابزار اعمال نظر و اراده نیست. وسیله ای است برای کشاندن مردم و واداشتن آنان به تأیید سیاست ها ی حاکمان. از این روست که مردم تنها در شرایطی خاص به سوی صندوق ها می شتابند. در شرایطی که حس می کنند رای شان تأثیرگذار است. البته نه برای برگزیدن نمایندگان خود، که برای سد کردن راه حاکمان و بیان نفرت خود از آنان.

در کشور ما در دوره هائی انتخابات چنین خصوصیتی داشته است. دوم خرداد ۱۳۷۶ یکی از نمونه های شاخص برشمردنی است. مردم در آن انتخابات شرکت کردند که اعلام کنند چه کسی را نمی خواهند. در واقع انتخابات در آن دوره نه وسیله اعمال آزادانه نظر، که ابزاری سیاسی شد و مردم در مبارزه با قدرت، از آن بهره گرفتند. انتخابات وسیله ای شد برای لگام زدن به اسب تندرو استبداد. ابزاری شد برای مبارزه با قدرت و در نفی آن. آن انتخابات هم یک رای گیری بیش نبود. خلاصت آن که آنرا در چارچوب انتخابات آزاد قرار داده و به آن از این زاویه نگریسته شود. همان اشتباهی که برخی از جریانات اپوزیسیون در آن دوره مرتکب شدند و خود را در چارچوب سیاست حمایت و دنباله روی از یکی از کاندیداها گرفتار کردند.

ویژگی انتخابات در پیش تغییری است که در مخاطبین حکومت پدیدار شده است. تاکنون حکومت بیشتر با هدف

فریبکاری در داخل کشور، مردم را به پای صندوق ها می کشاند. آنها حضور مردم را برای مرعوب کردن خود مردم می خواستند. مشارکت آنان را برای نشان دادن قدرت و نمایش قدر قدرتی خود پی می گرفتند. در این انتخابات هدف از مشارکت، عمدتاً داخل نیست. به خارج نقل مکان کرده است. مشارکت حداکثری مردم که این روزها ورد زبان جناح های اصلی حکومت است، بیشتر مصرف خارجی دارد. حکومت در بحران بین المللی که با آن دست به گریبان است، می خواهد مشروعیت خود را از طریق مشارکت وسیع مردم اثبات کند. نگران از سقوط دیکتاتورها به وسیله «انقلابات مخملی» و در هراس از تهاجم نظامی آمریکا، در پی مشروعیت مردمی است تا از این طریق امکان تهاجم خارجی را کم و احتمال سازش برایش مهیا شود. در پیشبرد این سیاست هردو جناح اصلی حکومت هم نظر وهم کلامند.

ویژگی دیگر فضای ارباب مستقیمی است که رژیم در آستانه انتخابات بر جامعه حاکم کرده است. تا کنون فشار ها به صورت غیر مستقیم برای مشارکت در انتخابات به مردم وارد می شد. جمهوری اسلامی طی این ۲۶ سال حکومتش، با تمام قلداری ها و سرکوب گری هایش، هر گز مردم را به شکل مستقیم و عریان برای مشارکت در انتخابات مورد تهدید قرار نداده بود. شاید این برای نخستین بار است که وزیر اطلاعات دولت جمهوری اسلامی ایران این چنین گستاخانه و عریان علیه مخالفان انتخابات، تیغ از نیام برمی کشد. سابقه نداشته است که عدم شرکت در انتخابات و تحریم آن، برانداز نظام تلقی شود. به این ها می بایست تهاجم و فشار به دانشجویان، روزنامه نگاران و همچنین به سرکوب هموطنان عرب خوزستان - که در مخالفت با اجحافات ملی و قومی دست به اعتراض زده بودند - افزوده شود. این تهدیدها و فشارها با هدف تامین مشارکت حداکثری مردم در انتخابات صورت می گیرد.

اختلاف در راس هرم قدرت یکی از ویژگی های حکومت از آغاز تاکنون بوده است. اما هیچگاه شکاف در جناح قدرتمند حکومت تا بدین حد عمیق نبوده است. " شورای هماهنگی نیروهای انقلاب " که برای هماهنگ کردن جناح راست در این دوره فعال بود، کارش به جایی رسید که تنها کاندیدای باقی مانده در این " شورا " یعنی علی لاریجانی را به عنوان کاندیدای خود اعلام نمود. آش تا بدان اندازه شور شده و اختلافات آن چنان بالا گرفته است که علی اکبر ولایتی یکی از کاندیداها ی اولیه " شورای هماهنگی "، در واکنش به معرفی لاریجانی گفت که " شورای هماهنگی " یکنفر را از بین یکنفر معرفی کرده است. جناح راست حکومت در این انتخابات چندین شقه شده است. از راست سنتی، دو نماینده به میدان آمده است: علی اکبر ولایتی و علی لاریجانی. از راست اصول گرا، چهار نفر خود را معرفی کرده اند: محسن رضائی، محمود احمدی نژاد، محمد

باقر قالیباف و احمد توکلی. قرار است در آینده این بلوک از میان خود یکی را برگزیند. از راست مصلحت گرا هم رفسنجانی به میدان آمده است. البته هنوز حضور رفسنجانی رسماً اعلام نشده است. اما بسیار بعید است که او در این بازار آشفته از طمع تسخیر صندلی ریاست جمهوری بتواند چشم پوشی کند. با حضور هاشمی احتمال کناره گیری علی اکبر ولایتی بسیار بالاست.

اما سایر کاندیداها ی راست قرار است در میدان بمانند. گرایشات مختلف دیگر نیز، از هر گروه و دسته ای چند نماینده وارد صحنه انتخابات شده اند. و این در طول ۲۶ سال حکومت جمهوری اسلامی بی سابقه بوده است. جناح راست هر گز چنین متشتت به میدان انتخابات قدم نگذاشته است. تشتت در بالا، بحران در مناسبات جهانی و رویگردانی مردم از حکومت، شرایط کاملاً مناسبی برای پیشرفت به سوی دموکراسی پدید آورده است.

درک این موقعیت و تلاش برای حضور نیرومند در این میدان، هم از طرف مردم با استقبال وسیع تری روبرو می شود، هم در عرصه جهانی همراهی بیشتری را جلب می کند و هم صفوف اپوزیسیون را برای برداشتن گام های بلندتر فشرده می نماید. اپوزیسیون جمهوریخواه برای پیشروی به سوی دموکراسی، می بایست با هماهنگ کردن صفوف خود، بکوشد تا با تبلیغ عدم شرکت و تحریم انتخابات، این بازی رای گیری که بر آن نام انتخابات ریاست جمهوری نهاده اند، به شکست کشانده شود. در این انتخابات " نه " بزرگ مردم به جمهوری اسلامی و اراده آنان در نفی آن می بایست هرچه پر طنین ترفریاد شود. جمهوری اسلامی همواره بر نمایش حمایت مردمی تکیه کرده آنرا به ویژه در چند ساله اخیر به رخ جهانیان کشیده است. این ادعا در دوره های نخستین انقلاب درست بود. جمهوری اسلامی با تمام خصوصیات ضد انقلابی اش، زاده انقلاب و متکی به مردمی بود که انقلاب را آفریدند. اما دیربست که توپ و تانک و سوتنهای بسیج و سپاه، جایگزین حمایت های مردمی شده است. امروز بیش از هر زمان دیگری ماندگاری اش در قدرت، با نبود یک آلترناتیو نیرومند دموکراتیک قابل توضیح است. آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد نشان دادن این بیزاری و انعکاس صدای " نه " مردم ایران در این انتخابات به گوش جهانیان است. اتخاذ موضع مشترک سیاسی اپوزیسیون جمهوری خواه ایران و سازماندهی یک حرکت متمرکز در یکی از کشورهای و همزمان سازماندهی یک کنفرانس مطبوعاتی برای انعکاس صدای مردم ایران از جمله اقداماتی است که می تواند در خارج از کشور، بر مبارزه مردم علیه حکومت جمهوری اسلامی تأثیر مثبتی برجای گذارد. اینگونه حرکات به ظاهر کوچک، اگر با هماهنگی و درایت و صرف انرژی همراه شود، در خدمت برداشتن گام های بلندتر به سوی استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی قرار خواهد گرفت

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

«قرارداد موقت»

عنوانی بر

حاکمیت

بی قانونی در

روابط کار

کمیسیون کارگری

در بیانیه‌ای که از طرف جمعی از فعالان کارگری، با عنوان «کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری در ایران»، در اواخر سال گذشته انتشار یافته، از جمله قید شده است که حدود ۵۰ درصد کارگران ایران با قراردادهای موقت در بی حقوقی مطلق به سر می‌برند، و بر پایه پیش‌بینی‌هایی که صورت گرفته، در چند سال آینده، حدود ۹۰ درصد کارگران شاغل را کسانی تشکیل خواهند داد که با قراردادهای موقت به کار گرفته می‌شوند. هرچند که در این باره نیز آمار دقیق و مورد اتفاقی وجود ندارد اما همین اندازه روشن و آشکار است که، در حال حاضر، قراردادهای موقت و تبعات آن گریبانگیر دست کم ۳ میلیون نفر از کارگران ایران است.

مسئولان حکومتی و نهادهایی که به نام کارگران از سوی حکومت ساخته و پرداخته شده‌اند، در برابر اعتراضات فزاینده کارگران نسبت به این قبیل قراردادهای آن را پدیده‌ای جهانی و همگانی عنوان کرده و از پاسخگویی طفره می‌روند. اما اگرچه رواج اشتغال موقت، در چارچوب آنچه که اصطلاحاً «انعطاف‌پذیری» در سازماندهی تولید و اشتغال نامیده می‌شود، طی سه دهه گذشته، در غالب کشورهای جهان رخ داده است، این پدیده سرمایه‌داری نیز، مانند اکثر پدیده‌های دیگر، هنگامی که وارد جوامع پیرامونی مثل ایران می‌شود، هرچه بیشتر معیوب و مقلوب می‌گردد. اگر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، گسترش قراردادهای موقت ضمن حذف یا تعدید بخشی از حقوق و دستاوردهای

کارگران، حقوق اولیه و اساسی آنها مانند بیمه بیکاری، درمانی و بازنشستگی و همچنین حق تشکل آزاد آنها را محفوظ می‌دارد، در جامعه‌ای نظیر جامعه ما اشاعه و تحمیل این گونه قراردادهای در واقع، به معنی سلب همه حقوق و دستاوردهای شغلی و صنفی کارگران و حاکمیت بی قانونی مطلق است.

رواج این نوع قراردادهای اشتغال زیر عنوان «قرارداد موقت»، که در سال‌های اخیر هم شدت و دامنه‌ای افزون‌تر یافته است، در جامعه ما پدیده‌ای نسبتاً نوظهور است. البته، قبلاً نیز اقسام گوناگون قراردادهای اشتغال با مدت معین و محدود، مانند قراردادهای موقتی، پیمانی، کتراتی، گاه مزدی یا فصلی وجود داشته و هنوز هم دارد. اما، جدا از کارگران شاغل در صفوف و کارگاه‌های کوچک که تابع مقررات حرفه‌ای عرفی یا قانونی خاص خود بوده، بخش عمده اشتغال موقت و فصلی مربوط به فعالیت‌های کشاورزی، ساختمانی، تأسیساتی و نظایر اینها بوده است. در غالب رشته‌ها و فعالیت‌های دیگر، که کار طبیعتاً یا عرفاً حالت مستمر و دائمی داشته است، اشتغال و به کارگیری نیروی کار نیز معمولاً دائمی و با مدت نامعین بوده است. در این شرایط، نه تنها کارگران طبعاً خواهان تداوم کار و اشتغال بوده‌اند بلکه اکثر کارفرمایان نیز به سادگی مایل به از دست دادن نیروی کاری که طی سال‌های مداوم کار مهارت و تجربه ارزشمندی اندوخته است، نبوده‌اند.

در هر حال، در اثر تحولات اقتصاد جهانی و تأثیرات آن بر اقتصاد ایران و، فراتر از آن، تشدید بیسابقه معضل بیکاری در نتیجه ورود سالانه چند صد هزار جوان جوئیای کار به بازار و ناتوانی رژیم حاکم در تأمین فرصت‌های شغلی جدید با بهره‌گیری از امکانات بالفعل و بالقوه جامعه ما، و به همراه اینها سرکوب تشکلهای مستقل صنفی و محروم شدن کارگران از حق تشکل آزاد برای دفاع از دستاوردهایشان، زمینه مساعدی را برای توسعه و تشدید تهاجم مشترک دولت و کارفرمایان علیه مزد و حقوق‌بگیران فراهم آورد. تحمیل و رواج فزاینده قراردادهای موقت، یکی از این رشته تهاجمات در سال‌های اخیر بوده که دولت، هم به عنوان بزرگترین کارفرمای اقتصاد ایران و هم در دفاع از سرمایه‌داران و کارفرمایان خصوصی، در آن مشارکت مستقیم داشته است.

گذشته از سیاست «تعدیل نیروی انسانی» و سیاست خصوصی سازی، که از حدود ۱۵ سال پیش اجرای تدریجی آنها شروع شده و با اخراج و بیکار سازی صدها هزار نفر از شاغلان بخش‌های تولیدی، و خصوصاً صنایع، زمینه را برای رواج و قبولاندن قراردادهای موقت مهیا کرده است. بخش

بزرگ دیگر تهاجم دولت و کارفرمایان نیز در عرصه «قانونی»، یعنی در تلاش برای مثله کردن و یا بی اثر کردن قانون کار و قانون تأمین اجتماعی و دیگر قوانینی صورت گرفته است که اندک «امتیازات» و حقوقی را برای کارگران به رسمیت شناخته بودند. در این عرصه هم، هرگاه تلاش آنها در تغییر یا لغو صریح قوانین، به دلیل مقاومت و اعتراضات کارگران و یا به دلایل دیگر، ناکام مانده است، به حربه شناخته شده «تفسیر» قانون و یا حتی ساده‌تر از آن، به عدم اجرای قانون و مقررات موجود، دست بازده‌اند.

هنوز سه سال از آغاز اجرای قانون کاری که به وسیله خود رژیم اسلامی تهیه و تصویب گردیده نگذشته بود که نخستین تلاش برای بی اثر کردن این قانون، در قالب تدوین ضوابط مربوط به برنامه دوم اقتصادی به وسیله دولت رفسنجانی، انجام گرفت که به واسطه کشمکش‌های درون حکومتی در آن مقطع به جایی نرسید. اما دو سال بعد از آن، طی «تفسیر»ی که از جانب این دولت، در پاسخ به درخواست گروهی از کارفرمایان به سرکردگی «اتاق صنایع و معادن و بازرگانی»، از تبصره ۲ ماده ۷ قانون کار ارائه شد، راه برای تبدیل قراردادهای استخدامی دائمی به موقت، «قانوناً» هموار گردید. این تبصره که مقرر می‌دارد: «در کارهایی که طبیعت آنها جنبه مستمر دارد، در صورتی که مدتی در قرارداد ذکر نشود، قرارداد دائمی تلقی می‌شود»، چنین تعبیر شد که در کارهای مستمر هم کارفرمایان می‌توانند به انعقاد قراردادهای «موقت» مبادرت کنند. در همین ارتباط، وزارت کار و امور اجتماعی رژیم، در اسفند ۱۳۷۳، بخشنامه‌ای صادر کرد که بر پایه آن استخدام موقت کارگران در کارهای دائمی نیز جنبه «قانونی» و رسمی یافت. از آن پس، کارفرمایان، با استناد به همین «بخشنامه»، کارگران رسمی و با سابقه خود را دسته دسته اخراج و، به جای آنها، افراد دیگری به عنوان کارگر موقت و پیمانی، استخدام کردند تا هم مزد کمتری پرداخت کنند و هم از پرداخت حق بیمه و خدمات اجتماعی و دیگر مزایای قانونی کارگران به سهولت بیشتری طفره برونند...

با هموار شدن این راه گریز از قانون برای کارفرمایان، تنظیم و اجرای قراردادهای اشتغال موقت رفته رفته به جایی رسید که از حالت «قرارداد» - که طبق تعریف، دارای حداقل دو طرف مستقل است - خارج شده و به صورت تحمیل و اجبار کاملاً یک جانبه از طرف سرمایه‌داران و مدیران خصوصی و دولتی درآمد. تنظیم «قراردادهای سفید امضاء»، یعنی قراردادهای سفید، بدون ذکر تاریخ آغاز و پایان کار و دیگر شرایط ضروری قرارداد و تنها با امضای کارگر در ذیل آن، به نحوی که کارفرما می‌تواند هر تاریخ و متن و شرط مطلوب خود را هر وقت بخواهد در آن بگنجانند، نمونه روشنی از بی حقوقی مطلق طرف دیگر قرارداد یعنی کارگر است. اما برخی از مدیران و کارفرمایان به این نیز بسنده نکرده و، برای «محکم کاری»، به اخذ چک و سفته از کارگران خود نیز مبادرت می‌کنند تا حتی حق کمترین اعتراض و یا شکایت آتی را نیز از آنها سلب نمایند. این قانون گریزی، از سوی دیگر، همراه با شکل‌گیری و گسترش روزافزون نوع دیگری از

اطلاعیه در باره :

دستگیری یوسف عزیزی بنی طرف

بنا به اظهار خانم سلیمه فتوحی، همسر یوسف عزیزی بنی طرف، ساعت دو و نیم بعد از ظهر دیرروز، دوشنبه پنج اردیبهشت ۱۳۸۴، مأموران حکومت جمهوری اسلامی به خانه آنها ریخته ویوسف عزیزی بنی طرف را بازداشت کرده و به همسر او گفته اند که برای پیگیری موضوع به آدرسی در خیابان معلم تهران که یکی از مراکز سرکوب وابسته به دادسرای انقلاب است مراجعه کند.

یوسف عزیزی بنی طرف، عضو کانون نویسندگان ایران و یکی از روشنفکران خلق عرب است که از حقوق پایمال شده این مردم دفاع می کند. او به ویژه در جریان سرکوب اعتراضات اخیر هموطنان عرب خوزستان، طی مصاحبه‌های خود با رسانه‌های گروهی داخلی و خارجی به دفاع از مبارزات مردم پرداخته و سیاستهای رژیم را افشا کرده است. او بارها در سخنرانیها و نوشته‌هایش نسبت به بی عدالتی، حق‌کشی و ظلم و ستم اجتماعی و ملی نسبت به خلق عرب، در کشور ما هشدار داده بود و بر همبستگی و نیز اهداف آزادیخواهانه و حق‌طلبانه همه اقوام و ملیتهای ساکن ایران تأکید ورزیده بود. به گفته همسر وی، یوسف عزیزی بنی طرف به عنوان یک پژوهشگر در یک نظرسنجی پیرامون نامه منسوب به محمدعلی ابطحی، مشاور رئیس جمهور، در رابطه با نقشه حکومت جهت تغییر توازن قومی در خوزستان به زیان اعراب ساکن این منطقه، که مورد تکذیب ابطحی واقع شده است، به درستی گفته بود « مسئله مهم جعلی یا اصلی بودن نامه نیست، مهم اینستکه مطالبی که در نامه آمده است آنجا اتفاق می‌افتد».

رژیم جمهوری اسلامی که از فرونشاندن خشم و انزجار به جوش آمده مردم درمانده است، طبق معمول می‌کوشد با گسترش دامنه دستگیریها و پرونده سازی برای کوشندگان و مبارزان راه آزادی و دموکراسی و همچنین ایجاد رعب و هراس در میان مردم با این جنبش حق‌طلبانه مقابله کند. دستگیری این نویسنده و روشنفکر نمونه‌ای از سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم در برابر جنبشهای دموکراتیک و مردمی جامعه ما را نشان می‌دهد. جنبشهایی که در حال رشدند و همه خلقهای ایران را به صحنه مبارزه متحد با این رژیم می‌کشاند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران تهاجم به هموطنان عرب خوزستان و کشتن و زخمی کردن آنان و همچنین دستگیری یوسف عزیزی بنی طرف را شدیداً محکوم می‌کند و خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی ایران، از جمله دستگیرشدگان اعتراضات توده‌ای روزهای اخیر در خوزستان است.

ما ضمن اعلام همبستگی با مبارزات حق‌طلبانه مردم خوزستان در برابر حکومتی که مسبب ناامنی و ستم در سرزمین ماست، سازمانها، احزاب و تشکل‌های مدافع حقوق بشروهمه کوشندگان راه آزادی و عدالت اجتماعی را به تلاش مشترک و یکپارچه برای استقرار حکومتی مبتنی بر آزادی، عدالت، برادری و همبستگی ملی دعوت می‌کنیم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۵ اردیبهشت ۱۳۸۴

ماده ۷ قانون کار، مبنی بر اجرای همین ضابطه به ترتیبی که در متن قانون مزبور آمده است، در آخرین روزهای عمر مجلس ششم ارائه شد. لکن این طرح، چنان که پیش‌بینی می‌شد، از طرف اکثریت این مجلس رد شده و همان «تفسیر» قبلی به قوت خود باقی ماند. در خرداد سال گذشته، «دیوان عدالت اداری» در پاسخ به شکایت «سازمان تأمین اجتماعی» رأی صادر کرد که به موجب آن کارگران قراردادی به طور کلی از شمول بیمه بیکاری هم محروم گردیدند. این نیز، در جهت تکمیل تهاجمات پیش گفته، تفسیر دیگری مغایر با نص «قانون بیمه بیکاری» در جهت تأمین نظر دولت بود زیرا که ۳ درصد از حقوق کارگران موقتی نیز، مانند سایر کارگران، به عنوان بیمه بیکاری از دستمزد ماهانه آنها کسر می‌شود هرچند که آنها به واسطه هرج و مرج حاکم (عدم نگهداری سابقه بیمه شده، عدم ارسال حق بیمه، تعویض مکرر پیمانکارها و . . .) غالباً فرصت و امکان برخورداری از بیمه بیکاری را نیز پیدا نمی‌کنند.

اما مجلس هفتم، خلف شایسته مجلس قبلی، طرحی را آماده کرده است که در صدد رسمیت و «قانونیت» بخشیدن به این بی‌قانونی حاکم در روابط کار است. این طرح که با عنوان فریبکارانه «ایجاد اشتغال»، در آبان گذشته، ارائه شده است، تیر خلاصی است که باقی مانده قانون کار موجود شلیک می‌شود. طبق این طرح، «تا پایان برنامه چهارم. . . اشتغال موقت نیروی کار جدید در کلیه کارگاه‌ها و مشاغل پیش‌بینی شده در قانون کار بر اساس توافق کتبی شاغلین و کارفرمایان بوده و از شمول قانون کار معاف هستند». هرچند که این طرح ظاهراً فقط «اشتغال موقت» را از شمول قانون کار خارج می‌کند ولی بنا به تجربه عملی سالیان گذشته کاملاً آشکار است که کارفرمایان با بهره‌گیری از این طرح قانونی، می‌توانند با تبدیل باقی‌مانده قراردادهای دائمی به قراردادهای موقت، عملاً، کلیه شاغلان را از شمول آن قانون محروم نمایند.

اگر چه این طرح هنوز به تصویب نرسیده است ولی تهیه و ارائه آن نیز از تدارک تهاجم دیگری برای ساقط کردن کارگران ایران از حقوق عرفی و قانونی اولیه‌شان خبر می‌دهد. مقاومت در برابر این تهاجم نیز مانند تعرضات دیگر دولت و کارفرمایان، بیش از همیشه، در گرو پایان پراکندگی و ایجاد تشکل‌های مستقل و آزاد کارگران است. حرکت‌ها و اقدامات کارگران ایران در سال گذشته نیز نویدبخش آنست که آگاهی و اراده جمعی برای پایه‌گذاری چنین تشکل‌هایی در میان آنان رو به گسترش و تقویت است.

دلالتی زیر عنوان شرکت‌های «پیمانکاری و تأمین نیروی انسانی» بوده است که برده‌داری نوع سرمایه‌داری «مدرن» را در جامعه امروز ما عینیت کامل بخشیده‌اند. این شرکت‌ها که نیروی کار مورد نیاز مؤسسات خصوصی و دولتی را، به شکل «مناقصه» فراهم کرده و بدین ترتیب کارفرمای اصلی را عملاً از هرگونه مسئولیت در قبال پرداخت دستمزد و تأمین دیگر حقوق قانونی کارگران رها می‌سازند، ضمن تصاحب بخش دیگری از مزد و حقوق اندک کارگران، شدیدترین فشارها و اجحافات را نیز بر آنها روا می‌دارند که بررسی آن نیازمند فرصت دیگری است.

اما، همان طور که می‌دانیم، کار این تهاجمات در عرصه «قانونی»، بدین جا ختم نشد و هر مجلس و دولت دیگری هم که بعداً تشکیل شد، از دست اندازی به باقی‌مانده حقوق، دستاوردهای کارگران باز نایستاد: مجلس پنجم قانون خارج کردن کارگاه‌های کمتر از ۵ کارگر از شمول قانون کار را تصویب کرد، مجلس ششم همین کار را در مورد کارگران کارگاه‌های قالبیایی به انجام رسانده و به علاوه اجرای قانون تأمین اجتماعی در مورد کارگاه‌های صنوف را هم عملاً به حالت تعلیق درآورد، دولت خاتمی، طبق مصوبه‌ای، کارگاه‌های کمتر از ۱۰ کارگر را از شمول بخش مهمی از مقررات قانون کار خارج کرد و . . . تا این بنیان‌بیدادگری به غایت امروز رسید که کارگران با قرارداد موقت (سه ماه، یک ماه و حتی ۶ روزه) از ابتدایی‌ترین حقوق‌شان محروم شوند و کارگرانی نیز که هنوز از قرارداد دائمی برخوردارند دائماً در معرض تهدید و فشارهای فزاینده باشند و در یک کلام، امنیت شغلی اساساً از میان رفته و هرج و مرج و بی‌قانونی در مناسبات کار حاکم شود.

دامنه گسترش و تحمیل قراردادهای موقت در رشته و بخش‌های مختلف فعالیت هنوز به انجام خود نرسیده و این روند، همچنان، ادامه دارد: نه تنها شرکت‌ها و مؤسسات آموزشی نیز، بیش از پیش، به استخدام موقت، غالباً از طریق پیمانکاری‌ها، روی می‌آورند. نه فقط واحدهای خدماتی بلکه صنایع کشور، و از جمله نفت و گاز و پتروشیمی و فولاد و خوروسازی (که در شرایط موجود، فعالیت آنها مستمر و بازار فروش محصولاتشان هم تأمین و تضمین شده است) نیز هرچه بیشتر قراردادهای موقت را جاری و ساری می‌سازند. متقابلاً، مقاومت در برابر این نوع قراردادهای تحمیلی نیز یکی از عرصه‌های عمده اعتراضات کارگران در دوره اخیر، و به ویژه در سال گذشته، بوده است. در اثر گسترش این دسته از اعتراضات، طرح استفساریه‌ای راجع به تبصره ۲

گزارشاتی از برگزاری روز اول ماه مه در ایران

دستمزدها، دستور پیگیری و رسیدگی در این خصوص را به وزیر کار صادر کرد.

وی خاطرنشان کرد: ماجرای ورزشگاه ۱۲ هزار نفری آزادی نه تنها امکان نتیجه گیری و بهره برداری مطلوب را از ما سلب کرد، بلکه برخستگی ناشی از فعالیت های هفته کارگر نیز افزود. محبوب پیش بینی کرد در نتیجه وقایع تجمع روز جهانی کارگر، بازتابهای گوناگونی را در رسانه ها شاهد خواهیم بود.

برگزاری جشن روز جهانی کارگر به دعوت کمیته پیگیری شکل های آزاد کارگری.

همزمان با برگزاری جشن اول ماه مه در تقاطع مختلف کشور روز یکشنبه ۱۱ اردیبهشت گردهمایی بزرگی به مناسبت روز اول ماه مه، در سینما فردوسی واقع در خیابان انقلاب برگزار شد. این مراسم که توسط "کمیته پیگیری ایجاد شکل های آزاد کارگری" تدارک دیده شده بود با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد و احترام جان باختگان راه آزادی و برابری آغاز گردید.

در این مراسم، فعالین کارگری در ارتباط با معضلات و مشکلات طبقه کارگر به سخنرانی پرداختند و از سیاست های فعلی دولت در زمینه دستمزدها و قراردادهای موقت و بی توجهی به مطالبات و وضع معیشتی کارگران انتقاد کردند و خواستار تشکیل یابی هر چه بیشتر طبقه کارگر برای رسیدن به مطالبات خود شدند.

وجود پلاکاردهایی با مضامین "آزادی حق اعتصاب"، "افزایش دستمزدها"، "لغو قرارداد کار موقت" و... دلیل دیگری بر این واقعیت بود که این مراسم تنها یک بزرگداشت و یا جشن نبود بلکه گردهمایی و حرکتی بود در جهت بیان چندین باره مطالبات و خواسته های به حق و نادیده انگاشته شده ی طبقه کارگر.

در کنار این مراسم نمایشگاه عکسی به منظور افشای جنایات های پنهان نظام سرمایه داری بر پا شد. از نکات قابل ذکر در سخنرانی ها می توان به بررسی وضعیت کودکان کار، شرایط نامناسب خانواده کارگران، اصلاح قوانین ناقص و ناعادلانه ی کار، حمایت از حقوق زیر پا گذاشته شده ی اقشار اجتماعی چون پرستاران و معلمان اشاره کرد. در میانه ی مراسم نیز یک گروه موسیقی به اجرای برنامه پرداختند و در پایان قطعنامه کمیته پیگیری در مورد اول مه قرائت شد، و در آخر برنامه بار دیگر سرود جهانی طبقه کارگر (انترناسیونال) به زبان فارسی و با همخوانی حضار پخش شد.

بنا به گزارش سایت کانون اشتراک چند تن از فعالین کارگری در این مراسم سخنرانی کردند آقای جعفر عظیم زاده عضو کمیته پیگیری و فعال کارگری یکی از سخنرانان بود که خلاصه سخنان وی در زیر می آید:

خدمت همه دوستان سلام عرض می کنم و اول ماه مه روز جهانی کارگر، روز اتحاد و همبستگی

مراسم حضور یافتند. پس از ورود کارگران به ورزشگاه آزادی پوسترها و پلاکارد های داخل سالن که نامزدی هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری را تبلیغ می کرد، مورد اعتراض آنان قرار گرفت. و در هنگامی که حسن صادقی از رفسنجانی به عنوان «افتخار و عزت جامعه کارگری» و یا «پرچم دار جامعه کارگری» نام برد واز تریبون اعلام کرد که وی برای شرکت در این جلسه در راه است، کارگران به این مساله واکنش نشان دادند و به سمت تریبون هجوم بردند، پوستره های تبلیغاتی خانه کارگر، که برای حمایت از رفسنجانی در سالن پخش شده بود، را پاره و به نشانه اعتراض سالن را ترک کردند. بعدا اعلام شد که رفسنجانی به دلیل ضیق وقت در مراسم شرکت نخواهد کرد. "افشین حبیبزاده" عضو شورای مرکزی حزب اسلامی به خیرگزاری کار ایران (ایلنا) گفت، خانه کارگر قصد داشت که دو برنامه پنجمین کنگره خانه کارگر و همایش وحدت ملی را برگزار کند که در این همایش از تمام اقشار حضور داشته باشند و نمایندگان آنها خواسته های خود را از رئیس جمهور آینده طرح کنند. تمام این برنامه ها برگزار شد اما با وجود اینکه رفسنجانی به سمت استادیوم در حال حرکت بود، طی تماس هایی که با وی گرفته شد و به دلیل مشکلاتی که در سالن وجود داشت، هاشمی از حضور در این مراسم صرف نظر کرد.

"علیرضا محبوب" دبیر کل خانه کارگر به ایلنا گفت: آنچه که در مراسم روز جهانی کارگر امسال اتفاق افتاد، به ما نشان داد اگر در امور تشکیلاتی، برنامه ریزی هدفمندی نداشته باشیم، به راحتی ابزار دست گروه های سودجو قرار خواهیم گرفت. یک جماعت تقریباً ۳۰۰ نفری با هدف و برنامه ریزی قبلی، نظم کنگره سراسری و مراسم روز جهانی کارگر را بر هم زدند.

وی با بیان اینکه جمعیت ناآرام حاضر در ورزشگاه،

پیش از ورود دسته کارگران راهپیمای در محل ورزشگاه مستقر شده بودند، گفت: متأسفانه به دلیل نبود تعامل میان حراست ورزشگاه و انتظامات خانه کارگر، این گروه آشوبگروانستند با ایجاد یک جو

ناآرام، در میان جمعیت حاضر در ورزشگاه پراکنده شده و اعلامیه های حزب توده را در بین حاضرین پخش نمایند.

دبیر کل خانه کارگر با اشاره به دیدار خود با رییس جمهور، تصریح کرد: رییس جمهوری پس از آگاهی از ناراضیاتی کارگران در خصوص وضعیت

روز جهانی کارگر پس از قریب بیست و پنج سال با تنوع و ویژگی هائی در شهرهای مختلف ایران برگزار شد.

می توان به سه موضوع اساسی در این باره اشاره کرد

اول اینکه رفسنجانی و شرکا می خواستند گردهمایی، جشن و راهپیمایی کارگران را به یک فرصت و مانور حمایتی برای انتخابات ریاست جمهوری تبدیل کنند. که کارگران مصممانه به این حرکت نه گفتند. و بر بی اعتباری تشکل های مانند خانه کارگر و شوراهای کار و... تاکید صریح داشتند. دوم کوشش برای برگزاری روز جهانی کارگر بصورت مستقل از تمام نهاد های رژیم. سوم گسترش برگزاری این روز در میان دیگر اقشار و جنبش های اجتماعی، مانند برگزاری آن در میان دانشجویان، معلمان و پرستاران. از میان خواست ها و مطالبات کارگران می توان به شعار های زیر اشاره کرد.

آزادی تشکل حق ماست / اعتصاب اعتصاب حق ماست / کارگر دانشجو معلم - اتحاد اتحاد / تحریم انتخابات اجراء باید گردد / قرارداد موقت ملغی باید گردد. فریاد هر ایرانی آزادی آزادی.

تهران

روز یکشنبه اول ماه مه خانه کارگر تشکل سیاه کارگری جمهوری اسلامی در نظر داشت گردهمایی کارگران برای برگزاری جشن اول ماه مه را به مراسمی برای تبلیغات انتخاباتی رفسنجانی و همچنین انتخابات میان دوره ای مجلس تبدیل کند. این مراسم که قرار بود با راهپیمایی کارگران، از مقابل کارخانه های ایران خودرو، کشمیران صنعت،

تلویزیون شهاب و ایران تایر آغاز شود و تا ورزشگاه ۱۲ هزار نفری آزادی ادامه یابد، با یک تغییر ناگهانی، از کارخانه ارج شروع شد. گرچه حسن صادقی، رییس کانون عالی شوراهای اسلامی کار بعدا گفت که: خانه کارگر ابتدا در نظر داشت مراسم راهپیمایی



روز جهانی کارگر را در مرحله اول مقابل مجلس در میدان بهارستان و در مرحله دوم در مقابل وزارت کار برگزار کند. اما متأسفانه شورای تامین با هیچکدام از محل های مورد درخواست خانه کارگر موافقت نکرد. علاوه بر کارگران تهران، گروه زیادی از کارگران نیز از دیگر استان های کشور در این

کمیته پیگیری مجمع عمومی بعدی خود را در تاریخ ۸۴/۳/۱۳ برگزار خواهد کرد. ما از همه رفقای کارگری که در این مراسم حضور دارند دعوت می‌کنیم تا در مجمع عمومی چهارم این کمیته که در مورخه ۸۴/۳/۱۳ برگزار خواهد شد، شرکت کنند تا با دخالت گری خود، این کمیته را در راستای اهدافی که خودشان در مجمع عمومی آن تعیین می‌کنند یاری دهند. موفق باشید

قطعنامه به مناسبت اول ماه مه

کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری
یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۴ -
اول مه ۲۰۰۵

امروز و در این لحظه در اقصی نقاط جهان چرخهای تولید سود برای سرمایه داران از کار افتاده است و میلیونها کارگر در اعتراض به مشقاتی که نظام سرمایه‌داری بر زندگی و معیشت آنان تحمیل کرده، دست از کار کشیده‌اند.

۱۱۵ سال است که اول ماه مه چنین روزیست، این روز مولود

شرایط فلاکت‌باریست که نظام سرمایه‌داری مسبب آن است، نظام سرمایه‌داری مسبب همه مشقات و محرومیت‌هایی است که اکثریت عظیم جامعه انسانی را در کام خود فرو برده‌است. فقر و فلاکت پایان ناپذیر، بیکاری، ناامنی شغلی، تن فروشی و اعتیاد، بردگی و قاچاق کودکان، جنگ و انسان‌کشی و دهها مصیبت دیگر تماما محصول حاکمیت این نظام ضدانسانی بر سرنوشت و مقدرات بشر است درعین حال علیرغم پیشرفت تکنولوژی تولید نسبت به دهه‌های قبل، شرایط کار و زیست کارگران در همه نقاط جهان روزبروز وخیم‌تر شده و میلیونها انسان بیش‌ازپیش در گرسنگی مطلق فرو رفته‌اند چرا که هدف نظام اقتصادی سرمایه‌داری از پیشرفت تکنولوژی نه تامین رفاه و آسایش انسانها بلکه تضمین و تداوم سود آوری سرمایه است.

این نظام ناعادلانه شایسته انسان نیست و باید دگرگون شود. این حق طبیعی و مسلم ما کارگران است که از همه نعماتی که خود تولید میکنیم، بهره مند شویم. ما خواهان محو استثمار انسان از انسان و بر پایی جامعه‌ای انسانی هستیم در این راستا و تا تحقق چنین شرایطی برای زندگی انسانها، ما رؤس مطالبات خود را به شرح زیر اعلام کرده و مصرانه خواهان تحقق فوری آنها هستیم:

۱- ما خواهان آزادی ایجاد تشکلهای کارگری بوده و حق خود میدانیم که تشکلهای خود را بدون اجازه و دخالت مقامات و نهادهای دولتی ایجاد نماییم.

۲- حداقل دستمزد تصویب شده توسط شورای عالی کار، تجاوز به پایه‌ای‌ترین حقوق انسان، یعنی حق زنده ماندن و برخورداری از یک زندگی انسانیست. ما خواهان تجدید نظر فوری در حداقل دستمزدها به نحوی هستیم که امکان یک زندگی

سرمایه پایین بیاید آنوقت مساله فرق می‌کند. صاحب سرمایه نیازی به اعتراض ندارد. آنان به راحتی در خانه‌ای به نام شورای عالی کار دور هم می‌نشینند و حتی به تعهد خود مبنی بر رساندن سقف حداقل دستمزدها به سقف سال ۵۸ پشت پا می‌زنند و حداقل دستمزد را آنطوری که منافعشان اقتضا می‌کند به تصویب می‌رسانند.

دوستان ببینید ما چقدر ناتوانیم که تازه پس از ۲۸ سال و پیشرفت تکنولوژی تولید و بالا رفتن استاندارد زندگی در این فاصله، تازه دستمزد سال



۵۸ را هم در کمال وقاحت نمی‌خواهند به ما بدهند، چه میشود کرد، به قولی باید دردمان را به چه کسی بگوییم؟ واقعیت این است که در این جامعه کسی گوش شنوا ندارد. اصلا اراده و برنامه‌ای هم در سطح گردانندگان این جامعه برای اصلاح این وضعیت وجود ندارد. این خاصیت ذاتی نظام سرمایه‌داریست که برای تامین و تضمین سود خویش، کارگر را مچاله کند.

بنابراین به نظر من کارگر بایستی به نیروی خود متکی شود. نیروی کارگر هم در اتحاد و تشکل یابی آن است. طبقه کارگر بایستی خودش را متحد و یکپارچه کند. در غیر این صورت نظام سرمایه‌داری هیچ ترحمی به ما نخواهد کرد، اصلا زندگی ما و آینده بچه‌هایمان مساله‌اش نیست، مساله‌اش سودش است، بنابراین بهبود شرایط زندگی ما و خاتمه دادن به این همه فلاکتی که گریبان ما را گرفته، قبل از هر کسی دست خودمان را می‌بوسد. کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری در شرایطی که کارگران هیچگونه تشکل مستقلی را برای دفاع از حقوق اجتماعی خود ندارند، پاسخی است به این نیاز طبقه کارگر.

این کمیته به دنبال نشست سه جانبه‌ای که با نظارت سازمان جهانی کار برگزار شد از طرف تعدادی از فعالین کارگری و در اعتراض به این نشست ایجاد گردید. این کمیته از بدو شکل‌گیری خود تا به امروز سه مجمع عمومی با شرکت فعالین کارگری از نقاط مختلف کشور برگزار کرده و همه تصمیمات آن متکی به مجمع عمومی بوده است. این کمیته قصد دارد به مجمعی از رهبران و فعالین کارگری تبدیل شود تا بدین ترتیب طبقه کارگر از طریق ارتباط مستقیم رهبرانش در نقاط مختلف کشور، راه خود را برای دفاع از حقوق پایمال شده خویش و همچنین بستر لازم را برای ایجاد تشکل‌های سازمان یافته تر باز کند.

طبقاتی کارگران را به همه شما و تمامی انسان‌های شریف و برابری طلب تبریک می‌گوییم.

دوستان! همانطور که می‌دانید حداقل دستمزد در سال ۸۴ از طرف شورای عالی کار صد و بیست و دو هزار و پانصد تومان به تصویب رسید. از طرفی خط فقر قبل از عید سیصد هزار تومان و بعد از عید از طرف سازمان برنامه و بودجه صد و پنجاه هزار تومان اعلام شد. به نظر من اعلام تقریباً همزمان حداقل دستمزد و خط فقر در برابر دیدگان جامعه این معناست که تصویب کنندگان این میزان دستمزد در کمال وقاحت باکی از این ندارند که صریحا اعلام کنند اکثریت عظیم مردم بایستی زیر خط فقر زندگی کنند.

این درجه از وقاحت و درندگی واقعا در نظام‌های سرمایه‌داری معاصر بی سابقه است، این در حالیکه کارگر نیز حق اعتراضی جدی، به گرسنگی و درماندگی خود ندارد و به محض اعتراض با نیروی سرکوب و پلیس مواجه می‌شود، واقعیت این است که نمی‌شود هم مردم را گرسنه نگه داشت و هم حق اعتراض را از آنها سلب کرد. این درجه از انتظار برای بردگی اکثریت عظیم جامعه از طرف گردانندگان آن در تاریخ معاصر هم بی سابقه است.

کارگر را با برگ قرارداد موقت سفید امضا به کار می‌گیرند. حق تشکل یابی را از کارگر سلب می‌کنند، اعتراض کارگر را به خون می‌کشند، موج بیکاری سازی ده‌ها هزار نفری به راه می‌اندازند و دستمزد کارگر را ماه‌ها پرداخت نمی‌کنند، آن هم دستمزدی که زیر خط فقر است. به کارگر صریحا می‌گویند باید گرسنه بمانی، آنوقت اعتراض هم نباید بکنی. این امر به نظر من محال است. هیچ انسانی تا این درجه و حدت، تن به بی حقوقی نمی‌دهد. ما از همین جا اعلام می‌کنیم که به این وضعیت تن نخواهیم داد، تولید تمام ثروت اجتماعی به دوش ماست. آن وقت من نمی‌دانم چرا ما باید گرسنه بمانیم، چرا ما باید دستمزدهای زیر خط فقر بگیریم و مشتاقی اقلیت حقوق‌های میلیونی بگیرند!

در چنین شرایطی سوالی که به شدت توجه هر انسانی را به خود جلب می‌کند این است که: چرا نظام سرمایه‌داری در ایران در تحمیل بی‌حقوقی مطلق به کارگران اینقدر توانمند است؟ چرا به راحتی قادر است تمام شرایط و ملزومات سود آوری خویش را متحقق کند؟ واقعیت این است که در درجه اول، این امر ناشی از موقعیت فرودست کارگر در نظام سرمایه‌داریست. طبقه کارگر در نظام سرمایه‌داری هیچ ابزاری برای دفاع از حقوق انسانی خود در اختیار ندارد. تمام ثروت و امکانات اجتماعی در خدمت صاحبان سرمایه است. نهاد دولت، قانون، نیروی پلیس و زندان، همه و همه در اختیار صاحبان سرمایه است. نمونه عربان اثبات چنین ادعایی را در مساله دستمزد ها به راحتی می‌توان مشاهده کرد. اگر کارگر به وضعیت مشقت بار خود اعتراض کند، همانطور که همه ما بارها دیده‌ایم با نیروی ویژه و سرکوب مواجه می‌شود. سیستم سرمایه‌داری حاضر است میلیاردها تومان هزینه سرکوب کارگر کند، ولی حاضر نمی‌شود یک زندگی انسانی را برای کارگر تامین نماید. اما اگر سود

گردهمایی سندیکالیست ها در تهران

ایسنا: همزمان با روز کارگر عصر روز یکشنبه نشستی با حضور بیش از دویست نفر اعضای سندیکاهای مختلف در سالن باختر با شعار «خواستار تسریع در تغییرات جدی فصل ششم قانون کار به منظور تامین آزادی‌های سندیکایی، اتحادیه‌ای هستیم» برگزار شد.

در این مراسم که کارگران بارها از سندیکا سخن رانند، یعقوب مهدیون - از اعضای قدیمی صنف کفاشان - با سابقه فعالیت شصت ساله خود با اشاره به کاهش هر روزه حقوق کاری گفت: «مصوبات مجلس در زمینه حذف مقررات کار و وجود کارگران قراردادی، نشانگر وجود آینده‌ای تاریک است.»

وی خاطر نشان کرد: «با وجود پابرجایی فصل ششم قانون کار دولت از حرکت شفاف و علمی مقابله‌نامه‌ها با فعالیت آزاد سندیکایی سر باز می‌زند و رعایت مقابله‌نامه‌های بنیادین کار مانند هفتاد و هشت و نود و هشت در پایین‌تر حد خود قرار دارد که نشان می‌دهد در جهت واقعی‌سازی دستمزدها تلاش و اراده‌ای وجود ندارد.»

وی رشد و شکوفایی کارگران را در جهت استفاده بهینه از استعدادهای نهفته و بهره‌وری مناسب از ذخایر دانست و گفت: «در غیر این صورت شاهد از بین رفتن تولید، صنعت و خدمات اجتماعی خواهیم بود.»

وی کار کودکان را بی‌عدالتی خواند و ادامه داد: «سازندگان و فردای ایران در دست کودکانی است که امروز باید مطابق با حقوق کودک از امکانات رفاهی و اجتماعی برخوردار شوند.»



مهدیون تصریح کرد: «اتحادیه‌های کارگری توانایی نشان دادن نقش کارگران در تولید و خدمات اجتماعی را دارند و تنها در صورت اتحاد کارگران در سندیکاها این نیروی عظیم قادر به احقاق حق خود در مجلس قانون‌گذاری خواهند بود که در این صورت برای جامعه و کارگر سودمند است.»

در این جلسه که اصناف گوناگون از جمله کفاشان، خیاطان، فلزکاران، خم‌کار و نوردکار، شرکت واحد، خودروسازی، سایپا و ایران خودرو حضور داشتند، پرویز بابایی - یکی از شرکت کنندگان - با اشاره به تاریخچه اتحادیه کارگران چاپ در صد سال گذشته گفت: «متأسفانه در حال حاضر بعد از گذشت صد سال باید برای احیا و ایجاد سندیکاها مستقل تلاش کنیم.»

استاد محمد جوشکار از طرف کارگران پروژه‌ای که به علت کار در طرح‌های اجرایی کشور در این جلسه حضور نداشتند، بیانیه‌ای در خصوص وضعیت نامطلوب کارگران قرائت کرد.

وی در این مطلب با اشاره به نبود توجه و قدردانی از زحمات سازندگان زحمتکش پروژه‌ها و از نبود

انسانی و مطابق با استانداردها و پیشرفتهای زندگی امروزی بشر را برای کارگران تامین کند.

۳- قراردادهای موقت کار بایستی فوراً برچیده شده و عموم کارگرانی که با این نوع قراردادهای مشغول کارند باید استخدام رسمی شوند.

۴- اعتصاب حق ماست. ما خواهان آزادی اعتصاب و همه اشکال شناخته شده اعتراضات کارگری هستیم. ما حق خود میدانیم که در مقابل پامال شدن حقوق اجتماعی و صنفی خویش دست به اعتصاب بزنیم.

۵- برپایی مجامع عمومی کارگری در ساعات و محیط کار باید به رسمیت شناخته شود ما خواهان شرکت و دخالت مستقیم نماینده‌های مستقل کارگران در نشستهای سه جانبه و همه اموری هستیم که به سرنوشت کارگران مربوط میشود. این نماینده‌ها بایستی از طریق این مجامع و رای مستقیم کارگران انتخاب شوند.

۶- همه دستمزدهای معوقه بایستی فوراً پرداخت شوند. در حال حاضر عدم پرداخت به موقع دستمزدها به یک روش معمولی پرداختها تبدیل شده است، جهت پایان دادن به این وضعیت، هرگونه عدم پرداخت به موقع دستمزدها از طرف کارفرمایان باید ممنوع و جرم تلقی شود.

۷- ما خواهان تامین کار و یا پرداخت حقوق بیکاری مکفی برای همه افراد بالای ۱۸ سال اعم از زن و مرد هستیم. بیمه بیکاری باید معادل حداقل دستمزدها به همه افراد آماده به کار پرداخت شود.

۸- ما از مطالبات بر حق معلمان و پرستاران حمایت کرده و خواهان احقاق حقوق پامال شده آنان هستیم.

۹- ما خواهان لغو هرگونه تبعیض جنسی در جامعه بوده واز برابری کامل حقوق زنان و مردان در همه شئون اقتصادی و اجتماعی حمایت میکنیم.

۱۰- هرگونه تهدید، فشار و مزاحمت، تبعید و دستگیری و اخراج کارگران به دلیل فعالیتهای صنفی و اجتماعی باید فوراً متوقف شده و جرم تلقی گردد.

۱۱- تعدیل نیرو و بیکارسازی کارگران به هر شکل و بهانه‌ای باید ممنوع و متوقف شود. ما خواهان بازگشت به کار همه کارگران بیکار شده و جبران خسارات وارده به آنها هستیم

۱۲- ما خواهان افزایش مستمری بازنشستگان و از کار افتادگان و تامین یک زندگی انسانی و شرافتمندانه برای آنان هستیم.

۱۳- ما خواهان برخورداری همه کودکان از کلیه امکانات رفاهی، آموزشی و داشتن یک زندگی شایسته برای آنان هستیم.

۱۴- اول ماه مه باید تعطیل و در تقویم رسمی کشور درج گردد در عین حال هرگونه ممنوعیت برپایی مراسمهای این روز در همه اشکال آن باید فوراً لغو شود.

ما همه کارگران را به برگزاری مراسم با شکوه اول ماه مه و حمایت متحدانه از این قطعنامه فرا میخوانیم

کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۴

امنیت شغلی، ندادن حقوق به موقع و نبود امکانات رفاهی برای کارگران و خانواده‌شان گله کرد.

در ادامه این جلسه نمایندگان از اصناف مختلف در سخنانی به سختی‌ها و مشکلات کار اشاره کردند و خواستار ادامه کار و فعالیت سندیکاها شدند.

بر اساس این گزارش به گفته یکی از اعضای اصلی سندیکای شرکت واحد، صبح دیروز نزدیک به هزار نفر از کارگران عضو سندیکای شرکت واحد به وزارت کار و امور اجتماعی مراجعه و با کریمی - معاون وزیر کار - دیدار و گفت‌وگو کرده و از سوی معاون وزیر کار قول مساعد ادامه مذاکرات با سندیکا را گرفته‌اند.

این افراد برای پیگیری نامه‌ای که به رییس جمهور ارائه شده به وزارت کار مراجعه کرده بودند.

سندج - راه پیمایی روز جهانی کارگران

قطعنامه اول مه (روز جهانی کارگر) ۲۰۰۵ گرامی باد اول مه روز جهانی کارگر!

اول مه (روز جهانی کارگر)، روز اعلام اتحاد جهانی طبقه ما برای مقابله با این دنیای وارونه است. روز اعلام کيفرخواست طبقه کارگر جهان علیه کلیت نظام سرمایه داریست. در این روز کارگران در اقصی نقاط جهان رژه میلیونی خود را علیه نظام سرمایه داری که عامل تمام محرومیتها و مشقات، فقر و گرسنگی، بیکاری و بی مسکنی، فساد و فحشا و رنج و تباهی است، به نمایش میگذارد.

برای سرمایه سود حکمت همه چیز است و رفاه و خوشبختی و امنیت جسم و جان انسانها را در حصار سود و منفعت شخصی به بند کشیده است.

در این روز ما برای احقاق حقوق انسانیمان جمع شده ایم و اعلام می کنیم که در میان ما، رنگ، نژاد، قومیت، جنسیت مبنای تمایز نیست. همه ما انسانیم و در سرنوشت هم شریک. ما خود را هم سرنوشت و همسنگر مبارزه کارگران در سراسر جهان و مبارزه همه انسانهای آزادیخواه می دانیم. ما در این روز اعلام میکنیم که دیگر هیچ کس حق ندارد خود را مالک جسم و جان کارگران بداند و مرگ و زندگی مان را تعیین کند.

در این راستا و تا رسیدن به یک زندگی مرفه و شایان شأن انسان، ما کارگران رؤس مطالبات خود را به شرح زیر اعلام می داریم:

۱- دستمزد کارگران فوراً و بدون قید و شرط افزایش یافته و حداقل دستمزد به یک و نیم برابر خط فقر برسد. تنها مرجع صلاحیت دار برای تعیین افزایش دستمزد نمایندگان واقعی کارگران و منتخب مجامع عمومی آنهاست.

۲- عدم پرداخت به موقع حقوق و مطالبات کارگران جرم محسوب شده و حقوق معوقه کارگران باید فوراً پرداخت شود.

۳- ساعات کار کارگران باید به ۳۰ ساعت در هفته کاهش یابد و هر گونه اضافه کاری اجباری ممنوع گردد.

۴- قرارداد های موقت کار تعرض به پایه ای ترن حقوق کارگری و به شدت ضد انسانیتست.

۱۰- پرداخت هزینه مسکن به نسبت هزینه واقعی مسکن کارگران و هزینه ناهار و یک وعده غذای گرم به قیمت واقعی.
زنده باد روز جهانی کارگر
زنده باد اتحاد جهانی کارگران

تهران - دانشگاه تهران

سایت کانون اشتراک: روز ده اردیبهشت هشتاد و چهار پس از گذشت دو دهه مراسم اول ماه مه در دانشگاه تهران برگزار شد که در این میان دو تن از فعالین کارگری به همراه سردبیر نشریه خاک و یک روزنامه نگار به ایراد سخنرانی پرداختند. تمامی موارد مطرح شده در این جلسه حول مسائل کارگری و دغدغه ها و مشکلات این جنبش مطرح گردید که دیری است به فراموشی سپرده شده است. در کنار این مراسم نمایشگاه عکسی نیز از طرف برگزار کنندگان ترتیب داده شده بود که در صدد نشان دادن جلوه ای از برهوت سرمایه داری بود. در ابتدا و انتهای مراسم نیز قسمتی از فیلم معنای زندگی و عصر جدید به نمایش در آمد که بار دیگر نشان داد که دنیای به اصطلاح متمدن امروز چگونه بردگی را بار دیگر بار دیگر بر انسان ها تحمیل می نماید.

امروز در راستای موانع پیش روی جنبش کارگری مساله دستمزد ها و فرار داد های موقت و اینکه چرا اساسا باید به کارگر و جنبش این طبقه بها داده شود پرداخته شد. جنبشی که می تواند با توجه به صحبت های امروز گام در راه رهایی جامعه برداشته و مطالبات اکثریت جامعه را فراهم نماید. مطالباتی که چند سالی است در جنبش دانشجویی ایران نیز مطرح گردیده و همین مطالبات این دو جنبش را به هم مربوط ساخته است. فعالین کارگری بر این امر اذعان داشتند که جنبش دانشجویی بنا به اینکه خواستگاه برابری طلبی است می تواند در کنار جنبش کارگران و دیگر زحمتکشان حضور داشته و نه به دلیل منفعت طبقاتی بلکه به دلیل همین برابری طلب بودن و عدالتخواه بودن این جنبش است که آن را در کنار طبقه کارگر برای پیگیری مطالباتش قرار می دهد. آنها در راستای صحبت هایشان خود را حامی مطالبات بر حق پرستاران و معلمان دانسته و حمایت خود را از این خواسته ها اعلام داشتند.

در ادامه صحبت ها در خصوص جایگاه جنبش کارگری در جامعه و جایگاه شوراهای اسلامی و خانه های کارگر افشاگری شد. و گفته شد دولت در برابر مطالبات بر حق کارگران تنها روش شکنجه و زندان را به کار برده است و نه حمایت از آن را! در انتها نیز جلسه پرسش و پاسخی با شرکت تمامی حضار برگزار شد که به سوالات آنها پاسخ داده شد.

دنیای نا برابر ما ، شایسته هیچ انسانی نیست و باید دگرگون شود . حق هر انسان است که از آنچه خود تولید نموده بهره مند شود و همین امروز زندگی مرفه و انسانی داشته باشد .
اول ماه می روز جهانی کارگر ، روز اعلام کیفر خواست طبقه کارگر در سراسر جهان علیه این دنیای وارونه است . ما تمام مردمی که این وضع را نمی خواهند فرا می خوانیم که همراه ما برای تغییر این وضع به میدان بیایند .
ما خواهان پایان دادن به استثمار و برپای جامعه ای



انسانی هستیم . اما تا تحقق این امر فوری ترین خواسته های ما به شرح زیر است :

۱- دولت دستمزد کارگران را ۱۲۲ هزار تومان اعلام نموده است ، در حالی که خط فقر رسمی ۱۵۰ هزار تومان می باشد . یعنی حداقل دستمزد زیرخط فقر است ما اعلام می کنیم که حداقل دستمزد کارگران می بایست یک و نیم برابر خط فقر یعنی ۲۲۵ هزار تومان باشد .

۲- کار یا بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد بیکار آماده به کار . بیمه بیکاری باید به اندازه حداقل دستمزد باشد .

۳- لغو فوری همه قراردادهای موقت . همه کارگران قراردادی فوراً به استخدام رسمی باید در آیند .

۴- پرداخت فوری همه دستمزدهای معوقه . نپرداختن دستمزد یک دزدی آشکار است و باید جرم محسوب شود . دولت در مقابل پرداخت کلیه دستمزدهای معوقه و پرداخت به موقع دستمزدها مسئول است .

۵- آزادی بی قید و شرط تشکلهای کارگری و اعتصاب .

۶- کلیه اخراجهای دسته جمعی و انفرادی تحت هر عنوان از قبیل تعدیل نیرو ، بازخرید و بسته شدن کارخانه می باید متوقف گردد .

۷- ما خواهان به رسمیت شناخته شدن روز جهانی کارگر هستیم که باید به عنوان روز تعطیل رسمی کشور قرار گیرد .

۸- دستمزد برابر به ازای کار برابر برای زنان و مردان

۹- تامین رفاه اجتماعی برای کلیه خانواده های کارگران شاغل و بیکار ، بازنشسته ، از کار افتاده و بی سرپرست .

این ماده از قانون باید فوراً برجیده شده و کلیه قراردادهای موقت به استخدام رسمی تبدیل شود .

۵- معافیت کارگاه های زیر پنج و ده نفر از شمول قانون کار را شدیداً محکوم کرده و باید لغو گردد .

۶- تعدیل نیرو و اخراج کارگران به هر بهانه ای محکوم و کارگران اخراجی باید فوراً به محل کار خود بازگردانده شوند .

۷- اعتصاب و اعتراض حق ماست . ما حق خود میدانیم در مقابل پایمال شدن حقوق صنفی و اجتماعی خود دست به اعتصاب بزنیم .

۸- آزادی بی قیدو شرط عقیده ، بیان ، مطبوعات و تشکل حق همه است . کارگران باید بتوانند تشکلهای آزاد کارگری و سراسری خود را تشکیل دهند . و در همین راستا از فعالیت کمیته پیگیری تشکلهای آزاد کارگری پشتیبانی میکنیم .

۹- ایجاد اشتغال و بیمه بیکاری مکفی برای افراد بالای ۱۶ سال اعم از زن و مرد با حقوق برابر باید فوراً متحقق شود .

۱۰- برپایی مجامع عمومی کارگری در ساعات و محیط کار باید به رسمیت شناخته شود .

۱۱- هر گونه تهدید ، فشار و مزاحمت ، تبعید و دستگیری و اخراج کارگران به هر بهانه ای محکوم است . محاکمه فعالین کارگری سقز باید فوراً متوقف شود .

۱۲- کار کودکان ممنوع و جرم تلقی شود . برخورداری کودکان از محیطی امن و سرشار از شادی و نشاط و امکانات آموزشی ، بهداشتی و رفاهی حق کودکان است .

۱۳- ما از مبارزه معلمان و پرستاران حمایت میکنیم و خواستار آنیم که مطالبات این شریفترین انسانهای جامعه، فوراً پذیرفته شود .

۱۴- مسله نداشتن مسکن و بیخانمانی یکی از بزرگترین معضلات کارگران است که باید به آن رسیدگی شود .

۱۵- روز اول مه، روز جهانی کارگر باید تعطیل رسمی و عمومی اعلام شود. کارگران باید بتوانند بدون احتیاج به کسب مجوز و بدون دخالت پلیس اجتماع کنند و مراسم و جشن کارگريشان را بر پا کنند .

پرولتاریای جهان متحد شوید!

زنده باد اول مه روز جهانی کارگر!

کمیته برگزار کننده مراسم اول مه سندج . ۱۱ اردیبهشت ۸۴

مشهد

در مراسم بزرگداشت اول ماه مه در دانشگاه فردوسی مشهد به مناسبت روز جهانی کارگر قطعنامه ای صادر شد .

-قطعنامه جمعی از دانشجویان دانشگاه فردوسی -امروز بیش از گذشته دریافته ایم که عامل اصلی مشقات و محرومیت های بشر زمان ما نظام سرمایه داری و بردگی مزدی است .

جنگ ، نا امنی اقتصادی ، تن فروشی ، تبعیض و بی حقوقی تماماً پیامدهای این نظام اقتصادی نابرابر هستند . هدف سرمایه داری نه تامین نیازهای مردم ، بلکه سود هر چه بیشتر است .



تاملی در گرایشهای نظری جنبش کارگری

تشکل و سازمان یابی کارگران

کمیسیون کارگری

با شکست حقارت بار اصلاح طلبان حکومتی و جنبش اصلاحات « جنبش متلاطم مردم ایران وارد فاز جدیدی گردیده و جوش خروش آن شتاب روزافزونی یافته است .

ویژه گی امروز ایران از یک سوی بیانگر گسترده گی ، عمق و چاره ناپذیری بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری ایران و جایگاه آن در نظام بحران زده سرمایه داری جهانی است و از سوی دیگر بیانگر شکست تمهیدات بورژوازی پیش و پس از انقلاب برای رفع و یا کاهش بحران ساختار اقتصادی سرمایه داری است .

اما طبقه کارگر ایران چگونه می تواند از موضع تدافعی امروز خارج و بر تحولات کنار زدن و برچیدن بساط بختک جمهوری اسلامی مهر خود را نقش بزند . و در مبارزات مردم بر علیه استبداد و برای آزادی و دموکراسی و سایر مطالبات انباشته شده توده ها برابر نهاد خود را ارائه و برای رهائی خود و جامعه نقش شایسته خود را ایفا کند .

اقدامات کارگران در سال گذشته در جهت پی ریزی تشکل های آزاد، و از جمله تولد کمیته « پیگیری ایجاد تشکل های مستقل کارگری » و همچنین انتشار بیانیه از سوی این کمیته و امضا بیانیه کمیته از جانب بیش از چندین هزار فعال کارگری ، اقدامی خجسته مبارک و امیدوار کننده است . و می تواند گامی در راستای پاسخ به خواست ها و مطالبات مزد و حقوق بگیران کشور مان باشد .

در ضرورت چنین اقداماتی همین بس که اصلی ترین دلیل ناکامی های کارگران با توجه به حجم و کمیت و توانایی و سطح مبارزه جاری آنان ، پراکندگی و غیر متشکل بودن آنهاست . بعبارت دیگر مبارزه کارگران از تشکل مستقل و توده ای بر خوردار نیست . و با اینکه مبارزه کارگران ایران در شرایط کنونی از یک مبارزه متشکل ، سازمان یافته ، فراگیر چندین گام فاصله دارد . بدین خاطر کارگران باید در اندازه و مقیاس توده ای متحد و متشکل شوند .

از یک نگاه می توان سه نظر و دید گاه درباره تشکل های کارگری در میان جنبش کارگری را از یکدیگر متمایز دانست . که هر کدام افق ، سیاست ، و استراتژی متناظر با خود را بیان می کنند .

۱ - جنبش اتحادیه ای و سندیکالیسم

۲ - جنبش شورایی

۳ - « تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری » .

اتحادیه ، تشکل مستقل کارگری

گرایش ایجاد تشکل هایی برای مطالبات صنفی - اقتصادی « Trade union » طبقه کارگر خود بصورت طیف گسترده ای است . از نظر گاه برخی از معتقدان به جنبش اتحادیه ای ، در مقطع فعلی مهمترین مساله جنبش کارگری ایران ایجاد تشکل های مستقل صنفی - اقتصادی است . بعبارت دیگر اتحادیه ، موضوع ایجاد تشکل هایی برای سازمان دهی مبارزات و مطالبات اقتصادی طبقه کارگر است . و نیاز حیاتی و فوری طبقه کارگر است . همچنین ذات مبارزه اقتصادی ، دفاع از سطح معیشت کارگران را بازمی تاباند . اتحادیه در دنیای سرمایه داری بمعنای سازمانیابی کارگران بعنوان فروشنده نیروی کار ، برای مذاکره و مبارزه و تقابل با خریدار نیروی کار است . اتحادیه تشکلی است که از حقوق فروشندهگان نیروی کار دفاع می کند . این نوع از سازمان یابی کارگران بیانگر مبارزه طبقه کارگر در عرصه اقتصادی است . این نوع تشکل ، مبارزه ای عمدتاً موردی و مشخص و محدود را پیش می برد . اگرچه اصولاً ذات و خصلت این مبارزه اقتصادی است ولی بلافاصله باید تاکید کرد که اولاً نباید آنرا به معنای غیر سیاسی بودن این مبارزه تلقی کرد و دیوار چین آنها را از هم جدا نمی کند . بعبارت دیگر مبارزه صنفی - اقتصادی لازم است ولی کافی نیست . و ثانیاً به هیچ وجه نافی مبارزه سیاسی این طبقه نخواهد بود . باید تاکید کرد که هرگاه مبارزه اقتصادی بتواند به مبارزه ای در سطح ملی و در تقابل دو طبقه اصلی جامعه فرابروید و تحول یابد به مبارزه ای سیاسی بدل شده است .

در نگاهی عمیق تر، این دیدگاه مبارزه اقتصادی ، هدف ایجاد و برقراری اتحاد بین کارگران را از پایین ترین لایه های طبقه مورد توجه قرار می دهد . حصول این اتحاد تنها از طریق تامین منافع مشخص ، شفاف، موردی و ملموس فرد فرد کارگران در یک تجمع بزرگ قابل دست یابی و ممکن خواهد بود . و بنابراین اتحادیه توده کارگران را از حالت تفرق و انفراد و تمیزه شده خارج می کند و به یک گروه اجتماعی دارای موضع معین، ملموس و واحد بدل می کند . قابل تاکید است که از طریق اتحادیه تمایل و گرایش به وحدت در میان کارگران بر رقابت و عوامل موجد و گسترش آن غلبه خواهد یافت . باید افزود که سازمان یابی کارگران در حوزه اقتصاد بسیار آسان تر است . و می توان گفت که تنها در عرصه مبارزه اقتصادی است که می توان بیشترین تعداد کارگران را سازمان داد . باید تاکید کرد که در هر شرایطی

نفس مبارزه سازمان یافته و متشکل، نماد و بیانگر رشد، بلوغ و ثبات سیاسی طبقه کارگر است .

تشکل مستقل به این مفهوم خواهد بود که کارگران با شرکت داوطلبانه، آزادانه، آگاهانه، خود آن را بوجود می آورند و با توجه به ساختار آن که از کارکردی دموکراتیک برخوردار است، بهیچ وجه وابسته و یا تحت اتوریته سیاسی و حقوقی دولت و یا احزاب قرار نخواهد گرفت . این دیدگاه بر آن است که تشکل های کارگری در سه زمینه باید دارای استقلال باشند: ۱ - استقلال از دولت . ۲ - استقلال از کارفرمایان ۳ - استقلال از احزاب سیاسی چه احزاب راست و چه احزاب چپ .

اساس جنبش اتحادیه ای بر بنیاد پذیرش مناسبات کار مزدی و تمکین بر روابط استثمار از سوی کارگران استوار است . و بنابراین مبارزه اتحادیه ای ذاتاً دارای محدودیت است و عرصه مبارزه آن دفاع از سطح معیشت کارگران خواهد بود .

اتحادیه طبقاتی - توده ای سوسیالیستی :

بخش دیگری از طرفداران اتحادیه گرایی در جنبش کارگری ضمن اذعان به اینکه در مقطع فعلی مساله ایجاد تشکل های صنفی موضوعی حیاتی و فوری برای جنبش کارگری است، بر این باورند که باید به ایجاد تشکل های صنفی - طبقاتی اقدام ورزید . چرا که در ایران امروز پایه ای ترین روندی که جنبش اصلاحات سیاسی (بورژوازی) را می سازد ، سرمایه داری جهانی است که به جهان گسترده (گلوبالیزاسیون) معروف گردیده است . البته جنبش اصلاحات سیاسی (بورژوازی) را نباید معادل جنبش دوم خرداد انگاشت . همچنین باید برنامه بانک جهانی (طرح انطباق ساختاری) در کشورهایی مانند کشور ما که رفتن از مدل اقتصادی دولت محور به سمت اقتصاد بازار محور و نیاز شدید به سرمایه خارجی است ، مورد توجه قرار گیرد .

بر این اساس برای کار کرد عملی اقتصاد ایران ، ادغام آن در بازار جهانی یک ضرورت اقتصادی است . همین ضرورت موجب می گردد تا بورژوازی ایران و صاحبان صنایع در قدرت سیاسی دخیل باشند و نمایندگی شوند . یعنی در همین سیستم فعلی و در همین رژیم جمهوری اسلامی (که قیم بورژوازی است) به قدرت سیاسی دسترسی داشته باشند تا به اصطلاح افق های بلند خود را برای سرمایه گذاری بدست آورند . جنبش بورژوازی ایران می خواهد بتدریج پروسه اصلاحات سیاسی را در این رژیم دنبال کند . و بهمین دلیل محتوای این جنبش و رابطه اش با جنبش کارگران موضوعی است که باید بعنوان پایه ارزیابی از چشم اندازهای جنبش کارگری قرار گیرد .

یک خصلت این دوره این است که سرمایه داری ایران واقعا به نوعی تشکل کارگری نیاز دارد . یعنی نوعی از تشکل های کارگری که با همین دیدگاه جامعه مدنی ، دیدگاه « وبری » بر اساس هارمونی و سازش طبقاتی بتواند

به باور طرفداران نظریه جنبش شورائی اصولاً دوره اتحادیه‌گرایی در جنبش کارگری جهان و در ایران تاریخاً سپری شده و اتحادیه‌ها از نظر محتوایی و برنامه‌ای بصورت مانعی در مقابل ایجاد تشکل توده‌ای و سراسری کارگری با پلاتفرم و برنامه طبقاتی ضد سرمایه‌داری عمل می‌کنند. تشکل شورائی بمعنای تشکیلاتی سراسری، توده‌ای و غیربوروکراتیک متکی به مجامع عمومی و در برگزیده تمام عرصه‌های مبارزه طبقاتی است. این دیدگاه بر این باور است که گرایش کمونیستی، سازمان‌یابی یا مضمون سندیکالیستی و اتحادیه‌گرایی را حتی اگر توسط خود کارگران ایجاد شده باشد، مورد تأیید قرار نمی‌دهد. بلکه آنرا نقد می‌کند. و تمام توان خود را بصورت‌های سیاسی، تبلیغی، ترویجی و در جهت افق‌طبقة، برای جایگزینی اتحادیه‌ها با شوراهای واقعی بکار می‌گیرد و با تمامی امکانات در تغییر اتحادیه‌گرایی به طرف شورا و جنبش شورائی تلاش می‌کند.

این دیدگاه اذعان می‌کند که صرف تمایل و حمایت کارگران از اتحادیه‌سازی، هیچ حقانیتی از زاویه کمونیستی برای آن ایجاد نمی‌شود. زیرا این تمایل نه از سر آگاهی طبقاتی پرولتاریا که نشان از نفوذ و تسلط فکری، فرهنگی و سیاسی بورژوازی بر جنبش کارگری خواهد بود.

تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری :

از منظر این دیدگاه، مدت‌هاست که اتحادیه‌های کارگری (Trade union) زیر نفوذ اندیشه و سیطره کامل احزاب بورژوازی و مخصوصاً جناح چپ آن قرار دارند و امکان فعالیت عناصر رادیکال و ضد سرمایه‌داری برای تغییر فضای حاکم بر آن بسیار محدود و ناچیز است. در واقع رهبری اتحادیه‌ی کارگری خود بخشی از طبقه سرمایه‌داری است که وظیفه اصلی آن جلوگیری از نفوذ افکار ضد سرمایه‌داری و به ویژه سوسیالیستی در جنبش کارگری و مهار این جنبش و نگاهداشتن این جنبش در چارچوب منافع بورژوازی و برای تداوم استعمار کارگران است. این تشکل خود را سازمان غیر حزبی طبقه کارگر و برای مبارزه دائمی با سرمایه‌داری تعریف می‌کند و همچنین بیانگر تضاد عینی کار و سرمایه است. این تشکل از یک سو با حزب کمونیست و از سوی دیگر با اتحادیه‌های صنفی مرز دارد. عبارت دیگر "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری" حزب کمونیست نمی‌باشد و به همین دلیل بدیل سیاسی اقتصادی خاصی مانند سوسیالیسم را در مقابل سرمایه‌داری قرار نمی‌دهد. و در نتیجه همه کارگران کمونیست و ضد سرمایه‌داری را در بر می‌گیرد. این تشکل علیرغم اینکه بر مبنای مبارزه صنفی - اقتصادی شکل می‌گیرد، اما در این حد توقف نمی‌کند و در ادامه حرکت از چارچوب سرمایه‌داری فراتر می‌رود و برای لغای کار مزدی مبارزه می‌کند. این تشکل پیگیر تر از هر تشکل دیگری خواست‌های صنفی - اقتصادی کارگران را دنبال می‌کند. اما مبارزه کارگران را به این خواست‌ها محدود نمی‌کند. بلکه فعالانه در سیاست دخالت می‌کند مفهوم استقلال در این دیدگاه فقط بمعنای استقلال این تشکل‌ها از دولت خواهد بود.

کارگری - توده‌ای بازتاب واقعیت جنبش کارگری است، معتقد است که باید به درک روشن از تشکل مستقل کارگری در رابطه با مفهوم استقلال طبقاتی توجه کرد. از منظر این دیدگاه استقلال طبقاتی بمعنای، اهداف، تدابیر، سیاست، راه حل‌ها، برنامه عمل، و سمت‌گیری هائی است که هویت مستقل طبقه کارگر را در مقابل طبقه سرمایه‌دار قرار می‌دهد.

فقدان درک اصولی و روشن از این مقولات می‌تواند باعث تقویت گرایش‌های بورژوازی و غیر کارگری در میان جنبش کارگری شده و از پیشروی این جنبش ممانعت بعمل آورد. این دیدگاه با تعریف خود به عنوان نگرش و گرایش کمونیستی خواستار سازمان‌یابی طبقه کارگر بر پایه مفهوم استقلال طبقاتی است. و بر اساس آن فقط تشکل شورائی را پاسخگوی مساله سازمان‌یابی طبقه کارگر می‌داند. تشکل شورائی، آن نهاد یا تشکل توده‌ای - کارگری است که در شکل و کیفیت با ویژگی و تمایز برجسته بساط سرمایه و فروش نیروی کار و زیرو رو کردن مناسبات کار مزدی بر پا می‌شود. و از همین منظر، مضمون مطالبات روزمره جنبش کارگری را دنبال می‌کند. نتیجتاً در چنین تشکلی شکل و فرم تشکل بیانگر و مصداق سیاست‌ها، اهداف، و محتوای تشکل مستقل خواهد بود. بر اساس این نظر در مقاطع مختلف مبارزه طبقاتی، خواست‌های اقتصادی و یا سیاسی و یا توأمان می‌تواند برای بسیج مبارزات کارگری عمده شوند. ولی همواره مبارزه اقتصادی طبقه کارگر از مبارزه سیاسی جدائی‌ناپذیر است.

در شرایط متعارف، چه مبارزات طبقه کارگر افت کرده باشد و یا این که در موضع تدافعی ادامه یابد. بیانگر آن است که مبارزات طبقه کارگر یا با سرکوب مستقیم و مستمر، و یا با نفوذ گرایش‌های بورژوائی در مضمون، سازمان‌یافته و مبارزات کارگری تحت کنترل و هدایت نظم سرمایه در آمده است و از همین رو مبارزات اقتصادی و سیاسی، ظاهراً جنبه جداگانه یافته‌اند. در این حالت هر تشکلی که پیشنهاد شود و یا سازمان، یافته باشد، توجیه‌گر این انفصال ظاهری و برای تأمین آن است. از این رو جریان‌های بورژوازی و همچنین گرایش‌های رفرمیستی درون جنبش کارگری بر مبارزه اقتصادی و تشکل‌های صنفی اصرار می‌ورزند تا از این طریق جنبه سیاسی مبارزات کارگری که تحت تأثیر اهداف و سیاست سرمایه‌داری قرار گرفته است، پنهان بماند. تشکل شورائی، جنبش تغییر وضعیت فعلی است و استراتژی فراتر رفتن از چهار چوب سرمایه‌داری را مد نظر دارد. و بر عکس اتحادیه‌ها آنجا که با بسیج کارگران، مبارزه جویانه در تحولات سیاسی نقش داشته‌اند، فقط باعث جابجائی نمایندگان بورژوازی در قدرت سیاسی شده‌اند.

در همکاری با سرمایه‌کار کند. تشکل‌های واقعی کارگری که خود داوطلبانه خواهان سازش کار و سرمایه باشند یعنی (Enterprise unionism). از آنجا که گسترش و پیشروی تحولات موسوم به اصلاحات سیاسی (بورژوازی) در ایران ممکن و میسر است، پیش شرط اصلی مشارکت بورژوازی در رژیم سیاسی حاکم این است که باید تضمینی وجود داشته باشد تا گشایش سیاسی رژیم منجر به حضور فعال کارگران و زحمتکشان در عرصه سیاست نگردد. بنابراین تأمین هژمونی بورژوازی بر جنبش کارگری همان پیش شرط و تضمین مشارکت مسقیم بورژوازی ایران در قدرت سیاسی خواهد بود. و جامعه مدنی بیان‌تئوریک تأمین هژمونی بورژوازی بر جنبش کارگری است. از این رو با تأمین هژمونی بورژوازی و تسلط بر جنبش کارگری، نیاز بورژوازی نه به تشکل‌های فرمایشی، که گرهی از کار آن باز نمی‌کند، بلکه ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری برای بخشی از کارگران ایران و مثلاً کارگران صنایع بزرگ میسر می‌گردد.

علاوه بر این با پذیرش جامعه مدنی طبقه کارگر یا بخش‌های پیشرو آن و همچنین رهبران آن تضمین عملی می‌دهند که علیه سرمایه‌داری مبارزه نکنند و این تشکل‌ها از نفوذ کمونیست‌ها و سایر گرایش‌های رادیکال دور خواهند ماند.

جنبش اتحادیه‌های بمنزله (Business unionism) اتحادیه‌های کسب و کار، اهداف خود راتنها در همکاری با سرمایه‌داری دنبال می‌کنند و بر این اساس با توجه به این که چشم‌انداز ایجاد چنین تشکل‌های مستقل کارگری زیر هژمونی سرمایه‌داری وجود دارد، برای جلوگیری از ایجاد اتحادیه‌هایی از نوع اتحادیه بمنزله Business، طبقه کارگر باید تشکل طبقاتی - توده‌ای - سوسیالیستی را بنا کند و صد البته برای پاسخ به خواست‌های صنفی - اقتصادی. از این نظر نگاه طبقه کارگر برای رسیدن به دموکراسی مورد نیازش حتی برای آن میزان که ایجاد اتحادیه‌های کارگری‌اش را ممکن کند، تنها به نیروی خودش می‌تواند اتکا کند و متحدین خود را در طبقات دیگر نمی‌تواند جستجو کند. و عبارتی مساله جامعه ایران نیز مساله پیشروی طبقه کارگر ایران است.

جنبش شورایی :

تشکل‌های شورائی، از نوع تشکل‌های هستند که موضوع قدرت سیاسی را هدف خود می‌دانند. و با دخالت‌گری اتحاد کارگران که در مکانیزم تشکل شورائی فراهم است از خطر بوروکراتیزم اتحادیه‌ها، مصون و در هر لحظه و در هر مورد تصمیم‌گیری، در معرض ارزیابی و نظارت و حسابرسی کارگران قرار می‌گیرد. این دیدگاه ضمن تأکید بر این مساله که شعار تشکل مستقل

مبارزه زنان عضو اتحادیه کارگری اطریش بر علیه تعیین دستمزد بر مبنای جنسیت

Lisl Rizy / از نشریه دنیای جوان ۲۱,۰۴,۲۰۰۵

برگردان ناهید جعفرپور

درآمد خالص سالانه زنان کارگر در اطریش در طول ۴ سال گذشته ۱۱,۱ درصد سقوط نموده است در حالیکه این رقم برای مردان کارگر ۵,۹ درصد می باشد. در مقایسه با این تقلیل دستمزدها در بخش کارگری، در بخش اداری هم از سال ۲۰۰۰ به بعد همواره زنان کارمند اطریشی ۲٪ از درآمد خالص شان را نسبت به سال قبل تر از دست داده اند. رفرم مالیاتی سال ۲۰۰۵ در اطریش باعث گردیده تا اختلافات درآمدی در این کشور همچنان رشد نماید. در این میان طبق آمار رسمی زنان کارگر و کارمند اطریشی اولین قربانیان این رفرم مالیاتی می باشند. دستمزد زنان کارگر یک سوم کمتر از همکاران مردشان می باشد و با وجود اینکه روز بروز زنان بیشتری از تحصیلات عالی و آموزش های شغلی بر خوردار میشوند اما اختلاف درآمدی بر مبنای جنسیت همواره بر بازار کار اطریش شدیداً حکومت می نماید. انتظار می رود که این اختلاف درآمدی بر مبنای جنسیت حداقل در مشاغل تخصصی تقلیل یابد اما بر عکس، آمار نشان می دهند که این دسته از زنان هم از این تبعیض فاحش رنج می برند.

طبق آمار رسمی از هر ۱۰ زن شاغل در این کشور ۴ نفر بصورت نیمه وقت و پیمانی بکار مشغول است و مسلماً این مسئله به همراه خود نابرابری مزدی و کار مزد ارزان را بدنبال خواهد داشت و طبیعتاً این شیوه اشتغال درجه اشتغال زنان را در جامعه به لحاظ مدت زمان اشتغال دچار نقصان خواهد نمود.

در سال ۲۰۰۵ بیش از نیمی از کمک هزینه دوران بیکاری از سوی بیمه های بازنشستگی حذف گردیده است (۲۰۰۵: ۷۷۳,۵۰) که این مسئله شامل حال ۸۰٪ زنان شاغل در شرایط ذکر شده می باشد. در نتیجه از هر دو زن بازنشسته یکی در زیر خط فقر قرار خواهد گرفت.

طبق گزارش کمیسیون پارلمان اروپا در سال ۲۰۰۴، اطریش به کشور هائی تعلق دارد که اختلاف دستمزدی میان زنان و مردانش بسیار فاحش و بالاست. رنانه سزورگیتس جزء هیئت رئیسه زنان اتحادیه کارگری او گ ب می گوید: "ما باید فوراً یک سری از اقدامات اعتراضی برای مبارزه بر علیه تبعیض دستمزدی را سازماندهی نماییم. در این راستا ما احتیاج به یک سیاست "درآمد و خانواده" ای داریم که زنان را نه به عنوان کسانی که تنها کمک خرج خانواده هستند بلکه بعنوان انسان هائی مستقل با حقوقی برابر با مردان ارزیابی و راه رشد آنان را هموار سازد. ما زنان او گ ب امسال در روز ۸ مارس روز جهانی زنان با خواست "تمام دستمزد بجای نیمی از آن" بسیج شده و آکسیون های خود را بر علیه تبعیض دستمزدی بر مبنای جنسیت آغاز می نماییم. هدف ما ایجاد فشار بر دولت اطریش است که با وجود اعتراضات و همچنین خواست اتحادیه اروپا نه تنها به هیچ وجه حاضر به حل مشکل مادران شاغل یعنی "مراقبت از کودکان" (ایجاد مهد کودک های بیشتر دولتی) نیست بلکه روز بروز در سایه این دولت این خدمات منهدم می گردند و بجای پرداخت کمک هزینه فرزندان و کمک هزینه های فوق العاده برای زنان سرپرست خانوار با رفرم مالیاتی شانس کار طولانی مدت زنان را بسیار تقلیل داده اند نتیجه این شده است که روز بروز زنان بیشتری از صحنه کار اجتماعی خارج شده و آنانی هم که به اشتغال مشغولند باید با ساعاتی کم و مزدی ناچیز راضی بوده و از امنیت شغلی بر خوردار نباشند.

در سال ۱۹۹۵ در هنگامی که ما به اتحادیه اروپا وارد شدیم درجه کار نیمه وقت ما زیر حد متوسط اتحادیه اروپا قرار داشت. از سال ۲۰۰۱ به این سو این درجه کار نیمه وقت بشدت بالا رفته است. درجه کار نیمه وقت زنان در اطریش کاملاً بالای حد متوسط اتحادیه اروپا قرار گرفته است. خانم سزورگیتس همچنین اضافه می کند که ما خواهان رشد درآمدهای رده پائینی اجتماع بوده و از دولت می خواهیم حداقل دستمزد قراردادی برای زنان ماهی ۱۱۰۰ یورو باشد.

بیانیه کانون نویسندگان ایران در اعتراض به جلوگیری از نشست کانون

بنا به خبرگزاری ایلنا، کانون نویسندگان ایران طی بیانیه ای نسبت به محدودیت های اعمال شده برای فعالیت کانون نویسندگان ایران اعتراض کرد.

بر طبق این گزارش، بنابر تصمیم جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران، قرار بر این بود که روز سه شنبه سیزده اردیبهشت هشتاد و چهار اعضای مجمع مشورتی، هیات جدید تدارک مجمع عمومی را در منزل یکی از اعضای خود برگزار کند. اما چهل و هشت ساعت پیش از برگزاری این نشست، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران برای سومین بار به بهانه نداشتن مجوز، با هشدار صریح خود تشکیل این جلسه را ممنوع اعلام کرد. کانون نویسندگان ایران در بیانیه خود به منظور آگاهی افکار عمومی و سازمان های مدافع حقوق بشر اعلام کرده است:

۱- کانون نویسندگان ایران مطابق اساسنامه خود هیچ نیازی به کسب مجوز برای برگزاری مجمع عمومی ندارد و اگر تاکنون برای برگزاری یکی دو مجمع خواسته است که وزارت ارشاد مجوز صادر کند، فقط به این دلیل بوده است که متولیان و صاحبان محل ها برای برگزاری مجمع خواهان مجوز بوده اند.

۲- ما برگزاری مجامع عمومی سالانه کانون را حق مسلم خود می دانیم و مصمم هستیم که مجمع عمومی را در اولین فرصت و هر چه با شکوه تر برگزار کنیم.

۳. هر گونه حادثه ای که برای عضوی از اعضای کانون اتفاق بیفتد، پیامد مستقیم آن متوجه نهادهای مسوول است.

گفتگو با سیمین بهبهانی

مصاحبه خبرنگار روزنامه «اقبال» با خانم سیمین بهبهانی (۱۵ اردیبهشت)

- این سومین مرتبه ای است که مجمع شما را ممنوع اعلام کرده اند، می توانید بگویید چرا؟

- اگر می دانستم خوب بود. حالا که نمی دانم. بروید از خودشان پرسید. (قهقهه می خندد).

- و این خودشان چه کسانی هستند؟ از ارشاد هستند یا وزارت اطلاعات؟

- باز هم اگر می دانستم می گفتم. مسلماً هر دفعه یکی از آقایان لطف کرده اند و اخطار را اعلام کرده اند برای شما چه فرق می کند.

- آیا نمی شود به صورت میهمانی و جمع های دوستانه و بدون اطلاع و درخواست مجوز در کنار هم جمع شوید؟

- ما به کسی اطلاع نداده بودیم. فقط به اعضای کانون گفته بودیم که جمع شوند و اگر بشود هیأت دبیران را ترمیم کنیم.

- پس چگونه در این مورد اطلاع پیدا شد و مخالفت با آن صورت گرفت؟

- از قدیم گفته اند دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد. به علاوه ما که چیزی پنهانی نداریم. همه مطلع می شوند.

- حالا عکس العمل کانون نسبت به این قضیه چیست؟

- خدمتتان عرض کنم. اعضای کانون به اتفاق تصمیم گرفته اند به فعالیت خود یعنی مبارزه با سانسور و حمایت از آزادی اندیشه، بیان و قلم ادامه دهند. این هر دو مطلب از اصول منشور ما هستند.

نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران

تشتت در جناح حاکم، سردرگمی در اپوزیسیون

احمد آزاد

از جوانترها خواهان یک حکومت اسلامی با یک چماق بزرگ مذهبی هستند، برخی عناصر واقع بین ترشان به خطرات بلاواسطه سیاست‌های خشن سرکوب واقف بوده و خواهان کاربرد سیاست‌هایی ملایم‌تر و دست یافتن به توافقاتی با اروپائیان به منظور کاهش خطر تهاجم امریکا و از دست دادن کامل حکومت دارند. در این بین رفسنجانی با آگاهی از تمایلات این بخش از اقتدارگرایان می‌کوشد تا خود را بهترین فرد برای چنین سیاستی معرفی کرده و آنها را وادارد تا وی را نامزد مناسب خود برای پست ریاست جمهوری اعلام کنند. اگر چه علنا برخی از چهره‌های تندرو همچون توکلی بشدت با بازگشت رفسنجانی به جلوی صحنه سیاست ایران مخالف است. وی همزمان می‌کوشد تا با بزرگ کردن خطر امریکا، اصلاح طلبان میانه رو را هم متقاعد کند که زمانه برای زورورزی با جناح دیگر مناسب نیست و حفظ نظام می‌طلبد که چهره‌ای مورد توافق دو جناح و طبعاً، توانمند در کنترل جناح اقتدارگرا، بر صندلی ریاست جمهوری اسلامی ایران بنشیند و کشتی شکسته ای حکومت را از توفان «خلیج» به ساحل آرام برساند. این تاکتیک تا کنون کارآ بوده و بخشی از اصلاح طلبان از لزوم اجماع حول رفسنجانی صحبت به میان آورده اند. ضمن آن که برخی از کاندیداهایی جناح مقابل نیز اعلام کرده‌اند که در صورت حضور رفسنجانی، از کاندیداتوری خود انصراف خواهند داد.

برای اصلاح طلبان شرکت در انتخابات فرصتی برای بازگشت به صحنه سیاسی است. پیروزی در انتخابات، اگر چه تغییری در سیاست‌های تاکنونی آنها نخواهد داد، اما پس از شکست سختی که در انتخابات مجلس متحمل شدند، پیروزی در این انتخابات، نوعاً حضور آنها در صحنه سیاسی ایران را تثبیت کرده و میزان خسارت سیاسی ناشی از رویگردانی مردم را محدود خواهد کرد. دو کاندیدای فعلی، کروبی و معین، بخوبی واقفند که در چارچوب جمهوری اسلامی، رئیس جمهور قدرت مانور زیادی ندارد در بهترین حالت همچون خاتمی، یک «تدارکاتچی» بیش نخواهند بود. اما امیدوارند که با پیروزی در این انتخابات، به شرطی که از سد نظارت استصوابی شورای نگهبان عبور کنند، توان چانه زنی بیشتری را بدست آورند. بویژه آن که در مقابل رفسنجانی از موقعیت بهتری برای برقراری رابطه با اروپائیان و متعادلتر کردن سیاست خارجی حکومت اسلامی برخوردارند.

این که رفسنجانی به کاندیدای اصلی دو جناح تبدیل شود یا نه، معین و کروبی از صافی شورای نگهبان عبور کنند یا نه و اینکه نهایتاً نمایش نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران تماشایی بشود یا نه، یک مسئله است و شرکت مردم در این نمایش مسئله دیگری است. برای همه

های درونی تعیین نامزد پست ریاست جمهوری و در برخورد اپوزیسیون به آن نشان می‌دهد.

از چند ماه پیش با شروع جنب و جوش در درون جناح خامنه ای و اقتدارگرایان برای تعیین نامزد پست ریاست جمهوری، عملاً مبارزه انتخاباتی آغاز شد. صف شکست خورده و در حال هزیمت اصلاح طلبان نیز به خود تکانی داد و با مراجعه خاتمی و کروبی به نخست وزیر «محبوب امام» حسین موسوی، تلاش خود را برای استفاده از ماترک خمینی آغاز کرد. در صفوف اقتدارگرایان، علیرغم تشکیل یک شورای هماهنگی و حضور برخی از سنگین وزن‌های این جناح، اما اجماعی صورت نگرفت و هر کس ساز خودش را زد و در نهایت چند چهره بی اعتبار خودشان، خودشان را نامزد کردند. نسل دوم و سوم این جناح پس از گذشت بیش از دو دهه و جانفشانی در راه حفظ نظام حاکم، اکنون خواهان سهم بیشتر در قدرت بوده و دیگر حضور چهره های مقتدر نسل اول حکومت برای خاموش کردن عطش قدرت طلبی اینان کافی نیست. توکلی، ولایتی، لاریجانی، قالیباف و دیگران دیگر به نقش عقبه آقایان راضی نیستند و آمده اند تا نقشی در جلوی صحنه بدست آورند.

در صفوف اصلاح طلبان هم پس از جواب رد «حسین موسوی» شکاف قدیمی به تمامی دهن باز کرد و دو نامزد نسبتاً سنگین وزن معرفی شدند. مبارزه انتخاباتی آغاز و بازار وعده و وعید مجانی گرم و پرشتاب، به جلب مشتری فریاد برداشت. در این بین رفسنجانی نیز با ناز و کرشمه های خود مترصد زمان مناسب برای ورود به صحنه انتخابات است.

منافع سیاسی

برای جناح های حکومتی، این انتخابات منافع سیاسی معینی دارد. برای جناح خامنه ای و اقتدارگرایان، دست یابی به صندلی ریاست جمهوری به معنی بدست آوردن ریاست قوه اجرایی در حکومت اسلامی است که فعلاً از کنترل آنها خارج است. با این موفقیت، آنها موفق به تشکیل یک حکومت یک دست خواهند شد. اما در همین جناح اختلاف بر سر چگونگی سیاست های آینده جمهوری اسلامی به شکاف در صوف آنها و عدم توافق بر سر یک کاندیدا انجامیده است. در حالی که تندروها به همراه برخی

انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران در پیش است و به اعتراف بسیاری بسته ترین و غیردمکراتیک ترین انتخابات در تاریخ جمهوری اسلامی است. اگر چه هنوز کاندیداها معرفی نشده و «ماشین حذف» شورای نگهبان به کار نیافتاده است، ولی از هم اکنون می‌توان حدس زد که تنها جناح خامنه ای و اقتدارگرایان خواهند بود که در این نمایش انتخاباتی، بازیگر اصلی خواهند بود. جناح دیگر حکومت، اصلاح طلبان، امیدی ندارند که بتواند کاندیدای خود را از سد شورای نگهبان عبور دهند. با این وضع تکلیف دیگر نیروهای سیاسی و اپوزیسیون رژیم از پیش روشن است. از سوی دیگر با شکست اصلاح طلبان در پیشبرد برنامه خود، مردم امید به تحول از درون رژیم و به دنبال آن امید به این که از طریق صندوق های رای بتوانند گامی در جهت بهبود وضعیت زندگی و معیشت خود بردارند را از دست داده‌اند. روند بی‌توجهی مردم به انتخابات و عدم شرکت در رای گیری‌ها از دو انتخابات گذشته آغاز شده و به اعتبار نظرخواهی های انجام شده (هر چند محدود) و اعتراف بسیاری از دست اندرکاران سیاسی، کاهش مشارکت مردم در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بیشتر از گذشته خواهد بود.

اگر چه کاهش روند مشارکت مردم در انتخابات را می‌توان به کاهش توجه مردم به آن و سرنوشت این انتخابات تعبیر کرد، ولی همزمان این انتخابات در شرایط بسیار حساس و ویژه ای برگزار می‌شود. تهاجم امریکا به عراق و افغانستان و حضور نظامی در این دو کشور همراه با تقویت پایگاه های خود در دیگر کشورهای همسایه ایران، ماجراجویی های اتمی حکومت اسلامی و فشار امریکا و اروپا بر حکومت ایران به منظور شفاف کردن فعالیت های اتمی خود و قطع تلاش هایش برای غنی سازی اورانیوم و احتمال دستیابی به بمب اتمی از این راه، انجام انتخابات در عراق و مجموعه سیاست های امریکا برای «خاورمیانه بزرگ»، که در هدف نهایی خود تغییر حکومت فعلی ایران را نیز در دستور کار خود دارد، موقعیت کنونی ایران و این انتخابات را ویژه کرده است.

این ویژه گئی عمدتاً خود را از یک سو در تلاش های رژیم برای کشاندن مردم، در حد متعارف کنونی در دیگر کشورهای جهان، به پای صندوق های رای و از سوی دیگر در درگیری های جناح

کاندیدای مستقل در بازی انتخاباتی رژیم شرکت کرد!! پذیرش تحریم انتخابات ریاست جمهوری به معنی اعتراف به ناممکن بودن اصلاحات از درون این رژیم است و این با خط مشی سیاسی این بخش از اپوزیسیون همخوانی ندارد. به قولی «اگر واقعیتها با سیاست های من مطابقت ندارد، بدا به حال واقعیت ها»

بخشی از اپوزیسیون در مقابل سیاست تحریم موضع گرفته و چنین عنوان می کند که تحریم یک واکنش انفعالی است و به تحریم هایی که در گذشته صورت گرفته اشاره می کند. بخشی از راه حل های ارائه شده نیز با این توجیه است که تحریم انفعالی تنها به انزوای سیاسی مردم منجر خواهد شد. باید از فضای سیاسی موجود حول انتخابات استفاده کرد. واقعیت این است که در جریان انتخابات، فضای سیاسی تا حد معینی فعال می شود. میزان این تحرک به میزان دمکراتیک بودن انتخابات، آزادی فعالیت سیاسی و مبارزه انتخاباتی احزاب سیاسی مخالف و تاثیر واقعی نتیجه انتخابات بر زندگی مردم بستگی دارد. ولی تلاش برای جلوگیری از انزوای سیاسی مردم نیز نمی تواند به معنی توهم پراکنی و فریب مردم باشد.

اگر بپذیریم که نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در شرایط بی اعتمادی کامل مردم به «انتخابات» در جمهوری اسلامی و در وضعیت کاملا غیردمکراتیک برگزار خواهد شد، چه سیاستی از جانب اپوزیسیون می تواند سنجیده و ناظر بر بهره گیری از شرایط باشد؟ آیا دامن زدن به «انتخابات» از طریق معرفی کردن کاندیدای مجازی یا تعیین شروط برای ورود به عرصه رقابت ها و غیره یک اقدام سیاسی سنجیده است؟ آیا درست تر این نخواهد بود که با تاکید بر شرایط کاملا غیردمکراتیک حاکم بر انتخابات، مردم را تشویق به استفاده از حق قانونی شان که همانا عدم شرکت در انتخابات است نمود؟ بخشی از دوستان در اپوزیسیون با بوق و کرنا چنان می نمایند که تنها نشان «متمدن بودن» شرکت در «انتخابات» و «رای دادن» است. درحالی که همانقدر که هر شهروندی حق دارد در انتخابات شرکت کند، همانقدر هم حق دارد تا در اعتراض در رای گیری شرکت نکند. عدم شرکت در رای گیری به هیچوجه به معنی یک اقدام غیر قانونی یا غیر شهروندی نیست.

اپوزیسیون ایران می تواند در اعتراض به شرایط غیردمکراتیک انتخابات، آن را تحریم کند و مردم را نیز به عدم شرکت در آن به همین دلیل دعوت کند. «انتخابات» هدف نیست. هدف استقرار آزادی و دمکراسی است. آن زمان که آزادی و دمکراسی رعایت نمی شود، بهترین راه اعتراض به نقض آزادی، رد نمایش انتخاباتی است که به نام آزادی صورت می گیرد.



همچنان و علیرغم شرائط غیردمکراتیک این انتخابات، در پی یافتن مفری برای شرکت در آن هستیم. این واقعیتی است که شرکت در این انتخابات، بدون شرط و شروط و اما و اگر، یک خودکشی سیاسی است. این را حتی شاگردان سال اول مدرسه سیاست هم می توانند ارزیابی کنند چه برسد به سیاست مدار سالخورده ای چون «ابراهیم یزدی» و یارانش در «نهضت آزادی». برای وی و بسیاری از چهره های ملی - مذهبی تحریم انتخابات به معنی کنار گذاشتن روش های مسالمت آمیز و مسامحه با حکومتیان و بستن در هر گونه تفاهم و توافق با آنان است. تحریم انتخابات یعنی رادیکالیزه کردن جنبش مردم و این با گروه خونی آقایان همخوانی ندارد. از سوی دیگر این انتخابات چنان رسوا است که با یک من سریش هم نمی توان ظاهر نیمه دمکراتیک هم به آن بست و مدعی رعایت قواعد دمکراسی و روش های مسالمت آمیز شد. در این مسیر نهضت آزادی و ملی - مذهبی ها تنها نیستند و «اتحاد جمهوری خواهان» نیز، که ظاهرا لائیک هم هستند، با آنها همراهند. مشکل این بخش از اپوزیسیون یافتن راهی است برای آن که هم در انتخابات شرکت کنند و هم در آن شرکت نکنند!!!

«یزدی» نامزدی خود برای پست ریاست جمهوری را مشروط به استعفای «شورای نگهبان» کرده است و «اتحاد جمهوری خواهان» قرار است یک کاندیدای مجازی معرفی کرده و با یک برنامه مجازی در انتخابات شرکت کنند. طبعاً نه شورای نگهبان استعفاء خواهد داد و نه کاندیدای مجازی دوستان «اتحاد جمهوری خواهان» سر از صندوق های رای در خواهد آورد. اما به این ترتیب هم نهضت آزادی و هم «اتحاد جمهوری خواهان» به وظائف «ملی میهنی» و «دمکراتیک» خود عمل کرده و ضمن شرکت در انتخابات، عملاً به دلیل ناممکن بودن شرائطی که برگزیده اند، در آن شرکت نکرده اند.

تا چه حد می توان این گونه ترندها را یک اقدام سیاسی درست و سنجیده دانست؟ لحظه ای باید اندیشید که به چه میزان برای هر حزب یا دسته سیاسی ساده است تا شرطی ناشدنی را در مقابل خود گذارد و سپس با بوق و کرنا در طبل تبلیغاتی خود بکوبد که «نگذاشتند، وگرنه ما آماده مشارکت بودیم». برخی از سیاستمداران قهرمان رها کردن گریبان خود هستند. ترس از رادیکالیسم گاه اقدام سیاسی را به مضحکه می کشاند.

البته این پیشنهادات ابتدا به ساکن نیست، چرا که نیرویی که همچنان در پی تحول از درون این رژیم است، باید هم بکوشد تا در چارچوب تعیین شده توسط این رژیم بازی کند. پس باید بر غیردمکراتیک ترین انتخابات چشم فروبست، بی اعتنایی مردم را نادیده گرفت و با تعیین یک

کسانی که خواهان حفظ این نظام هستند شرکت مردم در رای گیری در مقیاس کنونی کشورهای دارای دمکراسی پارلمانی (مشارکتی در حد پنجاه در صد) از اهمیت بسیاری برخوردار است. اگر چه رژیم به نظر مردم و خواست آنها توجیهی نمی کند و افکار عمومی برایش به پیشیزی نمی ارزد، ولی در حال حاضر چه در عرصه بین المللی و چه در عرصه داخلی با چالش بزرگ مواجه است: میزان شرکت مردم در انتخابات چه خواهد بود و برای کشاندن مردم به پای صندوق های رای چه باید کرد؟

اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که مسئله میزان مشارکت مردم در انتخابات صرفاً مصرف خارجی خواهد داشت. باید توجه داشت که این رژیم از دل یک انقلاب بیرون آمده و در تمام این سالها مدعی بوده که از حمایت «امت مسلمان» به تمام و کمال برخوردار است. کاهش حضور مردم پای صندوق های رای به معنی رویگردانی مردم از این گردانی از مدتها قبل آغاز شده است، ولی در هر نوبت چشمگیرتر شده و ضربه جلدی تری به پایه های رژیم در درون جامعه زده است. بی دلیل نیست که جنتی در نماز جمعه و رئیس سازمان اطلاعات رژیم مخالفان و مبلغین تحریم انتخابات را تهدید می کنند.

بقول روزنامه نگار نشریه «نامه»: «پس از مشارکت مردم در ۸ دوره انتخابات ریاست جمهوری، مهم ترین مسأله ای که این روزها در افکار عمومی جامعه مورد بحث قرار می گیرد، انتخاب بهترین گزینه برای این منصب نیست، بلکه چالش مهم تر حضور و عدم حضور در پای صندوق های رای است؛ مسأله ای که در دوره های مختلف انتخابات، با دو عبارت مشخص «تکلیف شرعی» به عنوان یک توجیه سنتی یا در توجیهی مدرن «مشارکت در تعیین سرنوشت» به راحتی می شد از کنار آن عبور کرد.» (نشریه نامه - انتخابات نهم و چهار رویکرد متفاوت - شماره ۳۷) و «علی اکبر ولایتی» نیز در سخنرانی در اهواز گفته است: «دشمنان منتظرند تا میزان مشارکت مردم را در این انتخابات مهم و سرنوشت ساز ببینند و اقتدار نظام را بر این اساس ارزیابی می کنند.» (ایرنا- یکشنبه ۱۱ اردیبهشت)

اپوزیسیون و انتخابات

چنین انتظار می رود که در فضای کاملا غیردمکراتیک انتخابات آینده، اپوزیسیون سیاست «تحریم» را پیش گیرد. اما متأسفانه چنین هماهنگی در سیاست هنوز از اپوزیسیون جمهوری اسلامی دیده نمی شود. اپوزیسیون همچون سالهای گذشته همچنان در مقابل سیاست های رژیم پراکنده عمل کرده و بخشی از آنها

بالاخره پیشرفت هرچند آهسته روند صلح در خاورمیانه، همه و همه نموده‌های آشکار رشد دموکراسی در منطقه است.

واقعیت این است که ایران نیز تافته جدا بافته نیست و در زنجیره این تحولات قرار خواهد گرفت. بیانیه تحلیلی ۵۶۵ نفر نیز یکی از نموده‌های بارز این امر است. در شرایطی که هر وب لاگ نویس را برای ابراز انتقاداتی چند به زندان می‌افکنند، و هر روز روزنامه‌ای تعطیل می‌شود و در شرایطی که هر تجمع و تشکیلی ممنوع است، انتشار چنین بیانیه‌ای نشان از آن دارد که اولاً اراده برای تغییر بسیار قوی است، ثانیاً این اراده یک جمع اندیشمند و فعالین سیاسی است که با شجاعت، به ارائه فاکت‌های مشخص پرداخته، بی‌لیاقتی دولت کنونی را به تصویر می‌کشد و ثالثاً این جمع از گذاشتن امضای افرادی در کنار یکدیگر، ابائی ندارد. اراده‌ای که وفاقی ملی را برای پایان دادن به وضعیت کنونی از یکسو، جلوگیری از دخالت خارجی از سوی دیگر دنبال می‌کند و با صدائی رسا اعلام می‌کند که "راهکار حتمی و نهائی، گردن نهادن به رای و اراده ملی است." من فکر می‌کنم خطاب این گفته نه فقط به حاکمان جمهوری اسلامی، بلکه به تمام کسان از جمله دولتهای خارجی است که اراده ملی و خواست مردم ایران را در تعیین تکلیف با سرنوشت خود نادیده گرفته، و می‌خواهند از جمله با دخالت‌های نظامی، آن چیزی را دیکته کنند که شاید ابداً رای و اراده و خواست این ملت نباشد.

همانطور که در نامه به مردم آمریکا نیز به تجربه دخالت‌های آمریکا در امور ایران اشاره شده است، اگر دولت آمریکا بخواهد از تجربه‌های قبلی خویش در رابطه با ایران و همچنین از تجربه اخیر عراق درس بگیرد و عاقلانه عمل کند، قبل از هرچیز باید به این خواست که از جانب بسیاری از احزاب، سازمانها و شخصیت‌های اپوزیسیون ایرانی نیز پشتیبانی شده است، گردن گذارد. در شرایط فعلی اگر آمریکا نخواهد تجربه ۲۸ مرداد را در اذهان ایرانیان دوباره متبادر کند، یا بهتر بگوئیم اگر بخواهد آثار زخم حاصل از آن را تا حدودی التیام بخشد، باید که این بار به گونه دیگری عمل کرده و اگر واقعا مخالف برقراری دموکراسی در ایران نیست، با پشتیبانی از اپوزیسیون ایرانی چه در داخل و چه در خارج، و حمایت از خواست انتخابات آزاد، به واقعیت بخشیدن خواست گذار مسالمت آمیز به جامعه‌ای که در آن رای مردم تعیین کننده است، یاری رساند.

آنچه که هم در نامه به مردم آمریکا و هم در بیانیه تحلیلی ۵۶۵ نفر به چشم می‌خورد، اشاره به شرایط متحول و حاد کنونی در منطقه و تاکید بر یک راه حل منطقی و عملی با توجه به میثاق‌های بین‌المللی است و مهم تر از هرچیز دفاع از منافع ملی چه در قبال دولتهای خارجی، چه در قبال دولت حاکم بر ایران است. در بیانیه تحلیلی از جمله آمده است:

"امضاء کنندگان این بیانیه نه در سر خیال ایجاد ناامنی و آشوب دارند و نه در کف سلاخی برای براندازی. ما را آن قدر کیاست و عقل هست که تشخیص دهیم در شرایط امروزی کشور و منطقه هرگونه ناامنی و آشوب به زیان ملت تمام می‌شود و آن قدر تجربه اندوخته ایم که کشور را به ناکجا آبادی دیگر هدایت نکنیم."

سیاست را عملی سازد. پشت سر داشتن چنین تجربه‌ای از یکسو و تلاش‌های دولت جمهوری اسلامی در غنی سازی اورانیوم و عدم موفقیت مذاکراتی که بسیار به درازا کشیده است، و بالاخره تهدید آمریکا به حمله نظامی به ایران، شرایط تکرار تجربه عراق در مورد ایران را برای بسیاری از ایرانیان وطن دوست و کسانی که مسائل ایران را دنبال می‌کنند، به یک احتمال جدی تبدیل ساخته است. نامه سرگشاده جمعی از ایرانیان به مردم آمریکا نیز، درست در بحبوحه مذاکرات بر سر مساله هسته‌ای ایران و تهدیدات دولت آمریکا به حمله نظامی در صورت عدم توقف این تلاشها، نوشته شد و طبیعتاً در آن به عواقب و نتایج زیانبار چنین حمله‌ای اشاره شده است. در این نامه از جمله آمده است:

"هر گونه تهاجم به ایران یا بمباران آن به گسترش نظامی-گری، تقویت تسلط قشربون مذهبی بر دولت و ملت و نقض بیش از پیش حقوق بشر و حقوق دموکراتیک مردم خواهد انجامید.

ما شما را به مخالفت با هر گونه مداخله نظامی در ایران و فعالیت برای گسترش صلح واقعی در منطقه فرا می‌خوانیم"

من فکر می‌کنم که امضا کنندگان این نامه روی نکته مهمی انگشت گذاشته اند. و آن اینکه تهاجم نظامی به ایران، بیش از هرچیز به نقض حقوق بشر منجر شده و تقویت تسلط قشربون مذهبی را به دنبال خواهد داشت. مردم کشور ما تجربه جنگ ایران و عراق را فراموش نکرده اند، که طی آن به بهانه شرایط جنگی، هر صدای آزادیخواهانه‌ای با برچسب خدمت به دشمن، در نطفه خفه شده و سرکوب در عرصه‌های مختلف هرچه بیشتر شدت گرفت. از سوی دیگر قربانیان شرایط جنگی فقیرترین و ضعیف‌ترین آحاد جامعه هستند. منظورم از شرایط جنگی الزاماً حمله نظامی نیست. بلکه فضای جنگی و تهدیدات و محدودیتهای مختلف را هم شامل می‌شود. فقط در عراق در دوران تحریم اقتصادی، به دلیل وارد نشدن شیر خشک و دارو، نزدیک به نیم میلیون کودک عراقی جان خود را از دست دادند. بنابراین من نه فقط با حمله نظامی به ایران مخالفم، بلکه فکر میکنم ما باید با هرگونه تحریم و اقداماتی که دامنه ضرر آن مستقیماً به مردم وارد می‌شود، مخالفت کنیم. در شرایطی که اکثریت مردم یک کشور با دولت حاکم مخالفند و ما هر روز شاهد ابراز مخالفتها از سوی اقشار مختلف مردم هستیم، دخالت نظامی می‌تواند فقط به این روند و به این صداهای آزادیخواهانه ضربات جبران ناپذیر وارد سازد.

امروز تحولات منطقه نیز نشان می‌دهند که دیگر دولتها به سیاق سابق نمی‌توانند حکومت کنند. از انقلابات "مخملین"، تا برگزاری انتخابات آزاد و ساقط کردن دولت و باطل کردن نتایج انتخابات تقلبی از طریق تظاهرات خیابانی، و

نشریه آرش در آخرین شماره خود(۹۱) ضمن انتشار متن بیانیه ۵۶۵ نفر از روشنفکران داخل کشور و نامه‌ی سرگشاده به آمریکا در خارج از کشور، با تعدادی از فعالین سیاسی در خارج از کشور پرسش زیر را در میان گذاشته است:

« درشرائط حساس کنونی ایران و جهان، نظر شما درباره «نامه سرگشاده به مردم آمریکا» ابراز مخالفت تعدادی از ایرانیان به حمله نظامی آمریکا و بیانیه تحلیلی ۵۶۵ نفر از فعالان سیاسی و دانشجویی ایران «راهکار حتمی و نهائی، گردن نهادن به رای و اراده ملی است» چیست؟ آیا از این نامه و بیانیه حمایت می‌کنید یا نه، چرا؟»

در بین کسانی که به این پرسش پاسخ داده اند، سه تن از رفقای سازمان فرزانه عظیمی، رئوف کعبی و مسعود فتوحی هستند که در زیر متن پاسخ آنان را برای اطلاع خوانندگان نشریه درج می‌کنیم.

دیوارهای مانع همفکری و همیاری

فرزانه عظیمی

جهان ما در سالهای اخیر و بخصوص پس از ۱۱ سپتامبر دستخوش تغییرات شدیدی بوده است و سیاست آمریکا در قبال منطقه نیز پس از آن با تغییر قابل ملاحظه‌ای همراه بوده که تأثیرات خود را در سطح منطقه برجای گذاشته است. اگر در زمان انقلاب ۵۷، سیاست آمریکا در رابطه با منطقه ایجاد کمربند سبز بود و بدنبال آن پشتیبانی از قشری ترین و مذهبی ترین جنبش‌ها، ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در نه فقط چرخش قاطع از این سیاست، بلکه حرکت در جهت زدودن آثار چنین سیاستی که این بار دامن خود آمریکا را گرفته بود، برقراری ثبات و ساقط کردن حکومت‌های توتالیتر در منطقه بود. پس از ۱۱ سپتامبر، مبارزه با تروریسم در صدر سیاست‌های آمریکا قرار گرفت و دولت آمریکا با حمله به عراق به بهانه داشتن سلاح اتمی و علیرغم مخالفت دولتهای اروپایی و افکار عمومی جهان، نشان داد که در پیشبرد سیاست جدید خویش بسیار جدی است و حاضر است بدون همکاری و پشتیبانی دولت‌های دیگر نیز، این

بن‌بست سیاسی جامعه ایران را خاطر نشان میسازد و روی به ایرانیان دارد.

با هدف گفتگو با افکار عمومی در آمریکا، " نامه " نتایج و عواقب مداخله نظامی آمریکا را گوشزد داده و به یک موضع گیری نه چندان گویا در قبال نظام جمهوری اسلامی، بسنده می‌کند ولی به زمینه‌های این مداخله احتمالی و بویژه نقش حکومت ایران در داخل و منطقه، و نیز ماجراجوییهای وی که منافع تمامی جامعه ما را به مخاطره افکنده و هر روز بیشتر به مخاطره می‌اندازد، نپرداخته‌است.

با نگاهی گذرا به دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، به روشن می‌توان دید که هدف " دیپلماسی " در این حکومت بر خلاف معمول و به جای تامین منافع ملی، همواره تحکیم موقعیت انحصاری خویش (خودی) را مد نظر قرار داده است. گروگانگیری در لبنان، بمب‌گذاری در اروپا، کمک و هدایت افراطیون مذهبی در کشورها و بویژه کشورهای خاورمیانه و اخلال در حل دیپلماتیک مسئله فلسطین، دخالت و تحریک در افغانستان و سپس عراق و هم‌اکنون دوباره در لبنان و ... همواره سلاحی در دست این رژیم برای مذاکره و معامله با قدرتهای خارجی و برای این بوده و است تا وی با دست باز در عرصه داخلی عمل کند و همانگونه که می‌بینیم تا کنون نتیجه‌ای جز تشدید انحصارطلبی و تحکیم پایه‌های آن و به تبع آن فزونی یافتن بحران و نابسامانی در جامعه، نداشته است. رژیم جمهوری اسلامی این " ظرفیت " را دارد که تمامی جامعه و آینده آنرا برای حتی ماندن چند روز بیشتر در قدرت، فدا کند. این دلایل اما هر چه باشند، توجیهی برای مداخله نظامی یک قدرت خارجی بشمار نمی‌روند. عواقب جنگ بر کسی پوشیده نیست پس با این نامه نمیتوان مخالفت کرد اما یکجانبه‌نگری در تحلیل مسائل (بدون آنکه انتظار این را داشته‌باشیم که در هر نامه و بیانه باید همه چیز را گفت) بویژه آنجا که به نام مردم و کل جامعه ایران صحبت شده و حکم صادر میگردد، نمی‌تواند تمامی نیروهای فعال و همه گرایشات ذینفع در مسئله را پشت سر خود قرار دهد بخصوص که " تجربه " عمده‌کردن مبارزه ضدامپریالیستی به قیمت نفی و نادیده‌انگاشتن دموکراسی، چه آسیب‌ها که به جامعه ما نرساند و نرسانده‌است. هم‌چنین " نامه " روشن نمی‌سازد که صف‌آرایی نیروهایی که باید در مقابل این حمله احتمالی ایستادگی کنند و آنهمه تلفات سنگین به متجاوزین وارد کنند، چگونه خواهد بود؟ این نیروها کدامند و جایگاه این حکومت کجا خواهد بود؟ آنجا که راه توده‌ها در تعیین آزادانه سرنوشت خویش با گلوله و زور، با سرکوب و تحقیر، سد می‌شود، محال است نیروی عظیم آنان، که بازدارنده اصلی هر تجاوز است در این میان استوار، به خروش درآید.

از این چند نکته که به مضمون نامه برمی‌گردد به شکل آن می‌رسیم که همانگونه عنوان آن نشان می‌دهد هدف گفتگو و دیالوگ با جامعه آمریکا را دنبال می‌کند که در خود کاری مثبت است اما تجربه نشان داده است که در جوامع غربی، نفوذ و تاثیر در افکار عمومی، بعید است به وسیله تنها یک طومار عملی گردد و آنهم با این سؤال که امضا کنندگان تا چه اندازه با اهرمهای اصلی ارتباطی و سیاسی فرهنگی آن جامعه پیوند داشته و دارند. دیگر

قبل از ایجاد هر تغییری باید ما در قلمرو اندیشه به ضرورت و امکان این تغییر برسیم. این گام اول است و پس از آن باید به این فکر کرد که چگونه می‌توان این تغییر را ایجاد کرد. امروز خواست تغییر ساختار حکومت، به خواست اکثریت اپوزیسیون حکومت تبدیل شده است، اما هنوز در تعریف چگونگی رسیدن به آن، باید راه کارهای مشخص جستجو شده و ارائه شوند. قبل از اینکه بسیاری از احزاب، سازمانها، شخصیتها چه در داخل و چه در خارج بتوانند برای ایجاد آلترناتیوی در قبال حکومت فعلی به بحث و تبادل نظر و ارائه راهکار بپردازند، باید دیوارهای موجود بین خود، که مانع همفکری و همیاری در رسیدن به هدف عاجل پایان دادن به وضعیت موجود است را، از بین ببرند. ادامه این روند می‌تواند فرارویی به راهکار مشترکی باشد که اپوزیسیون در داخل و خارج کشور از طریق کارزار مشترک خود بدان دست پیدا کرده و زمینه را برای برقراری جمهوری مردم فراهم خواهد ساخت.

بنابراین من به سهم خود به چنین تلاشهائی ارج بسیار می‌گذارم و به نظرم در شرایط حساس کنونی ایران و منطقه، هر حرکت جمعی و کارزار مشترک، می‌تواند ما را یک گام به وفاق ملی برای پایان دادن به حکومت اقتدارگرای کنونی نزدیک تر کند.

اعترافنامه بن بست

رئوف کعبی

مطلب زیر تلاشی است برای طرح نکاتی چند و نیز پاسخ به پرسش شما پیرامون " نامه سرگشاده به مردم آمریکا " و همچنین " بیانیه ۵۶۵ نفر از فعالان سیاسی - فرهنگی داخل کشور " که برای اختصار، بدانها با عنوان " نامه " و " بیانیه " اشاره خواهم داشت.

گرچه با اندک فاصله زمانی از هم و در نتیجه، در شرایطی کم و بیش مشابه، این دو " نامه " و " بیانیه " منتشر شدند، اما از یکطرف با دو نگاه گوناگون نگاشته شده و از طرف دیگر به دو موضوع متفاوت، هر کدام پرداخته‌اند. با این تاکید که میتوانند در مقابل هم و در تناقض با یکدیگر، قرار نگیرند.

" نامه "، مخالفت با مداخله نظامی آمریکا و جنگ علیه ایران را برجسته نموده و مخاطب وی، افکار عمومی در آمریکا است ولی " بیانیه "،

بنابراین هم امضا کنندگان این بیانه و هم امضا کنندگان آن نامه بر اینکه هر گونه ناامنی و آشوب و وضعیت نظامی، به زیان ملت بوده و به گسترش نظامی گری، تقویت تسلط قشریون مذهبی بر دولت و ملت و نقض بیش از پیش حقوق بشر منجر خواهد شد، تاکید دارند.

امضا کنندگان بیانه همچنین اعلام می‌دارند که خواهان تغییر ساختار قدرت حکومتد و فرصت و راهکار حتمی و نهایی را گردن نهادن به رای و اراده ملی می‌دانند. به این ترتیب تغییر شرایطی را اعلام می‌کنند که در آن دیگر اصلاحات به شیوه سابق نمی‌تواند پیش برود.

من فکر می‌کنم که روندی که آغاز شده است و این نامه و بیانه نیز نموده‌ائی از آن هستند، در واقع نشانه آن است که خواست تغییر ساختار حکومت به دست خود مردم و با رای و اراده آنان، به یک معرج مشترک برای بسیاری از نیروها چه در داخل و چه در خارج تبدیل شده است و در این میان علیرغم اختلافات فکری و گرایشی عمیق و چندین ساله، می‌رود که یک

اراده واحد و بهتر بگویم، زمینه‌ها و پیش شرط های یک وفاق ملی بر سر اساسی‌ترین خواسته‌های مردم ایران آماده شود. نزدیک به سه دهه حکومت جمهوری اسلامی، شناخت و تجربه کافی را بدست همه نیروهای اپوزیسیون داده است و چه نیروهائی که در ایران هستند و چه آنها که به اجبار به خارج از مرزهای ایران تبعید شدند، در طرز فکر و نگاه خود دچار تغییرات زیادی شده‌اند. تغییراتی که

خوشبختانه این دو را با تمام تنوع در دو بخش نیز، به یکدیگر و برای رسیدن به ایرانی آزاد، نزدیکتر کرده است. پشتیبانی وسیع از این بیانه توسط نیروهای مختلف اپوزیسیون در خارج از کشور نیز بیانگر این واقعیت است.

دادن این بیانه‌ها و پشتیبانی وسیع از آن، بدون در نظر گرفتن اختلافات گرایشی و عقیدتی، نشانه بلوغ فکری و سیاسی بسیاری از اندیشمندان و فعالین سیاسی میهن ماست. گرچه به نظر بعضی از ناقدان، دادن بیانه و جمع کردن امضا و یا حمایت از آن، چندان کار مهمی نیست ولی به نظر من، نتیجه این کار از جمله شکستن تابوهائی است که ما سالهاست در اذهان خود ساخته ایم. من فکر نمی‌کنم که کسی دچار این توهم شده باشد که در حال حاضر در ایران آنچنان شرایط آزادی ایجاد شده است و همه امضا کنندگان توانسته‌اند در فضائی آزاد به بحث و تبادل نظر بپردازند و این بیانه حاصل چنین پروسه‌ای است، بلکه این بیانه بیشتر نشان از تلاش این جمع در فریاد زدن این خواست به صدای بلند و اراده مشترک آنان در وادار کردن حکومت به تمکین بر این خواسته‌ها از یکسو و ایجاد امید در میان مردم برای امکان چنین تغییری از سوی دیگر است.

اینکه اسامی امضاکنندگان، اگر از تعداد آنها و مدت زمانی که افزایش و جمع‌آوری آنها طلب میکند، بگذریم، تا چه حد، با وسعتی که از کشور آمریکا می‌شناسیم، برای مردم آنجا شناخته شده و یا مورد اعتماد آنها هستند پس اگر در مورد "نامه" خلاصه کنم، هم بعنوان یک موضعگیری، که شاید هدف محوری آن باشد، به خاطر مضمون آن که اشاره شد، ناروشن و ناکافی و هم برای یک اقدام تبلیغی، محدود بنظر میرسد گرچه به تلاش همه آن هموطنان ارج می‌گذارم.

"بیانیه ۵۶۵ نفر از فعالان سیاسی - فرهنگی داخل کشور" اعتراف نامه بنیست، در جمهوری اسلامی است که برسمیت شناختن رای آزادانه مردم را اصل دانسته است. این بیانیه یک موضعگیری سیاسی از طرف کوشندگان سیاسی-دانشجویی داخل کشور است و به قولی قبل از هر چیز یک شکایت‌نامه در مقابل بحرانی است که جامعه ایران را در کام خود فروبرده است.

گرچه میتوان از خطوط کلی "بیانیه"، نوعی از "پلتفرم" و یا "برنامه آلترناتیو" استنباط کرد و البته هرکس آزاد است از این جنبه تفسیری ارائه دهد اما از آنجا که "بیانیه" با بررسی اوضاع کنونی، علیرغم ابهامات و احکامی که جای صحبت زیاد دارند و بدانها اشاره خواهیم کرد، به طرح پیش‌شرطی کلی و آنهم اصل عمومی "گردن گذاشتن به آرا مردم" در درجه نخست پرداخته و از آنجا که حاوی برنامه عمل مشخصی نیست، شاید درست‌تر این باشد که بمانند یک برنامه آلترناتیو بدان نگاه نکرد و آنرا در حال حاضر در محدوده یک اعتراض‌نامه مورد بررسی قرار داد که دارای نکاتی است هم واقعی و مثبت و هم نادرست و نقدبرانگیز.

با برداشتی که میتوان از موضع بیانیه داشت، نکته مهم و کلیدی آن، "نه" به جمهوری اسلامی است. این امر، نقطه عطفی در فعالیت اغلب این کوشندگان است چرا که بر محو شدن افسانه اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی دلالت دارد. پس از "سالهای سازندگی" و سپس "سالهای خاتمی" و تلاش بسیاری از این کوشندگان ما و بویژه هواداران اصلاح‌طلبان حکومتی در پافشاری بر این عقیده که "تنها یک راه وجود دارد و آن را در درون رژیم باید جستجو کرد"، اکنون شاهد گسست روزافزون فعالین جامعه از این فکر و باور هستیم. از این‌رو همه آن نیروهایی که بدرستی و همواره عنوان می‌کردند که مانع اصلی هرگونه تحول، جمهوری اسلامی است و برداشتن این مانع پیش‌شرط تحقق خواسته‌های دموکراتیک جامعه ماست، نمی‌توانند از این نکته ناخرسند باشند. حتماً اگر آنرا دیر هنگام بدانند، ولی گفتن "نه" از طرف این طیف هنوز به معنی "آره" گفتن به

تمامی الزامات اجرای خواسته‌های اشاره‌شده نیست.

این خواسته‌ها که تحول آتی و دموکراتیک، نیل به برآورده کردن خواهد داشت چیزی فراتر از آن اهداف جنبشهای اجتماعی در ایران که رشد فزاینده‌ای نیز دارند، نیست. کافی است نگاهی به مقاومت و مبارزه زنان، کارگران و زحمتکشان و کارمندان، ملیتهای تشکیل دهنده ایران، نویسندگان و روزنامه‌نگاران، دانشجویان و جوانان بیندازیم و مطالبات و شعارهای آنانرا جدی بگیریم آنگاه می‌بایم که بلافاصله "نه" به جمهوری اسلامی امروز دیگر با طرح اصلی ترین خطوط آنچه که جایگزین آن شود گره می‌خورد و اینجاست که اعتراض بجا و وارد "بیانیه" در نقد وضع کنونی، در هاله ابهام و احکام نادرست جای گرفته و رنگ می‌بازد.

به واژه‌ها و عباراتی ناروشن و تفسیر بردارمانند "جریان حکومتگر" و یا "سواستفاده غیرمردمی از قانون اساسی" و نیز "اصل اولیه شایسته سالاری" و ... نمی‌پردازم و تنها به دو نکته اشاره‌ای کوتاه دارم.

نخست "تهدید هویت تاریخی و تمامیت ارضی ... که تداعی عملکرد حاکمان مستبد تاکنونی بر ایران است که تحت لوای مبارزه با "تجزیه‌طلبی" نه تنها هیچ حقی برای انبوه ستمدیدگان ملیتها قائل نبوده بلکه از هیچ‌گونه قساوت و جنایتی علیه آنان فروگذاری نکرده‌اند. تحولی که برای این مسئله پاسخی عادلانه و دموکراتیک نداشته باشد نه پیام‌آور آزادی خواهد بود و نه "همبستگی ملی" را حفظ خواهد کرد.

از پشت بستن دست خویش با آوردن این عبارت که "امضاکنندگان .. نه در سر خیال ایجاد نامنی و آشوب دارند و نه در کف سلاخی برای براندازی" نکته دوم است که از طرفی اعلامیه حقوق بشر که در نوشته بدان اشاره‌رفته، این حق را برای همه در نظر گرفته است که در صورت نیاز به شیوه‌های متعدد مقاومت و دفاع متوسل شوند. از طرفی دیگر نمی‌توان ارگانهای سرکوب و پایه‌های عظیم مالی رژیم را فراموش کرد و در مقابل به تشکیلات و سازمانگری فکر نکرد. همچنین این اصطلاح متاسفانه یادآور بحث و یا بهتر است بگویم خلط مبحثی است که تا کنون از طرف کسانی چند برای همگن ساختن رفرم و مسالمت از یک سو باهم و انقلاب و خشونت از سویی دیگر صورت‌گرفته است. کافی است تا نگاهی به تحولات دو سه دهه اخیر در خیلی از کشورها و از جمله اروپای شرقی بیندازیم تا دریابیم که همواره رفرم با مسالمت و انقلاب با خشونت توأم نبوده است. عملکرد رژیمهای حاکم به علت در اختیار داشتن تمامی قدرت، بار اصلی مسئولیت خشونت‌زایی را درجه اول بدوش می‌کشد.

شاید اینگونه بنظرآید که دلیل ذکر چنین عباراتی، در داخل و در دسترس رژیم بودن امضاکنندگان باشد درآنصورت و چنانچه نظر ایشان چنین نباشد آیا سکوت پیرامون موارد بالا، معنی‌دار تر نبود؟

با بمیان کشیدن این چند نکته، در برخورد به این بیانیه، در آغاز، از برداشتن گام نخست در نفی همان مانعی که راه را بر هرگونه تغییر سد کرده است، استقبال بعمل می‌آید گامی که پیوند نظری میان فعالین سیاسی داخل و خارج را و اینبار نه میان هواداران اصلاح جمهوری اسلامی بلکه میان آن نیروهایی گسترش خواهد داد که به "بعد جمهوری اسلامی" می‌اندیشند. بعدتر و دوم، گفتگو و برخورد آرا حول اهم مواردی که هر گرایش و نیرویی برای آینده مطرح میکند. جنبه سلبی "بیانیه" گامی است مثبت و از این فرصت، نیروهای چپ و دموکرات میتوانند به سهم خود استفاده کرده، به جنبه اثباتی برنامه و دیدگاههای خود میان فعالین جامعه پژوهاک بیشتری بکشند، حمایت از کل و مجموعه "بیانیه"، نقاط ضعف آنرا می‌پوشاند و به این نظر که مسائل عمده و غیر عمده وجود دارند و در نتیجه خطر اینکه غیرعمده قربانی عمده گردد، کمک می‌کند و دایره همفکری پیرامون اهم موضوعات آتی جامعه و راه‌حلهای ممکن دیگر را محدود می‌سازد. طرد آن نیز بدون در نظرگرفتن گام اولیه و مثبت آن، راه هرگونه دیالوگ و گفتگو را می‌بندد. نقد، دیالوگ و همفکری و برخورد آرا و عقاید گوناگون با هدف تفاهم و توافق البته با همان پیش‌شرط نفی کلیت رژیم بیشتر به ما کمک میکنند تا پشت سر قرار گرفتن این علم و یا حمل آن کتل.

نیاز است که گریبانگیر این وسوسه نباشیم که گویا تنها با یک شعار، یک اقدام، یک فراخوان و یا یک بیانیه معجزه کرده و تمامی مشکلات را از سرراه می‌توان برداشت. تمامی این تلاشها در یک مجموعه همسو و در هماهنگی با جنبشهای درون جامعه میتوانند مثمر تر واقع گردند و برای همسویی و هم‌نوایی به طرح و تحلیل همه آرا و راهکارها نیاز است. برای گذار از دایره فکر و نظر به عمل و اقدام، راهی دراز و فرصتی کوتاه در پیش داریم.

حکومت جمهوری اسلامی

از تشخیص منافع ملی

فاتوان است

مسعود فتحی

شکی نیست که امروز بیش از هر زمان دیگری در طول بیش از دو دهه و نیم اخیر، کشور ما با شرایط بحرانی و دشواری مواجه است. از یک سو تلاش‌هایی که با انتخابات دوم خرداد ۷۶، و خواست گردن نهادن به رای و

همه بنیان یک جامعه دموکراتیک و متکی به رای مردم به یک اراده ملی فرامی‌رود، دولت امریکا نباید هوس کند که مترسک‌های جدیدی را سوار بر تانک و توپ روانه تهران کند.

جامعه بین‌المللی باید به اراده هر ملتی در تعیین سرنوشت خود احترام بگذارد.

ارزیابی واقعی، خواست صریح و روشن

انتشار بیانیه ۵۶۵ نفر از اندیشمندان، فعالان سیاسی و دانشجویی ایران، در کوران بحران هسته‌ای و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم، یک واقعه مهم و یک اقدام مسئولانه در قبال سرنوشت کشور است. بیانیه با ارائه دلایل روشن، در مورد کارنامه حکومت، هم چون ادعای مستدل، انگشت خود را بر بی‌کفایتی حکومتگران فعلی و ساختار دولتی متکی بر غیرانتخابی بودن ارگان‌های اصلی تصمیم‌گیرنده گذاشته است و خواستار تمکین حکومتگران به رای مردم، برای نجات کشور از فروپاشی بیشتر و از دست رفتن هر چه مخرب تر منافع ملی کشور ما در منطقه و جهان شده است.

این بیانیه نه فقط به دلیل ارزیابی کارشناسی شده و متکی بر داده‌های ملموس از مسائل مبتلابه جامعه ما، نه فقط به دلیل طرح صریح پذیرش مسئولیت این نابسامانی‌ها از سوی حکومتگران و خواست تمکین آنان به اراده ملی، قبل از هر چیز از نقطه نظر تنوع و گستردگی نیروهائی که در ارائه آن، هم‌زمان و همگام گشته‌اند، بیانگر کیفیت جدیدی در دستیابی به اجماع هر چه گسترده‌تری برای حفظ منافع ملی کشور و گامی در راه ایجاد وفاق ملی در میان نیروهای مدافع حق حاکمیت مردم است.

این گام مهم را باید پاس داشت و دست تدارک‌کنندگان این حرکت کم‌نظیر را به گرمی فشرد.

مسائلی که در این بیانیه آمده‌اند، مشکلاتی که به آن‌ها پرداخته شده است، راه و روشی که برای تغییرات ارائه شده است، هم چون ارزیابی و خواست‌های این بیانیه روشن و در عین حال برای کل اپوزیسیون جمهوریخواه و دمکرات کشور ما آموزنده است. زبان آن بی‌تکلف و بیان و استدلال آن، مورد پذیرش طیف وسیعی از دلسوزان کشور ما از نخله‌های فکری متفاوت است. همین واقعیت‌ها هم این بیانیه را به جلوه‌ای از تلاش برای دستیابی به یک راه حل همگانی برای برون‌رفت از وضعیت فعلی و ایجاد اراده ملی برای انجام تغییرات اساسی در ساختار سیاسی کشور با استفاده از روش‌های مدنی مبدل ساخته است.

بیانیه شرحی موجز و مستند به آمار و داده‌های رسمی از وضعیت ارائه می‌دهد و اعلام می‌کند که: «بیش از ربع قرن بی‌توجهی به تاریخ، ادب، فرهنگ و تمدن ایران زمین و آثار و مفاخر ملی آن، گروهی پرشمار از مردم ایران، بویژه جوانان را از دلبستگی عاطفی به محیط طبیعی و بوم و بر کشور خود دور و ناامید از آینده دستخوش سرخوردگی نموده و بخش قابل توجهی را در سقوط اخلاقی و اعتیاد، گرفتار اوهام و فرار از خود و واقعیت‌ها ساخته است...»

سلاح و جنگ برای حل بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌رود. نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل نقش جدی‌تری در حل بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به عهده می‌گیرند. اما تجربه عراق حداقل نشان داد که دولت آمریکا، به عنوان طرف پیروز جنگ سرد، هم چنان بر استفاده از جنگ و ابزار نظامی برای پیشبرد اهداف خود، اشغال نظامی یک کشور دیگر حتی بدون توجه به قوانین و معاهدات بین‌المللی یا فشاری می‌کند. همین امر هم منشأ نگرانی نویسندگان و امضاکنندگان نامه سرگشاده است.

من مخالف دخالت نظامی آمریکا در افغانستان و عراق بودم و معتقد بودم و هستم که در هر دو مورد راه حل‌های دیگر و بهتری برای تحول وجود داشت. جامعه بین‌المللی باید از پتانسیل‌های موجود خود برای تقویت نیروی تحول در درون این جوامع استفاده می‌کند. دولت وقت آمریکا ولی برنامه خاص خود را داشت و طرح‌های از پیش آماده‌ای داشت که برای پیاده کردن آن‌ها حاضر بود، حتی بدون توجه به هشدارهای متحدینش و اکثریت شورای امنیت سازمان ملل، قوانین بین‌المللی را زیر پا بگذارد، کما این که گذاشت.

در مورد کشور ما، با توجه به اتهاماتی که متوجه جمهوری اسلامی است. از بزرگ‌ترین حامی تروریسم تا تلاش برای دست یافتن به سلاح اتمی و ... هر کدام می‌تواند بهانه‌ای برای این کار تلقی شوند.

فکر نمی‌کنم کسی مخالف فشار بین‌المللی و دخالت مجامع بین‌المللی در مواردی مثل نقض حقوق بشر و یا لغو حق انتخاب مردم باشد. جامعه بین‌المللی نه در مورد جمهوری اسلامی، بلکه در برابر هیچ حکومت دیگری که حقوق بشر را نقض می‌کند، حق انتخاب آزادانه مردم کشورش را زیر پا می‌گذارد، نباید سکوت کند. باید فعالانه خواستار رعایت موازین حقوق بشر و احترام به رای مردم گردد. در جهان امروز که همه جوامع با هزار رشته به هم دیگر پیوند خورده‌اند، وسائل و امکانات عمل‌متمدانه‌تری از توسل به سلاح و بمباران و کشتار در اختیار بشریت قرار دارد که بتواند رژیم‌های خودکامه را تحت فشار قرار دهد.

از این رو توسل به دخالت نظامی، همانطور که مورد عراق، به خوبی نشان داد، چنان لطامات جبران‌ناپذیری از خود بر جای می‌گذارد، که آثار مخرب آن به راحتی قابل زدودن نیستند.

دولت آمریکا، همانطور که در نامه هم اشاره شده است، یک بار در امور داخلی کشور ما دخالت مستقیم کرده است. با کودتای ۲۸ مرداد و ساقط نمودن دولت ملی دکتر محمد مصدق نقش تعیین‌کننده‌ای در محروم نمودن جامعه ما از دموکراسی بازی کرده است، این تجربه تلخ نباید به گونه دیگری تکرار شود. حال که در کشور ما تلاش برای خلاصی از حکومت کنونی و قبل از

اراده مردم، از سوی حکومتگران، با شکست مواجه شده است. همه راه‌ها به فراتر رفتن از وضعیت فعلی و تغییر در ساختار کنونی حکومت با بن بست مواجه شده است، از طرف دیگر تحولاتی که طی دو سال اخیر در حول و حوش کشور ما، نخست در افغانستان و سپس در عراق، رخ داده است، بخصوص اشغال عراق توسط آمریکا، تهدید جمهوری اسلامی از طرف آمریکا با اتهاماتی علیه حکومت صدام ارائه می‌شد، بر پیچیدگی و حساسیت شرایط هر چه بیشتر افزوده است.

در چنین شرائطی انتشار نامه سرگشاده به مردم آمریکا و بیانیه ۵۶۵ نفر از فعالان سیاسی و دانشجویی، هر کدام در جایگاه خود، حائز اهمیت و نشانه واکنش‌ها در برابر این وضعیت است. من هر دوی اینها را اقداماتی در مسیر درست ارزیابی می‌کنم، و سعی خواهم کرد که در این جا توضیح بدهم، چرا؟

جهان ما نیازمند راه حل‌های متمدانه است!

نامه سرگشاده به مردم آمریکا از این پیش‌فرض حرکت می‌کند که دولت آمریکا در تدارک اقدام نظامی علیه کشور ماست و «از احتمال مداخله مستقیم یا غیرمستقیم نظامی آمریکا در ایران» ابراز نگرانی می‌کند. و اعلام می‌کند که «با قاطعیت بر این باوریم که ناراضی‌ت و ضدیت مردم ایران با حکومت مذهبی حاکم بر کشور به معنای موافقت آنها با مداخله نظامی آمریکا یا قدرت‌های دیگر در ایران نیست». مردم آمریکا را «به مخالفت با هر گونه مداخله نظامی در ایران و فعالیت برای گسترش صلح واقعی در منطقه» فرا می‌خواند.

اقداماتی مثل این نامه بیشتر نقش بازدارندگی دارند، روشن است که منتفی شدن هر گونه دخالت نظامی، قبل از همه مستلزم تغییر شرایط به نحوی است که امکان چنین اقداماتی از بین برود. مهم‌ترین گام برای از بین بردن زمینه این قبیل تهدیدات، تغییر حکومت فعلی و انتخاب دولتی است که متکی به رای مردم و نماینده واقعی آنان باشد. تهدید جمهوری اسلامی به حمله نظامی، همچون تهدید رژیم صدام و طالبان از آن رو ممکن است که این قبیل حکومت‌ها از یک سو فاقد پشتوانه در کشور خود هستند و میلیون‌ها نفر از مردم این کشورها آرزوی سقوط آن‌ها را دارند، از طرف دیگر افکار عمومی جهانی و از جمله آمریکا نیز در مقابل اقدام به ساقط نمودن این قبیل حکومت‌های خودکامه و ارتجاعی، اگر نه جانبدار، حداقل بی‌تفاوت‌اند.

با پایان یافتن جنگ سرد تصور عمومی بر این بود که جهان دیگر به سوی عبور از توسل به

بسیار محدود آن هم ملغی شد تا نهایتاً به انتخابات مجلس هفتم ختم شد که ترکیب آن را قبل از انتخابات خود شورای نگهبان عملاً تعیین نموده بود.

اما اشتباه محض خواهد بود که فکر کنیم این فقط ارگان‌های انتصابی و ولی فقیه و دارو دسته‌های قدرتمدار حول و حوش او بودند که مسیر طی شده بعد از ۲ خرداد سال ۷۶ را به شکست کامل کشاندند. خود اصلاح طلبان که امروز نیز بعد از تجربه هشت سال «تدارکاتچی» بودن، هنوز در توهم برخورداری از اعتماد مردم به سر می‌برند، با استفاده از رای مردم دو قوه از سه قوه کشور را در اختیار گرفتند، اما یک گام جدی هم در تأمین الزامات این رای و تثبیت حق انتخاب مردم بر نداشتند. تعهد به ساختار سیاسی موجود را بر احترام به رای و اراده مردم ترجیح دادند. اراده مردم را نادیده انگاشتند و فرصت‌هایی را که رای اعتراضی مردم در اختیارشان گذاشته بود، یکی پس از دیگری از دست وانهادند. با ۲۲ میلیون رای نقش مجری بی اختیار فرامین دست‌های پنهان قدرت در حکومت را بازی نمودند. طرفه این که هنوز هم در تصور ادامه این مسیر ورشکسته هستند و حفظ ساختار موجود را جزو خطوط قرمز خود اعلام می‌کنند.

امروز که جامعه ما به این واقعیت پی برده است که از این طریق نمی‌شود به جایی رسید، سوال اصلی این است که پس چه باید کرد. اکنون یک انتخابات دیگری در پیش است. از چه طریقی باید «بسوی مردم سالاری، دموکراسی، حکومت قانون، حاکمیت ملت، انتخابات آزاد و تفکیک قوای سه‌گانه متعارف و جمهوری واقعی گام برداشت»؟

البته این سوالات در پیش روی ما هم قرار دارند. قصد من هم این نیست که بگویم این بیانیه به همه مسائل باید پاسخ می‌داد، واضح است در یک بیانیه ای که برای امضای جمعی تهیه می‌شود، نباید انتظار داشت که به همه مسائل بپردازد، اما می‌شود انتظار داشت که درباره مهم‌ترین مساله پیش روی جامعه یعنی انتخابات ریاست جمهوری، فقط به یک اظهار نظر کلی در مورد بی نتیجه بودن انتخابات بسنده نکند. درست‌تر و بهتر این بود که بیانیه در مورد انتخابات پیش رو اظهار نظر صریح و مشخص می‌کرد.

این نقص فقط در رابطه با انتخابات نیست، کلاً این مشکل بیانیه مشکل عمومی همه ماست. از «اراده ملی»، حرف می‌زنیم، ولی نمی‌گوئیم که از چه طریقی و چگونه باید به این «اراده ملی» رسید. چگونه باید حکومتگران را وادار به «تمکین» به این اراده کرد؟

البته من از پرداختن به برخی مسائل دیگر می‌گذرم. در متونی این چنین که برای امضای جمعی با این وسعت تهیه می‌شود، مسائل زیادی می‌توانند از قلم افتاده و یا مبهم و به نحوه دیگری مطرح شوند که شاید مورد پسند ما نباشد.

من این بیانیه و نیز بیانیه‌ها و اعلام حمایت از آن در خارج از کشور را با توجه به گستردگی طیف امضاکنندگان آن، شروع خوبی برای دستیابی به یک همگرایی میان نیروهای مدافع حق حاکمیت مردم در داخل و خارج کشور می‌دانم. این گام را باید ادامه داد.

آید، بلکه آن‌ها خود عامل تشدید این نابسامانی‌ها نیز هستند. از این رو نگرانی‌های بیانیه نگرانی‌های همه ماست. امروز کمتر کسی را می‌توان یافت که دل در گرو سربلندی ایران داشته باشد و از آن چه که به نام این کشور صورت می‌گیرد و به نمایندگی از مردم ایران اعلام می‌گردد، شدیداً نگران نباشد و در مقابل پایمال شدن حقوق مردم، محرومیت جامعه ما از امکانات پیشرفت علمی و تکنولوژیک، بی‌نصیب ماندن اقتصاد کشور از امکانات رشد و ارتقا، به دلیل سیاست‌های ضد ملی و بی‌کفایتی و تحجر و عقب‌ماندگی حکومتگران فعلی، بی‌تفاوت بماند. هیچ‌کس نمی‌تواند از «بیکاری دائمی دستکم یک پنجم جمعیت در سن کار و یک سوم جوانان در سن‌های بیست تا سی و پنج سال، بویژه زنان تحصیلکرده جوان در شهرها» و یا به داشتن «یازده میلیون معتاد» در یک کشور حدود هفتاد میلیونی مفتخر باشد و دلش را به این خوش‌کند که از طریق کوره راه بازار سیاه، در حال تکمیل «تکنولوژی اتمی» و در خفا و با صرف میلیارد‌ها دلار درآمد ملی، در سودای ساختن «بمب» اتمی هم هست.

پیام این بیانیه صریح و روشن است: حکومت جمهوری اسلامی از تشخیص منافع ملی ناتوان است. قادر به حل مسائل و مشکلات داخلی نیست. شایستگی و صلاحیت مدیریت کشور را ندارد. و باید به اراده ملی گردن بگذارد. و ساختار قدرت حکومت بر اساس میثاق حقوق بشر طراحی شود.

تا این‌جا از محاسن این بیانیه گفتم، ولی فکر می‌کنم این بیانیه هم مثل هر اقدام جمعی دیگر که باید تکمیل شود. نواقصی هم دارد که من به مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازم.

مهم‌ترین مساله ای که در این بیانیه به عنوان یک نقص جدی، می‌شود روی آن انگشت گذاشت، توقف بیانیه در حد ارائه راه حل‌های کلی است. بیانیه با توجه به تجربه هشت سال گذشته، و با توجه به «حرکت خودجوش اکثریت ملت ایران در عدم شرکت در انتخابات دومین دوره شوراهای شهر و هفتمین دوره مجلس و روحیه عدم تمایل آنان به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آینده» نتیجه می‌گیرد که «دیگر نمی‌توان با این ترتیب بسوی مردم سالاری، دموکراسی، حکومت قانون، حاکمیت ملت، انتخابات آزاد و تفکیک قوای سه‌گانه متعارف و جمهوری واقعی گام برداشت.»

بیانیه درست می‌گوید. هشت سال پیش وقتی که مردم در سطح ملی و در مقیاس میلیونی، با رای خود چهره جامعه را دگرگون ساختند، یک پیام بیشتر نداشتند: تغییر در ساختار موجود به نفع رای و اراده مردم! اما آن‌چه که اتفاق افتاد، درست بر عکس بود. با گذشت زمان هر جا که امکان داشت، حق انتخاب و امکان حضور مردم در صحنه سیاسی کشور، حتی در همان حد

بیانیه بخصوص بخشی از معضلات اجتماعی ویرانگری را که دامنگیر جامعه ما هستند، می‌شمارد: «رسیدن شمار افراد درگیر اعتیاد کشور به بیش از یازده میلیون نفر و فزونی یافتن آلوده‌شدگان به بیماری ایدز به چندین ده هزار نفر، گسترش شمار کارتن‌خوابان و کودکان خیابانی، یخ‌زده شدن دهها نفر از آنان در شبهای سرد و یخبندان اخیر، فرار سرمایه‌ها و مغزها از کشور، بیکاری دائمی دستکم یک پنجم جمعیت در سن کار و یک سوم جوانان در سن‌های بیست تا سی و پنج سال بویژه زنان تحصیلکرده جوان در شهرها، ...»

هم‌چنین تأکید می‌کند که: «برخوردهای سرکوبگرانه حاکمیت با اندیشمندان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی و جنبش‌های پویای فعال دانشجویی، نادیده انگاشتن حقوق شهروندی برابر برای همه زنان و مردان و ایجاد ذهنیت بشدت منفی در شماری از هموطنان سخت‌کوش وابسته به تیره‌ها و اقوام گوناگون ایرانی، بر اثر بی‌توجهی و فراهم‌نساختن امکانات و موجبات رشد و توسعه اقتصادی برابر در آن مناطق، عدم ایجاد فرصت‌های برابر برای آنها در راستای واگذاری مسئولیتهای اساسی در اداره کشور، پدیده نگران‌کننده ایست که بشدت همبستگی ملی وی کپارچگی کشور را با خطر مواجه ساخته است.»

از طرف دیگر «امروز در اثر سیاست‌های تنش‌آفرین حکومت ایران با جهانیان، منافع ما ایرانیان در عرصه بین‌المللی از هر سو مورد خدشه قرار گرفته است». نه فقط کشور ما از تمامی تحولات مهم منطقه حذف شده است، ادعاهای ارضی نیز در حول و حوش ما سر برآورده است...

با حرکت از این نقطه عزیمت‌ها هم هست که بیانیه نتیجه گرفته است: «حاکمیت با ناتوانی در شناسایی و دفاع از منافع ملی و حیاتی کشور در برابر جهان خارج و عاجز ماندن از حل مسائل و مشکلات داخلی، شایستگی و صلاحیت مدیریت کشور را ندارد.»

امضاکنندگان صریحاً اعلام می‌کنند که: «ما امضاءکنندگان، فرصت و راهکار حتمی و نهایی را گردن نهادن به رای و اراده ملی دانسته و خواستار آنیم که ساختار قدرت حکومت، اداره امور کشور و روابط بین‌المللی آن... مانند همه کشورهای پیشرفته جهان، بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های دوگانه الحاقی و منشور ملل متحد، با توجه به حفظ منافع ملی، طراحی شود...»

مساله اساسی که این بیانیه بر آن تأکید نموده است، اوضاع مخاطره‌آمیزی است که کشور ما در آن به سر می‌برد. این اوضاع چه از نقطه نظر داخلی و چه از نقطه نظر بین‌المللی به مرحله‌ای رسیده است که چاره‌جویی‌های سریع می‌طلبد. از عهده حکومتگران نه فقط کاری بر نمی‌

تجربه های دیروز و آموزه های امروز

محمد اعظمی

چندی پیش در جریان بحث و گفتگو با یکی از دوستانم، جمله ای شنیدم بسیار فکر برانگیز و شنیدنی. او چنین عنوان نمود: "من با نظرات تو خیلی فاصله ندارم واز تو دور نیستم" او می خواست هم نظری و نزدیکی نظریمان را بیان کند، اما چون در اعماق ذهنش واژه های نزدیکی و یگانگی وهم نظری بارشان منفی است، این نزدیکی را با واژه " دور " نیستیم و " فاصله " نداریم، توصیف نمود. در ناخودآگاه ذهن او مثل ذهن بسیاری از ما، کلماتی چون دور بودن و فاصله داشتن، ارزش زاست. از اینرو او برای بیان نزدیکی، کلمه ای مناسب تر از کلمه " دور " نتوانست بیابد. این نمونه ای از طرز فکر و عادت فکری و سرگذشت و تاریخ اتحادها و همگرایی های ماست. طرز فکری که باهم بودن را بر نمی تابد و با الزامات آن یعنی انعطاف و نرمش ناسازگار است. این فکر با جدائی ها خو کرده است و از لشکر بالقوه گسترده و عظیم چپ که چنین پراکنده شده است تکان نمی خورد. گوئی پراکندگی آنها هم در این ابعاد امری طبیعی است. فضای سیاسی حاکم بر ما چنان غمبار است که اگر کسی از وحدت و نزدیکی لب به سخن بگشاید، سکه یک پول می شود. به روحیه پرسش گری نه با هدف تعمیق و تکمیل دیدگاهها، که به منظور ایجاد رعب و زیر سؤال بردن و به تفاهم نرسیدن، دامن زده می شود. وحدت کنیم که چه کنیم؟ وحدت برای چه؟ و... یکی پس از دیگری پیش کشیده می شود البته با این هدف که همگرایی و وحدتی شکل نگیرد. کسی هم سؤال نمی کند که پراکنده مانده ایم که چه کنیم؟ و کمتر آستینی برای غلبه بر پراکندگی بالا زده می شود. البته از حق نباید گذشت که سخن های بی بو و خاصیت در این باره به وفور ورد زبانهاست. سخنانی بغایت کلی که ناظر بر هیچ اقدامی نبوده و نیست. سخنانی از تیار گفته های گذشته خودمان. در گذشته زمانی که مشغول برنامه ریزی برای جدائی از یکدیگر بودیم در همان لحظه جدائی شعار کارگران جهان متحد شوید سر می دادیم. امروز که پراکنده شده ایم و امکان و یارای انشعاب نداریم، در کمین نشستیم تا نگذاریم در حد توان خود لیبی به وحدت گشوده شود. چنان فضای

مسمومی برای تمایلات وحدت طلبانه ایجاد شده است که دل می خواهد تا وارد میدان گفتمان وحدت خواهانه شود. در این فضا، برهم بودن فضیلت است و پررنگ کردن مرزها نشانی از اصولیت!!

برای برخورد با این روحیه تلاش کردم در مطلبی با عنوان «آموزه های انقلاب بهمین " همه باهم " یا " همه با من "» نگاهی داشته باشم به انقلاب بهمین. در آن مطلب تلاشم این بود که در حد خود تلنگری بزنم به برخی از عادات فکری مان. و مکتبی کنم بر نظرات پذیرفته شده و بی چون و چرا، که سالهاست ملکه مان شده است بدون آنکه چندان روی آنها مکتب و بدانها اندیشیده باشیم. نظراتی که پذیرش آنها پیش از آنکه حاصل تعمق و تفکر باشد، نتیجه عادات و کلیشه هاست. با چنین نگاهی تجربه انقلاب بهمین را کاویده و از آن سه درس گرفته ام. اول تلاش کرده ام نشان دهم شعار " همه با هم " را خمینی پیش کشیده واز آن " همه با من " را مد نظر داشته است و گفته ام درک مانیز آلوده به همان فکر خمینی بوده و هنوز هم هست. دوم توضیح داده ام که حکومت شاه را یک جنبش ملیونی مردم به زیر کشیده است واز آن نتیجه گرفته ام که جمهوری اسلامی نیز می بایست توسط یک جنبش همگانی به زیر کشیده شود. اضافه کرده ام خواست رفراندوم برای تعیین تکلیف با حکومت، راهکاری است که می تواند عمومی شود و جنبشی حول آن شکل گیرد. سوم مطرح کرده ام که بر افتادن شاه خوب بود ولی چون نیروهای دموکراتیک جامعه نتوانستند در آن به شکل موثری شرکت کنند به دموکراسی نیا انجامید و جمهوری اسلامی از آن سر برآورد و نتیجه گرفته ام که تنها با شکل گیری یک آلترناتیو دموکراتیک نیرومندان مجموعه جریانات چپ و جمهوریخواه امکان استقرار دموکراسی مهیا می شود. این ها جوهر اصلی نظر من در آن مقاله بوده است. رفقای گرانقدرم رثوف کعبی و احمد آزاد طی دو مقاله جداگانه ایرادات و انتقاداتی بر آن وارد دانسته اند. در این یادداشت نگاهی دارم به انتقادات این یاران عزیز:

رثوف کعبی در مطلبی با عنوان " همه با هم، زمینه ساز همه با من " (۱)، اساس انتقادش متوجه نتیجه گیری های مقاله من است. او پس از توضیح مختصر نظر من می گوید:

« از بحث پیرامون میزان صحت و سقم احکام مستتر در نوشته ایشان و نیز از ارزیابی از وضعیت موجود که قابل قبول می نماید اگر بگذریم آنچه که جای مکتب دارد نتیجه گیری از طرح این مسائل است " سپس با اشاره به احکامی عمومی درباره با اتحاد نتیجه میگیرد که " همه باهم های غیرواقعی، شتابزده و جدا از جنبشهای اجتماعی موجود در جامعه... در دراز مدت اگر به همه با من فرا نرویند در بهترین حالت به این پراکندگی و بی اعتمادی دامن خواهند زد و آفت جان خود خواهند شد.....»

از میان نتیجه گیری های مقاله من، به « همه باهم " غیر واقعی، شتابزده و جدا از جنبشهای اجتماعی» اشاره شده است. این نقد ارتباط اش با آن مقاله چندان روشن نیست. شاید مناسب این بود ابتدا اثبات می شد که مطلب مورد نقد، در پی " همه باهم " غیرواقعی، شتابزده و جدا از جنبش های اجتماعی است سپس در نفی آن قلم زده می شد. تا آنجا که به مطلب من مربوط می شود، چنین نظری در آن وجود ندارد. من غیر از این گفته ام. ادعا کرده ام که در جنبش ما همه با هم را خمینی مطرح کرده و منظور او از این شعار، همه با من بوده است. آیا این ادعا درست است یا خطاست؟ ادعای دیگرم این است که هیچگاه در جنبش ما همه باهمی وجود نداشته است. چه واقعی و چه غیر واقعی. چه شتابزده و چه غیر شتابزده. چه جدا از جنبشهای اجتماعی و چه در پیوند با آن. در خواست کرده ام اگر غیر از این است، به یک نمونه اشاره شود. من نظر خویش از همه با هم گفته ام. آیا به خطا رفته ام؟ مشکل آنچه که تعریف کرده سپس از آن دفاع کرده ام در چیست؟ افزون بر این تفکر خمینی را نقد کرده و نزدیکی آنرا با اندیشه برخی از جریانات چپ باز گفته ام. بحث بهتر بود حول همین موضوع متمرکز و در اثبات این ایده که " همه با هم زمینه ساز همه با من است " استدلالی آورده می شد. کدام همه باهم، زمینه ساز همه با من است؟ مگر نمونه ای از همه باهمی را اپوزیسیون ایران تجربه کرده است که از آن همه با من زاده شده باشد. من قبلا گفته ام باز می گویم ما همه با هم نبوده ایم. همه با هم پشت سر خمینی (۲) بوده ایم. او فرمان می داد و ما انتظار اطاعت داشت. تفکر خمینی مردود است و قابل نقد. خطای بزرگی است که از این فکر چماقی برای تلاش های وحدت طلبانه درست کنیم.

بازنگری در مفاهیم کهنه برای ما بسیار ضروری است. مسائل امروزی پاسخ نو و امروزی می خواهد. تا کی باید در درون این تشکلهای کوچک، خود را زندانی کنیم و به آنها دل خوش باشیم. چرا هرگاه سخن از وحدت و اتحاد به میان می آید هزار شرط و شروط و دلیل و برهان برای رد آن از جیب بیرون می کشیم. اگر سرنوشت ما چنین وقدرت ما همین است که می بینیم، بهتر نیست از فعالیت و مبارزه سازمان یافته دست کشیم و قصد کار دگر کنیم؟ آیا حاصل سالها مبارزه ما باید این باشد که برای دفاع از زندانیان سیاسی نتوانیم صدنفردر حرکات مشترکمان بسیج کنیم؟ این به نظر طبیعی است؟ اگر غیر طبیعی است چرا چاره جوئی نمی کنیم و ایده های گذشته را بدون بازنگری مرتب تکرار می کنیم؟ اگر آن افکار و آن نظرات درست بودند ما چنین وضعی نداشتیم. به آن نظرات آسمانی و قرآنی ننگریم. بازنگری آنها را ترداد نیست. نو و امروزی کردن آن ایده ها ضرورتی است که تاخیر در آن خطائی است بس بزرگ، که کمترین نتیجه اش پرت شدن ما از گردونه تحولات پیشاروبه بیرون است. من بر این باورم که اپوزیسیون ترقی خواه ایران استحقاق چنین موقعیت ضعیفی را ندارد. هم شایستگی اش بیش از این هاست که نمود دارد و هم توانی فراتر از این دارد که عمل می کند. اهمیت دارد خود و موقعیت حساس خود را دریابد و برای برهم زدن این عادات کهنه دست به کار شود. بدون شک هم ظرفیت فکری و هم توان عملی برای غلبه بر این آشفتگی در جریانات پیشرو ایران کم نیست.

رئوف کمبی در بخش پایانی مقاله اش در نقد مطلب من همان نتیجه ای را مد نظر دارد که مقاله من بدان پرداخته است. او نوشته است:

« شاه باید برود » نتیجه داد اما در نبود ویا کم بها دادن به جنبه بلا فصل بعدی آن یعنی " چی بیاید " که ضرورت ترسیم مرزها را به میان می کشید امروزه عواقب این نتیجه بر کسی پوشیده نمانده است»
در این باره من نیز با قلم وانشای خود تقریباً همین گفته ام. اختلاف بر سر چیست ؟ من گفته ام : " وبالاخره انقلاب بهمن به ما می آموزد که شکل گیری یک جنبش وسیع ملیونی علیه حکومت گرچه بسیار لازم و ضروری است، اما به خودی خود و به تنهایی به استقرار دموکراسی نمی انجامد. شکل گیری جنبش های مردمی توجه به برنامه های سیاسی و حساسیت نسبت به برنامه هارا بالا می برد. نیروهای چپ و دموکرات کشورمان اگر می خواهند مهر دموکراسی را بر پیشانی تحول آینده بنشانند، موظف اند در یک اتحاد بزرگ با په میدان گذارند..... «
روشن نیست اختلاف و مرز بندی با چه چیزی این رفیق عزیز را به نقد در این زمینه واداشته است ؟ من هم چون او بر این نظرم که برافتادن استبداد الزاما و به خودی خود به دموکراسی نمی انجامد همانگونه که پس از تلاشی حکومت شاه، در غیاب یک آلترناتیو نیرومند دموکراتیک ، استبداد کنونی از درون انقلاب سر بر کشید.

احمد آزاد نیز در مطلبی با عنوان " تجربه های دیروز و اتحاد های امروز " (۳) کوشیده است با نگاه خود علل شکل گیری درک " همه با هم " را در انقلاب بهمن توضیح دهد. سپس به نادرستی این شعار پرداخته، آنرا مختص زمان گذشته پنداشته و خواهان شکل گیری ائتلاف های ممکن امروز شده است. در این مطلب که از هر دری سخن رفته است بدون ذکر منبع به نقد مقاله « آموزه های انقلاب " همه با هم " یا " همه با من " « نشسته است . مکتبی بر این گفته ها، موضوع بخش دوم این یادداشت است.

نخست بگویم پرداختن به این مقاله کاری است دشوار. نه از اینرو که آشفته است یا ایده هائی متناقض و نادقیق دارد، بدین خاطر که هم رزم گرامیم احمد آزاد به نقد نظراتی بی صاحب و بدون ذکر مآخذ و منبع نشسته است. مفاهیم مورد نقد روشن نیست از قلم و زبان چه کسی بیرون آمده است. تا آنجا که به نظر من بر می گردد، کمتر ارتباطی با گفته ها و نوشته هایم توانستم در آنها بیابم. بیشتر به نظر می رسد نویسنده علیه برداشت های غیر واقعی خود قلم بر کشیده است. افزون بر این، از مقوله مورد بحث تعریف روشنی که بتوان بدان استناد کرد در نوشته نمی توان دید. از لابلای نوشته می بایست درک او یافت و به ارزیابی از صحت و سقم آن نشست " همه با هم " از جمله مفاهیمی است تعریف نشده و موافقان

و مخالفان آن نیز کمتر آنرا توضیح داده اند. به نظر می رسد بیشتر مخالفت ها ، با مفهوم وحدت طلبانه آن صورت می گیرد. روحیه انزوا جویانه و محفل پسندانه ما، امروز در برابر حرکات همگرایانه سد مستحکمی ایجاد کرده و برای مقابله با آن نیز آماده است دلیل و برهان از آستین بر نکشد. اما از آنجا که در افتادن با این ایده ها چندان ساده نیست، ابتدا موضوع غیر واقعی نمایانده می شود تا قد برافراشتن در مقابل آن وزیر ضرب بردن آن، آسان شود.

برای مبارزه با این روحیه و تغییر رویه موجود، کوشیدیم با درک و برداشت خود تعریفی از مفهوم " همه با هم " ارائه نماییم. نکته ام را در مقاله " آموزه های انقلاب بهمن « .. چنین توضیح داده ام : « جوهر اصلی پیام " همه با هم " به معنای اتحاد است که امروز کیمیاست. شرط اول آن در درجه نخست داشتن هدف و سیاست روشن است. در درجه دوم نیازمند تفاهم آن مجموعه ای است که " همه " از گرد آمدن تک تک آن جمع شکل می گیرد. وبالاخره اهمیت دارد جریانات و گرایشات که از جمع آنها " همه " ساخته می شود، هر کدام دارای هویت سیاسی روشن و برنامه مشخص باشند. این سه شرط ، سه پایه و سه ستونی است که شعار " همه با هم " می تواند بر آن استوار شود. « سپس در ادامه مطلب برای اینکه ابهامی بجا نماند بار دیگر همین سه شرط و سه خصوصیت " همه با هم " را به صورت دیگری تکرار کرده ام: « زمانی که قرار است " همه " گرد هم آیند، این " همه " حول کاری معین و تحقق سیاست و برنامه ای مشخص می توانند اجتماع کنند. بدون هدف و سیاستی روشن، هر تجمعی بی حاصل و سردرگم می ماند.....»

احمد آزاد برای رد کردن ایده نهفته در مقاله " آموزه های انقلاب بهمن..... « ابتدا مفهوم جنبش را با مفهوم ائتلاف درهم می آمیزد. جنبش را ائتلاف می یندارد، سپس استدلال می کند که اگر ائتلاف تنها علیه حکومت شکل گیرد بی سرانجام می شود، و می افزاید که ائتلاف می بایست برای حکومت جایگزین ایجاد شود. باین درهم آمیزی، منطق و قانونمندی حاکم بر شکل گیری جنبش ها را با ائتلاف - که آنرا " همه با هم " می نامد- یکسان در نظری می گیرد. آنگاه علیه چنین همه با همی، موضع گیری می کند. این موضوع را بیشتر توضیح می دهم.

انقلاب بهمن بر اساس یک جنبش وسیع ضد شاه شکل گرفت. در این جنبش اقشار مختلف مردم ایران مشارکت داشتند. روحانیون و در راس آن خمینی در جریان انقلاب به تدریج نقش بالائی به دست آوردند و رهبری آنرا بدست گرفتند. مبارزه مردم علیه شاه خصلت جنبشی داشت. جنبشی بود از خانواده جنبش ضد آپارتاید و جنبش ضد جنگ . ائتلاف نامیدن جنبش ضد شاه خطای بزرگی است. چون ائتلاف و اتحاد بر اساس برنامه سیاسی ایجاد می شود. " ائتلاف گسترده انقلاب بهمن " (۴) که به جای جنبش

مورد تاکید رفیق عزیز احمد آزاد قرار گرفته است، حول کدام برنامه و توسط چه جریاناتی شکل گرفته است. اگر انقلاب بهمن " ائتلاف گسترده ای " بوده است، این ائتلاف را چه کس یا کسانی پی ریخته اند ؟ او نه تنها به این پرسش، پاسخ نمی دهد، بلکه در نقطه مقابل و در نظر خود استدلال می آورد. می گوید : « خمینی نیروی سیاسی جدی دیگری در مقابل خود نمی دید تا در پی اتحاد و ائتلاف باشد « بسیار خوب. اگر خمینی در پی ائتلاف و اتحاد نبوده است پس " ائتلاف گسترده انقلاب بهمن " را چه کسی پی ریخته است. آیا او در این مقاله تناقضی بین گفته های خود نمی بیند؟ آیا خمینی نقش رهبری را بعهده داشته است یا نه ؟ اگر آری چگونه است که از سوئی به یک " ائتلاف گسترده " برای انقلاب بهمن تاکید می شود و از سوی دیگر رهبران انقلاب در این ائتلاف حضور ندارند، چون بنا به گفته خود نویسنده، خمینی در پی اتحاد و ائتلاف نبوده است!!

پس از این درهم آمیزی دو مفهوم جنبش و ائتلاف، همین درک نادرست مبنی قرار گرفته است. اومی گوید:

« پرسش کنونی همانا چگونگی آینده پس از جمهوری اسلامی است. آیا شعار " همه با هم " ره گشا خواهد بود؟ « آنگاه می گوید : « نیروهای سیاسی اپوزیسیون برای پس از جمهوری اسلامی طرح های گوناگون و متضادی ارائه می کنند..... در چنین شرایطی بسیار بعید بنظر می رسد که بتوان تجربه انقلاب بهمن و " همه با هم " را تکرار کرد « و در ادامه آورده است : « اگر بپذیریم که در حال حاضر جنبش تحول خواه ایران خود را تنها به تغییر حکومت محدود نمی کند بلکه پیش از آن در پی یافتن پاسخی برای شکل آینده حکومتی است که دموکراسی، آزادی و رفاه اجتماعی را تضمین کند، باید به این پرسش پاسخ دهیم که چگونه می توان برآیندی مشترک از برنامه های سیاسی متضاد بدست داد ؟ «

این که جنبش تحول خواه ایران خود را تنها به تغییر حکومت محدود نمی کند، نظر درستی است. به این اضافه می کنم که اگر هم به تغییر حکومت محدود کند هیچ تضمینی برای استقرار دموکراسی ایجاد نمی شود. اما از این ایده درست چرا نتیجه نادرست گرفته شده است. چه کسی گفته است که برای " همه با هم " باید برآیندی مشترک از برنامه های سیاسی متضاد بدست داد" این حکم ساخته و پرداخته ذهن چه کسی است ؟ یکی از کسانی که از شعار " همه با هم " دفاع کرده هنوز هم دفاع میکند من هستم. اما دفاع من از شعاری است تعریف شده و مشخص. مفهومی که من از آن دفاع کرده ام ارتباطی با درک مورد نقد ندارد. من " با هم " بودن را برای تحقق سیاست و برنامه ای مشخص مورد تاکید قرار داده و برنامه را نخستین شرط " با هم " بودن دانسته ام. چه ارتباطی بین این نظر با حکم ، با هم بودن بر اساس " برآیندی مشترک از برنامه های سیاسی متضاد " دارد؟

اشکالات و ابهامات نوشته کم نیست. برای نمونه در جای دیگری از مطلب چنین آمده است: « خمینی شعار " همه با من " سر نمی داد. وی برنامه سیاسی خود را تبلیغ می کرد و از مردم می خواست گرد وی برای تحقق آن جمع شوند...» اگر نام این فکرواندیشه " همه با من " نیست ، پس " همه با من " چیست؟ خمینی همه را فرا می خواند که گرد وی و برنامه اش جمع شوند. من هم جز این نگفته ام . من این فکر

هم صدائی با آزادینخواهان داخل کشور

اخیرا ۶۱۲ تن از آزادیخواهان داخل کشور طی بیانیه ای با عنوان "آزادی آری، سلطه آمریکا نه" در دفاع از آزادی و مخالفت با دخالت نظامی نیروهای امپریالیستی، اعلام کرده اند که: "مبارزه برای کسب آزادی مساله ای مربوط به مردم ایران است. هر گونه مداخله نظامی نیروهای امپریالیستی نه تنها مشکلات را حل نخواهد کرد، بلکه بر خطر از هم گسیختگی و فرو پاشی اقتصادی و اجتماعی می افزاید". این بیانیه در پایان، در رابطه با همبستگی ملت ها می گوید:

"مردم ایران ضمن حمایت از جنبش های ضد جنگ، دوستی و همیاری همه ملت ها و آزادی خواهان سراسر جهان را برای کسب آزادی خواستارند و دخالت دولت های متجاوز را در این زمینه محکوم می کنند."

اهمیت این بیانیه در این است که در مبارزه با حکومت جمهوری اسلامی بر خلاف برخی از جریانات سیاسی که آزادی را از بیگانگان گدائی می کنند، فرهیختگان و آزادیخواهان در داخل کشور، استقرار آزادی را وظیفه خود مردم ایران دانسته اند. تاکید بر این مساله به ویژه در شرایط کنونی که عده ای برای دخالت نظامی قدرتهای خارجی لحظه شماری می کنند، از یک بینش آزاد اندیش و استقلال طلب سرچشمه می گیرد. این بیانیه همچنان که از یکسو توهم برخی از خوشبواران و جریانات وابسته که چشم به درگاه آمریکا دوخته اند را مردود اعلام کرده و با آن قویا مخالفت کرده است، از سوی دیگر بر همبستگی ملت ها در استقرار آزادی تاکید نموده است.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران پشتیبانی خود را از جوهر اصلی این بیانیه، که بر مبارزه مردم ایران برای استقرار آزادی و خلاصی از چنگال استبداد حاکم تکیه دارد و همچنین با هر گونه دخالتی که سد و مانعی در برابر حق مردم ایران در تعیین سرنوشت شان ایجاد کند مخالفت نموده است، اعلام میدارد.

کمیته مرکزی سازمان ما همه آزادیخواهانی که از احیافات و بی عدالتی های این حکومت آزادی ستیز بیزارند و برای تغییر آن آماده مبارزه اند را فرا می خواند که برای استقرار یک حکومت دموکراتیک، یک جمهوری متکی بر اراده مردم که در آن همه شهروندان بتوانند آزادانه در سرنوشت خویش دخالت کنند و هر نوع دین وایدئولوژی از دولت جدا باشد و هر گونه تبعیض بر پایه جنس، مذهب، قوم، نژاد و... رخت بریندد، صفوف خویش را فشرده کنند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۴ / ۳۰ آوریل ۲۰۰۵

« بسیاربعید بنظرمی رسد که بتوان تجربه انقلاب بهمین و " همه باهم " را تکرار کرد » چه کسی گفته است تجربه انقلاب بهمین تکرار شدنی است. هراکلیتوس فیلسوف، قرنها پیش گفته است که حتی در یک رودخانه نیز دوبار نمی توان شنا کرد. حال چگونه ممکن است در این روز و روزگار کسی را یافت که بخواهد یک تجربه ای را - آنهم تجربه انقلاب بهمین را دوبار تکرار کند؟

با چنین باوری است که احمد آزاد تمایلی به تجربه اندوزی و نگاه به گذشته برای درس آموزی از خود نشان نمی دهد. اینکه می گوید: « ائتلاف " همه باهم " انقلاب بهمین رابه همان زمان واگذاریم و ائتلافهای ممکن امروز را جستجو کنیم » ازاین درک نشات گرفته است. چرا باید " انقلاب بهمین را به همان زمان واگذاریم " ؟ انقلاب بهمین در گذشته رخ داده است، اما تجربه اش دررگ های امروز جاری است. جان تجربه دیروز، زندگی بخش تن امروز است. اساسا اتحادهای امروز با بهره گیری ازآموزه های دیروزی توانند قوام ودوام گیرند. رنجوری تن اتحادهای امروز، ناشی از واگذاری انقلاب بهمین به دیروز است. شاید باهمین نگاه به تجربه اندوزی است که آموزه های مورد تاکید مرا از انقلاب بهمین زیر سؤال می برد. من از انقلاب بهمین درس برای آینده گرفته ام نه تکرار تجربه به صورت کپی برداری. برای نمونه گفته ام انقلاب بهمین نشان داد که برای مقابله با استبداد باید با نیرو وارد میدان شد. شاه را جنبش همگانی (همگانی نه همه با هم) مردم به زیر کشید و از آن درس گرفته ام که می بایست حکومت کنونی را با یک جنبش نیرومندسراسری ازبای درآورد. برای شکل گیری جنبش هم تاکید کرده ام که حول خواست های عام وکلی شکل می گیرد. در این رابطه گفته ام که فرارندم برای قانون اساسی ظرفیت این را دارد که جنبشی حول آن شکل گیرد. این تجربه اندوزی است نه تکرار تجربه، آنهم به صورت کلیشه ای.

احمد آزاد درادامه مطلب خود وارد بحث فرارندم شده است ودر این باره نیز غیر دقیق وگذرا سخن گفته است. من فکر می کنم موضوع فرارندم بحث مستقلی می طلبد. پرداختن بدان در حاشیه بحثی دیگر چندان ثمر بخش نیست .

(1) اتحاد کار شماره ۱۲۵ و عصر نو ۲۹ بهمین ۱۳۸۳

(2) منظور آن بخش از جریانات و نیروهای است که به دنباله روی ازخمینی کشیده شدند. درهمان زمان بخشی از جریانات چپ ودموکراتیک جامعه با این سیاست مخالف بودند .

(3) اتحاد کار شماره ۱۲۶ و عصرنو پنج شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۸۴

(4) اتحاد کار شماره ۱۲۶ و.....

را مردود و برای آزادیخواهان ایران آنراضر می شناسم، اما احمد آزاد آن راهمه با من نمی داند. به نظر می رسد حداقل از نظر متد، چندان مشکلی با ایده ئی که بخواهد برنامه مورد نظر خود رامحور اتحاد قراردهد و دیگران را به پذیرش آن فرا خواند، ندارد. از نظر من این فکرمردود است، چون " حقیقت " را در انحصار خود می پندارد. فراخواندن دیگران به گرد خود از این اندیشه برمی خیزد. دراین فکر تعامل، تفاهم، نرمش وگفتگو جایگاهی ندارد وکسی هم که نرمش وانعطاف داشته باشد سازشکار و مطرود است. چون در " حقیقت " دست برده وآن رابه سود " باطل " تغییر داده است. چون برسرحقیقت به معامله نشست است. این فکر با هم بودن را بر نمی تابد و نرمش را نمی پسندد. بار منفی سازشکاری در فرهنگ چپ ایران وفروکاستن آن تا حد یک ناسزا، ریشه در همین " حق " به جانبی دارد. سازشکاری از اینرومطرود است که پرچم حقیقت را در برابر " باطل " خم می کند . کسی که حقیقت را به چنگ دارد تعدیل ویا تغییر آن عقب نشینی از موضع حقیقت است. این فکر از موضع ودر موقعیت حقیقت ناب، ارزشی برای دیگر فکرها قائل نیست و نیاززی به مکث و توجه به دیگر نظرها ندارد. مکث روی افکار وسیاستهای دیگران شک در حقیقت ناب است. واگر باهدف همگامی وهمراهی انجام شود عین سازشکاری است که به " باهم بودن " خواهد انجامید. ازاینرودرافتادن با انعطاف، ضدیت با سازش ونفی باهم بودن، درفضای چپ سنتی ایران ارزش زاست. برخلاف این ایده های رایج، فکرمی کنم اپوزیسیون نرقی خواه ایران نیازمند است منطق سازش را بیاموزد. سازش ونرمش در یک کادر برنامه ای وسیاسی نه تنها منفی نیست، که بسیار هم مفیداست. کسی که سازش را نیاموخته باشد، تک رو وتنها می ماند . تفاهم وسازش شرط اولیه شکل گیری هر کار جمعی است وبدون آن اتحاد وائتلاف وباهم بودن زیرسؤال می رود. من پیش از این در نوشته " آموزه های انقلاب بهمین.... " گفته ام، عقل های کل وحقیقت های مطلق، آفت جان " باهم " بودند . درآن نوشته ازخویشاوندی دوفکرظاهرا متضاد خمینی وبرخی از نیروهای چپ گفته ام. تاکید کرده ام که تفاوت آنها در منبع ومخزن دستیابی به حقیقت است. یکی حقیقت از آسمانها به او نازل شده دیگری آنرا ازایدئولوژی ومدت جزم اندیشانه کسب کرده است. اما هر دو خود محور ووحدت گریزند. یکی از دلایل پراکندگی جریانات پیشرو ایران تسلط افکار وحدت گریزانه برآنست. افکاری که با وجود فاصله گیری ازدگم های گذشته، هنوز نتوانسته است دریابد که حقیقت دربهترین حالت می تواند در کف مجموعه " ما " باشد. از اینروست که نیازمند گفت وشنود، تعامل، سازش، نرمش وانعطاف برای دستیابی به حقیقت هستیم. نمونه دیگر نگاه به تجربه اندوزی هاست. اومی گوید با توجه به طرح های متنوع ومتضاد اپوزیسیون

از اوکراین تا عراق انتخابات آزاد و دخالت‌های خارجی

بخش دوم

صدور «انقلاب مخملی»

پس از اجرای موفقیت‌آمیز «مدل» گرجی در اوکراین، صدور «انقلاب مخملی»، یعنی تغییر دولت‌های «کهن» حاکم بر برخی کشورها، از طریق انتخابات و تظاهرات مسالمت‌آمیز، و جایگزینی آنها به وسیله دولت‌های «جدید»، که ضمناً طرفدار غرب هم باشند، بیش از پیش، در دستور کار قدرت‌های غربی و به ویژه آمریکا قرار گرفته است. به تعبیر یکی از مفسران، با اشاره به موفقیت «مدل» گرجی و اوکراینی، «این عملیات، یعنی مهندسی دموکراسی از طریق صندوق‌های رأی و نافرمانی مدنی، اکنون چنان ساده و آسان می‌نماید که روش‌های به کار گرفته برای انجام آن، به الگویی برای برنده شدن در انتخابات دیگران، تبدیل شده است» (نیشن، ۱۰ ژانویه ۲۰۰۵). در تدارک پیاده کردن این «الگو» در جاهای دیگر، فعالیت‌های «بنیاد»‌های آمریکایی گسترش یافته و کنگره آمریکا نیز، در هفته‌های اخیر، بودجه ۲۵۰ میلیون دلاری دیگری جهت «ترویج و تسری دموکراسی» در خارج، اختصاص داده است (مجله نول ابسرواتور، ۲۴ مارس ۲۰۰۵).

مقصد صدور «انقلاب‌های مخملی»، چنان که پیداست، قبل از هرجا، بعضی از جمهوری‌های حاصل از فروپاشی شوروی سابق (و نه همه آنها) است. هدف اصلی از این کار، بنا به تصریح بسیاری از مسئولان و رسانه‌های غربی، کمک به اجرای دومین مرحله «خروج از کمونیسم» شوروی، پس از تجزیه این کشور و تشکیل پانزده جمهوری جدید، (و یا سومین مرحله آن، با احتساب فروپاشی پیمان ورشو و خارج شدن اقمار اروپای شرقی از حیطه کنترل شوروی در سال ۱۹۸۹) اعلام می‌شود (لوموند، ۱۱ ژانویه و ۱۵ فوریه ۲۰۰۵). در واقع، آنچه که زیر لوای صدور و اشاعه «دموکراسی» در دوره مابعد کمونیسم شوروی از جانب قدرت‌های غربی دنبال می‌شود، ادامه اجرای بخشی از سیاست‌های دوران «جنگ سرد» معطوف به محاصره شوروی سابق است که، اکنون، باقی مانده حوزه کنترل و نفوذ میراث‌دار عمده آن رژیم، یعنی روسیه، را آماج خود قرار داده‌اند و می‌خواهند جمهوری‌های نواستقلال را هم هرچه بیشتر به حیطه تسلط جهانی خود جذب نمایند. پیش از تجربه گرجستان، در سال ۲۰۰۱ تمهیدات مشابهی برای تغییر دولت بلاروسی (روسیه سفید) که بیش از همه زیر نفوذ مسکو قرار دارند، به کار گرفته شد ولی به جایی نرسید. هرچند که رژیم حاکم بر این جمهوری نیز هیچ سازگاری با دموکراسی واقعی ندارد،

اما در نبود زمینه اجتماعی لازم و تظاهرات گسترده مردمی، دخالت‌های خارجی هم ناکام ماند.

تلاش برای صدور «دموکراسی» و یا اجرای آن چیزی که اکنون «مدل» گرجی یا اوکراینی نامیده می‌شود، البته محدود به کشورهای تحت کنترل روسیه نبوده و نیست. قبل از آن، تلاش‌های موفقیت‌آمیزی در مورد انتخابات در فیلیپین صورت گرفته بود و در سال ۲۰۰۲ نیز اقدامات گسترده‌ای جهت تغییر دولت خودکامه و ضد غرب «رابرت موگابه»، از طریق انتخابات و تظاهرات مخالفان، در زیمبابوه انجام ولی نهایتاً با شکست روبرو شده بود (نیشن، ۲۰ دسامبر ۲۰۰۴). اما آنچه در این باره قابل توجه است، رویدادهای ماه‌ها و هفته‌های اخیر در لبنان است که از سوی رسانه‌های بین‌المللی به عنوان تکرار «مدل» اوکراینی ارائه می‌شود.

در لبنان نیز، ظاهراً، زمینه برای اجرای یک «انقلاب مخملی» فراهم بود: انتخابات ریاست جمهوری، با تغییر قانون اساسی و تمدید دوره ریاست «امیل لحود» برای سه سال دیگر، به تعویق افتاده بود ولی انتخابات پارلمانی (در پایان ماه مه) در پیش بود. نارضایتی در میان اقلیت مختلف مردم محسوس بود لکن اعتراضات و تظاهرات گسترده‌ای در کار نبود و بنابراین، برای پیاده کردن «مدل» مذکور، تدارک و سازماندهی آنها ضروری می‌نمود. اما اوضاع این کشور که ۱۵ سال جنگ خونین و ویرانگر داخلی را پشت سر نهاده و همچنان در معرض دخالت‌های پنهان و آشکار قدرت‌های جهانی (خصوصاً آمریکا و فرانسه) و منطقه‌ای (از جمله سوریه، اسرائیل، عربستان و ایران) واقع است، پیچیده‌تر از اینهاست.

جنوب لبنان به مدت ۱۸ سال (تا سال ۲۰۰۰) تحت اشغال رژیم اسرائیل بوده و هنوز هم از بمباران‌های مقطعی آن در امان نیست. ارتش سوریه که در دوره جنگ داخلی لبنان، و برای کمک به خاتمه درگیری‌ها و حفظ صلح، وارد این کشور شده بود، پس از امضای توافقنامه «طائف» (که از جمله خروج تدریجی نیروهای سوری را پیش‌بینی می‌کرد) و پایان جنگ در سال ۱۹۸۹، در این سرزمین «جاخوش» کرده و با انواع دخالت‌ها در امور داخلی آن، عملاً قیومیت خود را بر آن تحمیل کرد. «حزب‌الله» لبنان که در آغاز عمدتاً نیرویی شبه نظامی بود و تدریجاً به یک حزب سیاسی مهم نیز تبدیل شده است، از نظر مالی، تدارکاتی و تسلیحاتی همچنان از سوی رژیم جمهوری اسلامی تغذیه می‌شود. در این سرزمین کوچک حاصلخیز، با حدود ۴ میلیون نفر جمعیت و موقعیت جغرافیایی حساس، تقسیم‌بندی‌های مذهبی،

قومی و قبیله‌ای سابقه‌ای طولانی دارند که نه تنها در قانون اساسی آن و توافقنامه «طائف» بازتاب یافته‌اند بلکه در امور سیاسی و اقتصادی آن نیز تأثیرات روزمره بر جای می‌گذراند. جمعیت شیعیان، که نزدیک به ۴۰ درصد کل ساکنان آن را تشکیل می‌دهد، فقیرترین و محروم‌ترین بخش آن را نیز در بر می‌گیرد و حضور طولانی مدت چند هزار پناهنده فلسطینی در این کشور در شرایط بسیار سخت نیز معضل مضاعفی محسوب می‌شود. . . . لکن صرفنظر از قشربندی‌های اجتماعی موجود، آشکار است که انجام یک انتخابات واقعاً آزاد و دموکراتیک در این کشور مستلزم فراتر رفتن از تمایزات و گروه‌بندی‌های مذهبی، و فارغ شدن از انواع مداخلات مستقیم خارجی است.

سپتامبر گذشته، با اعمال نظر دولت سوریه و تصویب پارلمان کنونی لبنان، ریاست جمهوری «امیل لحود» (مسیحی) تمدید گردید تا امکان سلطه سوریه بر این کشور نیز تداوم یابد. در همان هنگام، قطعنامه شماره ۱۵۵۹ «شورای امنیت» سازمان ملل، که با همدستی دولت‌های آمریکا و فرانسه تدارک شده بود، صادر گردید که خواستار خروج فوری ارتش سوریه از خاک لبنان و همچنین خلع سلاح «حزب‌الله» بود. این دوره ضمناً مصادف با شدت‌یابی بحران مالی و اقتصادی لبنان شده بود زیرا که بازپرداخت حجم سنگین بدهی‌های خارجی آن که به حدود ۳۰ میلیارد دلار (دو برابر تولید ناخالص ملی آن) بالغ گشته است، نیازمند زمانبندی دوباره بود و دولت‌های غربی و به ویژه فرانسه نیز، بدون کسب اطمینان در مورد تصدی دولت مطلوب خود در این کشور، حاضر به انجام این کار نبودند. به علاوه، یکی از شروط اصلی تجدید زمانبندی بازپرداخت این بدهی‌ها، اجرای گسترده سیاست خصوصی‌سازی بود، که چگونگی پیشبرد آن هم یکی از موضوعات مورد دعوی بین رئیس جمهوری و نخست وزیر، «رفیق حریری» (سنی)، بوده که نهایتاً به استعفای «حریری»، و پیوستن وی به جرگه مخالفان دولت طرفدار سوریه، منجر شده بود. «حریری» که دارای تابعیت دوگانه لبنانی - عربستانی بوده، از راه مقاطعه کاری و نزدیکی با خاندان سعودی، سرمایه کلانی به دست آورده و یک شبکه گسترده مالی و مستغلاتی و پیمانکاری و رسانه‌ای (رادیو و تلویزیون خصوصی و مطبوعات) برای خود ایجاد کرده بود، در سال ۱۹۹۲ با پشتیبانی عربستان و سوریه به نخست‌وزیری لبنان رسیده و طی دوره بازسازی نیمه‌کاره خرابی‌های برجای مانده از جنگ داخلی نیز، بر ثروت خود افزوده بود.

اما ترور «رفیق حریری» و همراهان، در مرکز بیروت، در ۱۴ فوریه، اوضاع را پیچیده‌تر و بحران سیاسی گریبانگیر لبنان را حادثر ساخت. انگشت اتهام بلافاصله رژیم سوریه و دستگاه امنیتی و اطلاعاتی آن را نشانه گرفت و میدان «شهدا»ی بیروت به صحنه دائمی تحسن و تظاهرات علیه سوریه و اعتراض به ترور «حریری» تبدیل شد. بخش غالب این تظاهرات، برخلاف تصویری که اکثر رسانه‌ها ترسیم

رقابت تعیین کننده میان همان جناح‌های رقیب بوده است و نمونه‌های «موفق» آن نیز چیزی جز جایگزینی دسته‌ای از حکومتگران به وسیله دسته‌ای دیگر از آنها نبوده است. این جابه‌جایی‌ها در «بالا» اگر هم، در واقع، موانعی بر سر راه انقلاب واقعی مردم برای حاکم شدن بر مقدرات خود ایجاد نکرده باشد، هیچ کمکی هم در جهت دگرگونی اساسی وضعیت آنها نکرده است. سرنوشت برخی اصلاحات دمکراتیک هم که معمولاً از این گونه جابه‌جایی‌ها انتظار می‌رود، نامشخص است. زیرا که موفقیت یا شکست این قبیل اصلاحات هم، بیش از هر چیزی، منوط و مشروط به آنست که تا چه اندازه «پایینی‌ها»، با استفاده از شکاف بین «بالایی‌ها»، توانسته باشند به میدان آمده و در مسیر تحولات آتی عملاً تأثیرگذار باشند.

«جانانان استیل» نویسنده و تحلیلگر پرسابقه روزنامه «گاردین»، طی یک بررسی جامع از اجرای «مدل» اوکراینی در جاهای مختلف، دخالت‌های خارجی در انتخابات کشورهای دیگر را «مرحله‌مقدماتی و تدارکاتی» کودتاهای «نُست مدرن» یا نوع جدید کودتاهایی که «سیا» در دوران «جنگ سرد» در کشورهای جهان سوم با راه اندازی «قیام‌های مردمی» طراحی و سازماندهی می‌کرد، ارزیابی می‌کند. اگرچه رویدادهای گرجستان یا اوکراین شباهت چندانی با کودتاهای مرسوم، حتی کودتاهای بدون خونریزی، ندارد، اما هرگاه اجزای اصلی طرح‌های کودتایی هدایت شده از خارج را هم مداخله خارجی‌ها، راه اندازی تظاهرات و جابه‌جایی در قدرت حاکم به حساب آوریم و یا، به طریق اولی، فقط نتیجه و مقصود نهایی اقدامات و عملیات را در مد نظر قرار بدهیم، ارزیابی مذکور نابجا و نادرست به نظر نمی‌رسد.

بعد از عنوان فریبنده «انقلاب»، موضوع مشترک دیگری که در رویدادها و تحولات مورد بحث، چنان که دیدیم، مطرح می‌شود، مسئله «انتخابات آزاد» است. اغلب رسانه‌ها و دولت‌های غربی، و در رأس آنها دولت جرج بوش چنین وانمود می‌کنند که در پی اشاعهٔ دمکراسی در جهان خواستار انجام انتخابات «سالم» و «آزاد» در کشورهای دیگر هستند. با فرض واقعیت این ادعا، یعنی کوشش بی‌غرضانه و بی‌طرفانه دولت‌ها و بنیادهای غربی جهت برگزاری انتخابات آزاد در دیگر جوامع، دخالت گستردهٔ مالی، تدارکاتی و تبلیغاتی بیگانه در جریان انتخابات یک کشور هم، اساساً، آزاد بودن آن انتخابات را در معرض تردیدها و ابهامات جدی قرار می‌دهد (نیشن، ۲۰ دسامبر ۲۰۰۴). اما بررسی دقیق‌تر آشکار می‌سازد که این ادعاها تا واقعیت چقدر فاصله دارد:

نخست این که مداخلات غربی‌ها در انتخابات کشورهای دیگر، نه تنها بی‌غرضانه و به اصطلاح «فی‌سبیل‌الله» نیست بلکه کاملاً خودغرضانه است. همان طور که نمونه‌های گرجستان و اوکراین به روشنی نشان می‌دهد، دولت آمریکا به دنبال انجام انتخابات به طور کلی و یا انتخابات آزاد در این کشورها نبوده بلکه خواهان آن انتخاباتی بوده است که در آن حزب یا ائتلاف و یا کاندیدای مورد نظر خود آن پیروز شود. به عبارت ساده‌تر آمریکا مشخصاً در پی برنده شدن «ساکاشویلی» و «یوشچنکو» در انتخابات اخیر این دو کشور بوده است و نه هر نامزد و یا جریان دیگر که احیاناً می‌توانست و یا می‌تواند، در جریان انتخابات آزاد، اکثریت آرا را از آن خود نماید. تبلیغات یکسویهٔ نهادها و رسانه‌های غربی در اینجا نیز

نیز به بسیج نیروها و سازماندهی تظاهرات متقابل دست زد، به طوری که هفته‌های نخست ماه مارس گذشته، میادین و خیابان‌های بیروت و برخی دیگر از شهرهای بزرگ به صحنهٔ زورآزمایی و نمایش قدرت مسیحی‌ها و دروزی‌ها از یک سو و شیعیان از سوی دیگر تبدیل گردید (لوموند، ۸ و ۱۵ و ۲۹ مارس ۲۰۰۵).

تحولات سیاسی مهمی که از چند ماه پیش در لبنان شروع شده، هنوز به پایان نرسیده است. لکن جدا از قرینه‌سازی‌های برخی دولت‌ها و رسانه‌ها، آنچه در این تحولات به روشنی دیده می‌شود اینست که اکثریت وسیع لبنانی‌ها (و نه فقط مسیحی‌ها و دروزی‌ها) خواهان خروج کامل نیروهای نظامی سوریه و قطع دخالت‌های آن در امور داخلی خود هستند. آنها هم می‌خواهند که بر مقدرات و سرنوشت جامعهٔ خود حاکم شده و با تعیین دولت برگزیده خود در انتخاباتی آزاد، در جهت غلبه بر مشکلات موجود و بهبود زندگی‌شان بکوشند. اما اکثریت بزرگ مردم لبنان (و نه فقط شیعیان آن) همچنین خواستار آنند که مداخلات سایر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی هم در این کشور پایان پذیرد و قیومیت آمریکایی یا فرانسوی جانشین قیومیت سوری نشود. این نیز روشن است که، صرفنظر از خطر درگیری‌های احتمالی در آینده، تحولات تاکتونی لبنان نیز چندان «مخملی» یا مسالمت‌آمیز نبوده است.

انقلاب، کودتا یا ...؟

تردیدی نیست که مردمان بسیاری از جوامع در جنوب یا شمال، در آسیای مرکزی و قفقاز یا در خاورمیانه و آفریقا، امروزه در امید و آرزوی رهایی از استبداد، فساد، زورگویی و بی‌عدالتی، و حاکم شدن بر سرنوشت خویش و استقرار آزادی و دمکراسی و تأمین شرایط زندگی بهتر و آرامش و صلح به سر می‌برند، و در این راه نیز، در ابعاد و اشکال گوناگون، تلاش و مبارزه می‌کنند. خواست آزادی، دمکراسی و عدالت، یک خواست واقعی، اساسی و جهانی است.

بر چنین زمینهٔ عمومی، و در پرتو بررسی و ارزیابی مجموعه تجربه‌ها و نمونه‌های رنگارنگ «انقلاب مخملی» که در صفحات پیشین ارائه شد، حال باید دید که این گونه تغییر و تحولات سیاسی، در اساس، چه معنی و مقصودی دارند؟ در کدام مقوله، عنوان و یا عنوان کلی از تحولات جای می‌گیرد؟ و مداخلات خارجی نیز که برای تحقق آنها صورت می‌گیرد، در عمل، چه مقاصدی را دنبال می‌کنند؟ با یک نگاه اجمالی به مجموعهٔ این رویدادها در کشورهای مختلف، معلوم می‌شود که برخلاف عنوان ظاهری آنها، اساساً انقلاب یا انقلاب سیاسی (به معنی متداول و رایج آن) در کار نیست. در همهٔ نمونه‌ها و موارد برشمرده شده، دعوا و کشمکش اصلی بین دو گروه و یا دو جناح از هیأت حاکمه بوده، و در انتخاباتی هم که موجب یا محملی بر آن دعوها شده،

می‌کنند، سازمان یافته بود. یک ائتلاف سیاسی مرکب از نیروهای سیاسی مسیحی: «جنبشی میهنی آزاد» (وابسته به «میشل عون»، رئیس سابق ستاد ارتش لبنان که در تبعید، در فرانسه، به سر می‌برد) و «نیروهای لبنانی» (وابسته به «سمیر جعجع») و دیگر جریانات مسیحی مربوط به «بشیرجمایل» که غالباً از جنگ سالاران دورهٔ جنگ داخلی بوده‌اند، و «دروزی‌ها»، یعنی «حزب ترقیخواه سوسیالیست» (تحت رهبری «ولید جنبلاط») و بخشی از افراد و جریانات سنی (و از جمله طرفداران «حریری» و خواهر وی که نمایندهٔ پارلمان است) سازماندهی اعتراضات علیه اشغال نظامی سوریه و درخواست برکناری دولت طرفدار آن و برگزاری انتخابات آزاد را در دست دارند. در آغاز، این تظاهرات با پرچم‌ها و پلاکاردهای گوناگون جریانات اپوزیسیون برگزار می‌شد ولی بعداً بنا به تصمیم ائتلاف مذکور، مقرر شد که تنها پرچم لبنان آورده شود. این حرکت، از سوی برخی روزنامه‌ها «انتفاضه مسالمت‌آمیز» لبنان خوانده شد، ولی وزارت امور خارجه آمریکا پیشدستی کرده و آن را «انقلاب سدر» (با اشاره به علامت درخت سدر بر روی پرچم لبنان) نامید و، در ضمن، آن را هم نشأت گرفته از تحولات و انتخابات عراق به حساب آورد (نیشن، ۲۸ مارس ۲۰۰۵).

با گسترش اعتراضات در لبنان و تشدید فشارهای بین‌المللی و اوتلیماتوم صریح دولت‌های فرانسه و آمریکا، سوریه ناگزیر به عقب نشینی شد. دولت سوریه اعلام داشت که باقی‌ماندهٔ نیروهای نظامی چهارده هزار نفرهٔ خود را، به زودی (احتمالاً تا پایان ماه آوریل) از خاک لبنان بیرون خواهد برد. دولت طرفدار سوریه، به صدارت «عمرکرامه» (سنی) هم مجبور به استعفا و مجدداً، از طرف رئیس جمهوری، مأمور تشکیل دولت جدید شد. ولی تشکیل دولت «وحدت ملی» که مورد نظر وی و رئیس پارلمان فعلی، «نبیه بری» (شیعه و رهبر جریان «امل»)، جهت برگزاری انتخابات آتی بوده، تاکنون به علت امتناع جریانات اپوزیسیون از شرکت در آن عملی نشده است (لوموند، ۸ و ۱۵ و ۲۹ مارس ۲۰۰۵).

اما در این میان، مسئله خلع سلاح «حزب‌الله» (که از طرف دولت آمریکا در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار گرفته است) نیز همچنان مطرح و مورد مناقشه است. این جریان، که به دلیل مقاومت و مبارزه علیه اشغالگری رژیم اسرائیل، از پایگاه اجتماعی قابل توجهی نیز در بین لبنانی‌های غیرشیعی و غیرمذهبی برخوردار است، قطعاً حاضر به خلع سلاح خود نیست. به علاوه، «حزب‌الله» بیم آن دارد که در صورت روی کار آمدن دولتی طرفدار غرب در لبنان، نه تنها منبع تغذیه آن (از رژیم جمهوری اسلامی) قطع شود بلکه آن دولت هم، مانند مصر و اردن، به سازش جداگانه با اسرائیل مبادرت کند. با توجه به این ملاحظات، این جریان

دیگران، نقض استقلال و مداخله آشکار در سرنوشت جوامع دیگر محسوب می‌شود. این نیز روشن است که دخالت این یا آن قدرت در دیگر کشورها، واکنش سایر قدرت‌های جهانی یا منطقه‌ای را دامن زده و تنش‌های بین‌المللی تازه‌ای را به بار می‌آورد. از این رو نیز، این ادعای دولت آمریکا که سیاست آن مبنی بر صدور و توسعه «دمکراسی» در جهان، «امنیت» و «صلح» برای جهانیان به ارمغان می‌آورد، بی‌پایه است. این قبیل تشبیهات اگر هم رقابت‌ها و تنش‌های جدیدی را در عرصه جهانی ایجاد نکنند، مسلماً به برقراری صلح کمکی نخواهد کرد.

ادامه دارد

اطلاعیه در باره :

اعتصاب غذای

ناصر زرافشان و پیمان پیران

براساس اطلاعیه کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی، آقایان ناصر زرافشان و پیمان پیران به دلیل ممنوع شدن ملاقات آنان، عدم تفکیک جرایم در زندان و افزایش فشارهای مسئولان زندان بر زندانیان سیاسی سالن شماره یک اوین، از امروز دست به اعتصاب غذای نامحدود زده اند. ناصر زرافشان نیز طی نامه ای به تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۸۴ اعلام نموده است که به دلیل ابتلا به بیماری حاد کلیوی، خواهان فراهم نمودن شرایطی برای درمان خود شده است. ناصر زرافشان در این نامه به مسئولان جمهوری اسلامی یک هفته مهلت داده است که به خواست عادلانه او رسیدگی کنند، در غیر این صورت به اعتصاب غذای نامحدود دست می‌زند.

ناصر زرافشان حقوق دان، نویسنده، مترجم تواناویکی از وکلای مدافع خانواده های مقتولان ترورهای سیاسی سال ۱۳۷۷ موشوم به قتل های زنجیره ای است که توسط آمرن این قتل ها ومدافعان آنها که در راس حکومت جمهوری اسلامی ایران لانه گزیده اند، به ۵سال زندان محکوم شده است و اکنون سلامتش در خطر جدی قرار دارد.

همچنین اکبر گنجی روزنامه نگار، امروز دوم اردیبهشت ماه، پنجمین سال زندانی شدنش را پشت سر می گذارد. " جرم " گنجی نیز افشای آمران اصلی این قتل ها ست. او با از توطئه ها و جنایات فلاحیان، محسنی اژه ای وهاشمی رفسنجانی پرده برداشت وبه دلیل همین افشاگری به شش سال زندان محکوم شد. این روزنامه نگار نیزبیمار ونیازمند بستری شدن در بیمارستان برای درمان است.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ضمن پشتیبانی از اعتصاب غذای ناصر زرافشان و پیمان پیران، همه مجامع دفاع از حقوق بشر، سازمانها واحزاب سیاسی، انجمن ها وتشکل های دموکراتیک و ایرانیان آزاده را فرا می خواند که برای آزادی همه زندانیان سیاسی، متحداً کارزاری وسیع وگسترده سازمان دهند.

زندانیان سیاسی ایران، قربانیان استبداد ومدافعان پاک باخته آزادی اند. آنها در اعتراض به بی عدالتی و قلدر منشی حاکمان به بند کشیده شده اند. آنها را به فراموشی نسپریم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

دوم اردیبهشت ۱۳۸۴ - ۲۴ آوریل ۲۰۰۵

اما یکی از ویژگی‌های مشترک رویدادهای مورد بررسی، تظاهرات مردمی است که اکثراً در پیوند با مسئله انتخابات به وقوع پیوسته یا سازماندهی می‌شود. ناگفته پیداست که در وضعیت استمرار حاکمیت استبداد و خفقان، تظاهرات و اعتراضات مردمی و حتی عصیان عمومی، غالباً به صورت تنها راه باقی‌مانده بیان اعتراض و مخالفت و یا طرح خواست‌های حق طلبانه بروز می‌یابند. در شرایطی که اخذ آرای مردم عملاً تعطیل است و یا از صندوق‌های رأی نیز فقط آدم‌های حکومتی بیرون می‌آیند، توده‌های به تنگ آمده از جور و ظلم تنها با گام‌های خود، در میادین و خیابان‌ها، می‌توانند رأی و اراده‌شان را ابراز نمایند. و این چیزی است که هر از چندگاهی، در ابعاد گوناگون، به شکل خود جوش و یا سازمانیافته، در جوامع استبدادزده به وقوع می‌پیوندد و گاهی توفیق می‌یابد و گاهی سرکوب می‌شود. با اینهمه، نباید از نظر دور داشت که تظاهرات و تجمعات مردمی گاهی می‌تواند مورد سوء استفاده مراجع و نهادهای قدرت (داخلی و خارجی) قرار گرفته و یا اساساً علیه خواست و اراده اکثریت مردم هدایت و سازماندهی شود. چنان که مثلاً، در سرزمین خود ما، رژیم جمهوری اسلامی، خصوصاً در سال‌های اولیه استقرار خود، از راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات عمومی مستقیماً برای سرکوب مخالفان و خاموش کردن صدای معترضان و، نهایتاً، تداوم حاکمیت ضد دموکراتیک خود بهره گرفته است. در رویدادهای کشورهای مورد مطالعه در صفحات قبل نیز، چنان که دیدیم، حتی در جاهایی که افشار وسیع مردم در اعتراض به دولت و تخلفات انتخاباتی آن به خیابان‌ها آمده بودند، جناح‌هایی از هیأت حاکمه با پشتیبانی قدرت‌های خارجی کوشیدند که آن را در جهت مقاصد خاص خود مورد استفاده قرار دهند. بهره‌برداری از خواست‌های دموکراتیک واقعی توده‌های مردم به منظور تحقق جابه‌جایی‌های مطلوب و سرکار آوردن دولت‌های وابسته، یکی از شگردهای معمول قدرت‌های غربی در این رویدادها بوده است. باید افزود که این گونه دخالت‌های آشکار خارجی، فعالیت آن دسته از کانون‌ها و مجامع مستقل بین‌المللی را که می‌خواهند به واقع برای شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک و توسعه دموکراسی در جوامع دیگر کمک و همکاری نمایند، خدشه‌دار و یا دشوارتر می‌سازد.

قابل توجه است که خود این گونه مداخله‌ها در امور سیاسی و انتخاباتی دیگران هم، غالباً زیر پوشش دفاع از «استقلال» و مقابله با «دخالت قدرت‌های خارجی» در آن کشورها، انجام می‌گیرد! (مثلاً تبلیغات مسکو درباره مداخله و نفوذ غربی‌ها و، متقابلاً، تبلیغات واشینگتن درباره سلطه و اعمال نظر روسیه، در مورد گرجستان و اوکراین). این تبلیغات فریبکارانه، بیش از هر چیز، یادآور آن ترفند دزدان است که، برای رد گم کردن، در فریادهای «آی دزد! آی دزد!» با صاحبخانه همصدا می‌شوند. اما روشن است که دخالت در انتخابات و تعیین دولت برای

موجب مخدوش و لوٹ شدن روند کار و حاصل کار شده است، در حالی که ضرورتاً باید بین روند و جریان یک انتخابات آزاد و عادلانه، و نتیجه آن انتخابات، تفکیک قائل شد. قدرت‌های غربی، تحت پوشش «انتخابات آزاد»، خواستار حاکم شدن جریان‌ات و کاندیداهای وابسته به خود هستند، کاندیداهایی که، ترجیحاً، از قبل تدارک و مهیا شده باشند.

دوم اینکه، برخلاف ادعای غربی‌ها در مورد تلاش برای گسترش دموکراسی در سراسر جهان، برخورد آنها در این زمینه بسیار دستچین شده و گزینشی است. «منطق» این گزینش هم روشن است: کنار زدن قدرت‌های رقیب و دولت‌های وابسته به آنها و حتی دولت‌های مستقل، و روی کار آوردن رژیم‌های وابسته به غرب، در جاهایی که ملاحظات جغرافیای سیاسی و منافع اقتصادی آن ایجاب می‌کند. بنابراین در کشورهایی که، نقداً، دولت‌های وابسته به غرب مستقر و منافع بلند مدت اقتصادی آن تأمین است، این گونه صحبت‌ها و دخالت‌ها جایی ندارد. به عنوان مثال، در میان جمهوری‌های تازه استقلال یافته، جمهوری آذربایجان زیر حاکمیت رژیم‌های وابسته است که، در قیاس با گرجستان و اوکراین نیز، بسیار ضد دموکراتیک است. «حیدر علیف» با یک رفتارندوم نمایشی قانون اساسی این کشور را تغییر داد تا زمینه برای جانشینی پسرش «الهام علیف» فراهم شود. طی یک انتخابات کاملاً غیردموکراتیک، در اکتبر ۲۰۰۳، نیز پسر به جای پدر نشست و «جمهوری» موروثی رسمیت یافت. خاندان «علیف» عملاً حاکمیت مطلق‌العنانی بر این کشور نفتخیز تحمیل کرده که بیش از نیمی از مردمان آن هم زیر خط فقر به سر می‌برند. لکن، در این مورد هیچ صحبتی از «دمکراسی» و «انتخابات آزاد» در میان نیست، زیرا سلطه کمپانی‌های غربی بر منابع نفتی این کشور تأمین و راه الحاق آن به «ناتو» نیز هموار شده است. همچنین است مورد بسیاری دیگر از دولت‌های «دوست» و طرفدار غرب، از رژیم ژنرال‌ها در پاکستان گرفته تا حاکمیت شیوخ در کشورهای جنوب خلیج فارس و عربستان، از اردن و مصر تا مراکش و تونس. در مورد انتخابات‌های برگزار شده نیز، این برخورد گزینشی و مصلحتی قدرت‌ها و نهادهای غربی به روشنی دیده می‌شود. در حالی که ده‌ها مورد انتخابات آشکارا فرمایشی و تقلب‌آمیز در کشورهای مختلف، طی سال‌های اخیر، انجام گرفته است، رسانه‌ها و نهادهای غربی و به ویژه «سازمان همکاری و امنیت اروپا» (کنفرانس هلسنیکی) - که در اکثر انتخابات به عنوان «ناظر» بین‌المللی حضور می‌یابد - تنها به افشا و محکوم کردن مواردی می‌پردازند که منطبق با سیاست‌ها و مصالح قدرت‌های غربی باشند. طرح و تبلیغ «انتخابات آزاد»، در واقع، به ابزار سیاست خارجی این قدرت‌ها، خاصه آمریکا، تبدیل شده است.

قدرت سیاسی جهان در بازی شطرنج اروپا / آسیائی

استراتژی جغرافیائی و
دیدگاه های ایدئولوژیکی
ائتلاف اروپائی اتحادیه اروپا

بخش یک

Ernst Woit
Junge Welt
۲۹،۰۴،۲۰۰۵

برگردان ناهید جعفرپور

اتحادیه اروپا در کنار و بعد از ناتو، در صدد است منطقه جغرافیائی تعیین کننده ای را با شرکت تمامی دولتهای اروپائی در جهت "نظم نوین اروپا" به وجود آورد. نظم نوینی که بعد از پیروزی سرمایه داری در سال ۱۹۱۷ آلترناتیوی جدید برای تنظیم جوامع از سوی سرمایه داری است. بدینوسیله پیدایش اتحادیه اروپا بیان عصری جدید در زندگی سرمایه داریست. مسلماً این تغییر عصر صلح آمیز اروپا را میتوان تنها مدیون روندی دانست که از ائتلاف پیمان ناتو و پیمان ورشو شکل گرفت. ائتلافی که از پیش شرط های پیدایش اتحادیه اروپا در تاریخ ۲۱،۱۱،۱۹۹۰ بود. تاریخی که در آن منشور پاریس تغییر یافته و به فراموشی سپرده شد. بنابراین تاریخی هم که بنگریم خواهیم دید که اتحادیه اروپا خود تنها محصول و یا بهتر بگوئیم آلترناتیو صلح آمیز پیوند میان پیمان ورشو و پیمان ناتو است. اولین قدم این ائتلاف دو پیمان در اروپا این بود که سرمایه داری پیروزمندانه تلاش نمود در ابتدا به اختلافات شرق اروپا و غرب اروپا پایانی بخشد و با وجود اینکه در آغاز کار ارزش گذاری مشترکی به لحاظ ثبات و نظم در تک تک کشورها بخصوص کشورهای شرق اروپا وجود نداشت اما در هر حال آنان موفق گردیدند اولین پایه های ائتلاف دولت های اروپائی را بنیان نهند. (۱)

مسلماً حل اختلافات میان شرق و غرب اروپا به معنی تغییرات در پیمان ورشو بود. در تاریخ ۷ فوریه ۱۹۹۲ با وضع پیمان ماستریش اتحادیه اروپا پایه گذاری گشت. در این زمان ۱۲ کشور در این پیمان شرکت داشتند. سپس با ورود کشور های بیطرفی چون

اتریش و فنلاند و سوئد در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۹۵ این ائتلاف ۱۵ کشور اروپائی را زیر پوشش خویش قرار داد. در حال حاضر تعداد کشور های عضو به ۲۴ رسیده است. البته قابل توجه است که تمامی کشور های زیر پوشش پیمان ورشو که در این فاصله عضو اتحادیه اروپا گشته اند در ابتدا قبل از اینکه از این شانس برخوردار باشند عضو اتحادیه اروپا گردند می بایست عضو پیمان ناتو بشوند. هم اکنون بلغارستان و رومانی با وجود اینکه عضو ناتو می باشند اما در لیست انتظار عضو شدن در اتحادیه اروپا قرار دارند. تمامی کشورهایی که عضو ناتو می باشند باید همواره آمادگی خویش را برای خدمات نظامی در فضای استراتژی جغرافیائی امپریالیستی به اثبات رسانند) فرستادن سرباز و یا حضور نظامی در مناطق جنگی مانند عراق). طرح پیش نویس قانون اساسی جدید اتحادیه اروپا در صدد است قدرت نظامی جهانی را برای اروپا کسب نماید. این طرح در مقاطعی با استراتژی قدرتی آمریکا همخوانی داشته و در مقاطعی در مقابل آن قرار می گیرد. سولانا مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا این مسئله را چنین بیان می نماید: "ما بزرگترین قدرت تجاری جهان می باشیم و بیشترین کمک مالی به کشور های در حال توسعه از صندوق ما جاری میشود. از این رو ما مدت هاست که قدرتی جهانی گشته ایم. تنها تا کنون ما در آکسیون های نظامی جهان به طور مستقیم شرکت نداشتیم اما این استراتژی را هم ما تغییر خواهیم داد و اگر بخواهیم از ارزش هایمان دفاع کنیم باید به لحاظ نظامی هم قدرت برتر باشیم. البته این به آن مفهوم نیست که ما بخواهیم با آمریکا وارد رقابت گردیم." (از روزنامه زمان تاریخ ۱۲،۰۶،۲۰۰۳).

بنظر سببگنیو برژنسکی مشاور امنیتی اسبق جیمز کارتر در استراتژی جغرافیائی سیاسی، موضوع نه بر سر مقیاس های منطقه ای بلکه مقیاس های جهانی است. تسلط بر مجموعه قاره اروپا/آسیائی، پیش شرط تبدیل شدن به قدرتی جهانی است. از این رو برای برژنسکی، حفظ قدرت آمریکا در جهان بستگی به این مسئله دارد که چگونه و تا کی بتواند در مقابل این ائتلاف اروپا/آسیائی بعنوان قدرت برتر عرض اندام نماید. در حال حاضر برای آمریکا مجموعه این قاره بعنوان قاره ای وابسته محسوب می شود و تا کنون از بسیاری از دولت های باج فراوان گرفته است. برخی از این دولت ها با کمال میل به واشنگتن وابسته بودند. (۳) اینکه این وابستگی و باج دهی چه مفهومی دارد را هلموت کل صدر اعظم اسبق آلمان و عضو حزب دمکرات مسیحی آلمان در مصاحبه ای در سال ۱۹۹۸ چنین توضیح می دهد که از آنجا که هیچ سرباز آلمانی حاضر به شرکت در جنگ خلیج فارس نیست (جنگ اول عراق) پس آلمان باید ۲۰ میلیارد مارک سهم برای این جنگ بپردازد. (از روزنامه زمان در تاریخ ۲۷،۰۸،۱۹۹۸).

برای برژنسکی این مسئله به وجه دستوری استراتژی جغرافیائی امپریالیستی تعلق داشته و از اختلاف و سر پیچی دولت های وابسته، باج ده جلوگیری نموده و وابستگی آنان را در رابطه با "مشکل امنیت" حفظ می کند. (۴).

این دقیقاً نشان می دهد که آمریکا چگونه طرح های نظامی خویش را با کمک اتحادیه اروپا و ناتو در فضای جغرافیائی سیاسی مشخص به اجرا در می آورد. کنسرن های بزرگ اروپائی هم از آنجا که از قدرت نظامی مناسبی برخوردار نیستند، مجبورند همواره بقول ملوانان " زیر باد بادبان های آمریکا قایقرانی کنند". دفاع از منافع جهانی شان تنها از طریق جلب به آمریکائی ها امکان پذیر است و نه در دشمنی با آنان. (رابنر هوب در دنیای جوان ۲۸،۱۰،۲۰۰۴).

اما با این وجود این مسئله باعث نخواهد شد که هدف رقابت در عملکردهای سیاسی، نظامی میان آمریکا و اتحادیه اروپا محو گردد و خود را بروز ندهد. برعکس این رقابت هم اکنون در رابطه با حمله آمریکا به عراق از همیشه واضح تر گشته است.

هدف: تغییر و دگرگونی در روسیه

ده سال پیش برژنسکی اعتقاد داشت که نفوذ ناتو در جغرافیائی سیاسی خارج از اروپا و مشخصاً به مرزهای روسیه، روندی است که با گسترش اتحادیه اروپا رابطه تنگاتنگ خواهد داشت. رابطه ای که باعث خواهد شد ثبات و امنیت در اوکراین به وجود آید و یک اوکراین با ثبات این خاصیت را دارد که در مقابل تلاش های امپریالیستی روسیه قرار می گیرد. (روزنامه زمان ۸،۷،۱۹۹۴). سه سال بعد وی اعلام داشت که نقش اوکراین در استراتژی توسعه آمریکا و اتحادیه اروپا به هیچ وجه نقشی باز و روشن نیست. زیرا اوکراین خود فضائی جدید و مهم در صحنه بازی اروپا/آسیائی پیدا نموده است و در واقع یک چرخش در استراتژی سیاست جغرافیائی است زیرا که وجود اوکراین به عنوان دولتی مستقل باعث دگرگونی در روسیه خواهد شد. بدون اوکراین، روسیه دیگر قدرتی مهم در صحنه اروپائی/آسیائی نخواهد بود. البته این مسئله میتواند به آنجا ختم شود که روسیه قدرت مطلق آسیا گردد. اگر مسکو بتواند تسلط بر اوکراین را که از ۵۲ میلیون سکنه برخوردار است و مقادیر قابل توجهی ذخایر طبیعی داشته و همچنین به دریای سیاه دسترسی دارد، را دوباره بدست آورد، در این صورت روسیه خواهد توانست به عنوان قدرتی بزرگ در صحنه اروپا/آسیائی عرض اندام نماید. (۵).

ما هم اکنون شاهد این هستیم که آمریکا و اتحادیه اروپا از این استراتژی برای کشیدن اوکراین به زیر تسلط خود استفاده می نمایند.

در شرایط کنونی در اتحادیه اروپا اختلافات بر سر چگونگی راه های گسترش حیطه قدرت اتحادیه اروپا از طریق عضویت ترکیه وجود دارد. بروز این اختلافات همچنین به رقابت با آمریکا و نقش ناتو در گسترش حیطه قدرت اتحادیه اروپا و استراتژی جغرافیائی سیاسی اتحادیه اروپا ربط پیدا می نماید. همزمان گسترش تسلط اتحادیه اروپا در خاور میانه و نزدیک از طریق مسلماً ترکیه در برنامه اتحادیه اروپا قرار دارد. در این رابطه در یکی از روزنامه های کنزرواتو آلمانی آمده است: "یک چنین استراتژی می تواند چشم انداز ورود اسرائیل و فلسطین را

به اتحادیه اروپا ممکن سازد. زیرا یک چنین استراتژی کمک خواهد نمود که اروپای غربی برای اولین بار بعنوان یک الترناتیو قابل قبول نسبت به آمریکا در نظام قدرتی سیاست منطقه ای عرض اندام نماید". (هانس مایول ، فرانکفورتر آگامینه سایتونگ ۲۰۰۳، ۱۱، ۷)

نقطه مورد اختلاف: حقوق ملت ها

از موارد مهم اختلاف میان آمریکا و اتحادیه اروپا سیاست آنها نسبت به سازمان ملل متحد و حقوق ملت هاست.

یوزف جوفه این اختلاف را چنین تجزیه و تحلیل می نماید: " آمریکائی ها به قدرت خود متصل می شوند، قدرتی که مشروعیت حقوقی ندارد. برعکس اروپائی ها به مشروعیت حقوقی می اندیشند اما قدرتی ندارند". (روزنامه زمان به تاریخ ۲۰۰۳، ۴، ۳).

اگون بار معتقد است که: " تا زمانیکه اتحادیه اروپا از قدرت نظامی چون آمریکا بر خوردار نیست، میتوان امیدوار بود که اروپا به ضعف هایش فائق آمده و نقاط مثبتش رشد خواهد نمود و از طریق بستن قرار دادها و همکاری و مناسبات دیپلماسی ثباتی را حکمفرما خواهد نمود که کمتر نیاز به عملکردهای نظامی خواهد داشت". (۶)

در واقعیت هم در رابطه با حقوق ملت ها و مناسبات با سازمان ملل متحد ، بین آمریکا و اغلب دولت های اتحادیه اروپا تفاوت هائی وجود دارد. میثاق میلتنک ، سیاستمدار آلمانی که در حال حاضر در نیویورک زندگی می نماید در این باره می گوید: " هم اکنون گروه هائی که در آمریکا بر سر کارند تصویری دشمنانه از سازمان ملل متحد در ذهنشان به وجود آورده اند. در حالیکه در سال های ۸۰ مرکز توجه دولت آمریکا در مرحله اول مبارزه بر علیه کمونیست ها بود و بعد سازمان ملل متحد. اما از سال ۱۹۸۹ نفرت از سازمان ملل متحد مقام اول را گرفته است. زیرا که از دید افکار مسیحیت، جامعه ملل تهدیدی است جدی در مقابل نظم نوین آمریکائی.....". (۷)

برای اینکه نشان دهیم که در بیان این موضوع زیاده روی نکرده ایم به سخنان ریچارد پرله که یکی از بنیان گذاران افکار نئوکونزرواتیوی است با روزنامه بریتانیائی گاردین در تاریخ ۲۰۰۳، ۳، ۲۶ توجه می کنیم . وی در این مصاحبه در رابطه با شروع جنگ آمریکا در عراق می گوید: " خدا را برای مرگ سازمان ملل شکر می کنیم". همین ریچارد پرله در یکی از نشست های فورومی که از سوی بانک آلمان (دوپچه بانک) در رابطه با عدم توجه به منشور سازمان ملل متحد در باره جنگ فرا خوانده شده بود می گوید: " عملکرد ها و استراتژی های حقیر و عقب افتاده احتیاج به عکس العمل های سریع در مقابل تهدیدات ناشی از آن عملکرد ها خواهند داشت..... در سال ۱۹۸۱ اسرائیلی ها کاری کردند که ما باید از آنها تشکر کنیم. آنها یک مرکز اتمی در عراق را

منهدم نمودند. آنها این کار را نکردند چون عراق تسلیحات اتمی خواهد ساخت. زیرا مشخص بود که در آنزمان حداقل تا یکسال بعد عراق نمی توانست به اینکار مبادرت نماید. حتی این مسئله به علت وجود خطر احتمالی از سوی عراق انجام نپذیرفت بلکه تنها به این دلیل بود که عراقی ها می خواستند سوخت اتمی وارد نیروگاه ها نمایند..... در آنزمان این حمله نظامی حتی به یک حمله احتمالی از سوی عراق به اسرائیل هم ربط پیدا نمی کرد. بلکه تنها به شرایطی ربط پیدا می نمود که اسرائیل را در حالتی قرار داده بود که دیگر نمی توانست راه حل های عاقلانه دیگری را انتخاب نماید. از این رو بنظر من این خود یک روش تفکر عاقلانه است". (۸)

به عقیده چارمرز جونسون، آمریکا آنچیزی که نشان می دهد نیست در حقیقت آمریکا یک طرز فکر نظامی است که می خواهد خود را به جهان تحمیل کند. (۹)

به همین خاطر هم آنان یک امپراطوری از مستعمره های خود به وجود نیارده اند بلکه امپراطوری از پایگاه های نظامی شکل داده اند. (۱۰)

در سال ۲۰۰۱ دولت آمریکا در حدود ۷۲۵ قرارگاه نظامی را که در محدوده جغرافیائی آمریکا قرار نداشت زیر پوشش خود داشت. در سال ۲۰۰۳ آنها تنها ۱۵۳ پایگاه نظامی در ۱۸۹ کشور عضو سازمان ملل متحد برقرار نموده بودند و در ۲۵ کشور حضور فعال نظامی داشته و با ۳۶ کشور پیمان های نظامی و امنیتی بسته بودند. (۱۱).

توماس ریچرینگ منشی وزارت خارجه آمریکا در تاریخ ۱۰ فوریه ۱۹۹۹ قبل از حمله ناتو به یوگسلاوی در یک مراسم آکادمی نظامی آمریکا در وست پوینت در باره اختلاف نظر های میان آمریکا و متحدین اروپائیش در رابطه با حقوق ملت ها می گوید: " امروزه بیشتر از همه این خواست وجود دارد که قبل از هر عملکردی به لحاظ حقوقی امنیت های لازم را در نظر بگیریم. برای مثال در فضای ناتو جانی که برخی از متحدین ما عمل می نمایند یک قیومیت از سوی سازمان ملل متحد در صورت دست یازیدن ناتو به عملکردهائی خارج از منطقه ائتلافیش، ضروریست. ایالات متحده آمریکا و دیگر متحدینش با یکدیگر در این مسئله توافق نداشته..... اگر ما تنها خود را به نظر و رای شورای امنیت محدود می کردیم می توانستیم وتوی چین و روسیه را بر علیه چنین آکسیون هائی از سوی ناتو قبول کنیم. این غیر قابل قبول است ایالات متحده آمریکا به هیچ وجه از حق خویش برای اینکه به تنهائی عمل کند نخواهد گذشت". (روزنامه دنیای جوان ۲۲، ۷، ۱۹۹۹)

"نظم نوین" جهانی.

با وجود تمامی تفاوت های موجود میان آمریکا و اتحادیه اروپا در نحوه برخورد به نظر سازمان ملل متحد در باره حقوق ملت ها و همچنین استفاده از ابزار

و متد هائی که می توان برای اهداف سیاست خارجی استفاده نمود اما مابین ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا بر روی اساس و بنیان استراتژی جغرافیائی توافق وجود دارد که آنهم " نظم نوین" جهانی به نفع قدرتمندان جهانی و سلطه سرمایه داری از طریق حذف نظرات و عملکردهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری و مبارزات آزادیخواهانه در قرن ۲۰ است.

روزنامه کنزرواتو فرانکفورتر (فرانکفورتر آگماینه سایتونگ) روزی که آمریکا به عراق حمله نمود چنین نوشت: " عراق باید به عنوان دشمن حذف گردد و مجدداً از طریق ابزار های امپراطوری آمریکا از نو بنیان گردد. انکار دوران نواستعماری جای خود را به یک استعمار نوین دمکراتیک می دهد". (فرانکفورتر آگماینه ۲۰۰۳، ۳، ۲۰)

امروزه دیگر همه می دانند که موضوع تنها بر سر خصوصی سازی مجدد ذخایر طبیعی جهان است. ذخایری که در نتیجه مبارزات آزادیبخش سال های ۷۰ دولتی گشته بودند. بطوریکه امروزه مثلاً ما این مسئله را در اندازه قدرت اقتصادی کشور های عضو اوپیک می بینیم. جیمز وولسی رئیس سازمان سیا در سالهای ۱۹۹۳/۹۴ کمی قبل از حمله آمریکا به عراق از این هدف استراتژی سخن می گوید: " مسئله تنها بر سر وابستگی آمریکا به نفت نیست بلکه موضوع بر سر وابستگی تمامی جهان به آن است..... ما باید در خاورمیانه نفت را بعنوان اسلحه بر داریم و در دست خود داشته باشیم. ما امروز از عراق شروع می کنیم و بعد.....". (هفته نامه اشپیگل شماره ۴ سال ۲۰۰۳ صفحه ۱۰۹)

ریچارد هرسینگر هم درست از این منطق، جنگ در عراق را توجیح نموده و می گوید: " این جنگ ابزاری است برای ابراز وجود دمکرات های غربی و با اهداف نواستعماری دمکراتیک انجام می گیرد". (روزنامه زمان تاریخ ۲۰۰۳، ۲۶، ۱۲).

ملت هائی که بعد از جنگ سرد مورد حمله این نظریات نواستعماری دمکراتیک قرار گرفته اند ، قدرت هائی را پیش روی خود می بینند که بر فراز مونوپل ها قرار گرفته اند . سمیر امین از ۵ مونوپل نام می برد که جهانی سازی امپریالیستی کنونی را رهبری می کنند: ۱- مونوپل تکنولوژی ۲- مونوپل کنترل بر جریانهای مالی ۳- مونوپل کنترل بر ذخایر طبیعی کره زمین ۴- کنترل بر ارتباطات الکترونیکی جمعی و رسانه ها ۵- مونوپل تسلیحات کشتار جمعی . سپس وی آمریکا و متحدینش را متهم می کند که افکار عمومی جهان را گول می زنند و مجبور می کنند که آنان به خود بقبولانند که غربی ها از ابزاری برخوردارند که می تواند سایر ملت ها را تهدید نمایند بدون اینکه خود مورد مخاطره قرار می بیند. (۱۳)

سمیر امین مردم جهان سوم را از سوی دولت های گ ۸ و گ ۷ و امپریالیستها (آمریکا ، اروپا و ژاپن) مورد مخاطره جدی می داند. (۱۴)

یک چنین تحلیلی هم نویسنده توانای هند خانم آروندا روی در این اواخر زمانی که خانم سدنی جایزه نوبل را دریافت می کرد، اعلام نموده است: " در حالیکه مبارزه برای کنترل ذخایر طبیعی جهان روز به روز جدی تر می شود، اقتصاد استعماری با خشونت های نظامی دوباره به زندگی بر می گردد. دنیای مدرن و متمدن وارث برده داری، استعمار و تسلیحات کشتار جمعی می گردد و کنترل بر اکثر منابع نفت جهان ، اکثر تسلیحات جهان،

زنان مسلمان در بند انتخاب اجباری همسر

برگردان: مرضیه دانش

۵ مارس ۲۰۰۵

روزنامه لحظه (ZEITPUNKT)

سالانه، هفتاد تا هشتاد دختر مسلمان جوان مقیم شهر برن (سوئیس)، برای ازدواج، از سوی خانواده هایشان مجبور به سفر به کشور هایشان می گردند. چون مقامات سوئیسی مانع ورود همسران این زنان می گردند، این عده به طور غیر قانونی وارد سوئیس می شوند. آنچه که در چارچوب بسته، اعتقادات و تعصبات خشک مذهبی و مرد سالار این خانواده ها می گذرد، غم انگیز بوده و مسئولین سوئیسی نسبت به آنچه که در مقابل چشمانشان رخ می دهد بی تفاوتند.

بر بستر نا همخوانی فرهنگی، در قلب اروپا در شهر برن سوئیس، در خانواده های متعصب مسلمان، دختران جوان از حق شرکت در میهمانی ها و دیسکوتک ها محروم بوده و بر اساس سنت های اسلامی، چه در کشورهای حوزه بالکان، پاکستان و یا آفریقای، این پدران هستند که با صغیر خواندن دختران خود، از بین خویشاوندانشان داماد را انتخاب و دخترانشان را ناچار به ازدواج با آنان میکنند. داماد های آینده حتما باید مسلمان بوده و همشهری و یا هم ولایتی خانواده دختر باشند. سرنوشت اغلب دختران جوان مسلمان مقیم شهر برن از قبل روشن است. آنان به محض رسیدن به سن ۱۴، ۱۵ سالگی به اجبار باید به کشورهای خود رفته، و پس از تن دادن به ازدواجی ناخواسته به طور غیرقانونی وارد سوئیس گردند.

آقای اتو الکساندر « Elexandra Otto » رئیس پلیس خارجیان در شهر برن می گوید: سالانه ۷۰-۸۰ نفر از دختران مسلمان به همراه همسرانشان به طور غیر قانونی وارد سوئیس می شوند. او می گوید که البته نوع دیگری از ازدواج مسلمانان در برن دیده می شود که در آن، مردان مسلمان برای گرفتن اجازه اقامت برای مدت پنج سال با زنان سوئیسی ازدواج کرده و پس از گرفتن اجازه اقامت و گذراندن این مدت از آنان طلاق گرفته و جهت ازدواج با دختر مورد نظر و هموطن خود راهی کشور هایشان گردیده و پس از ازدواج مجدد به سوئیس باز می گردند. رئیس پلیس خارجیان شهر برن می گوید: که تحقیقات ما نتوانسته ما را به این نتیجه برساند که، آیا مردان مسلمان هم وادار به ازدواج با هموطنانشان می شوند و یا اینکه تنها دختران ناچارند به ازدواج های ناخواسته تن دهند. وی همچنین اظهار می دارد که بسیاری از دختران تازه ازدواج کرده مسلمان، با مراجعه به ما از همسرانشان شکایت می کنند ولی به محض شنیدن صمیم ما به ارجاع پرونده اشان برای بررسی و طلاق، شکایات خود را پس می گیرند.

خانم گردا هوک « Gerda Huck » مسئول سازماندهی و انطباق فرهنگی شهر برن، ضمن ابراز اطلاع از وجود ازدواج های اجباری می گوید به محض مراجعه دخترانی که به زور وادار به ازدواج گردیده اند، ما سریعاً از طریق قانونی مسئله را پیگیری کرده و اقدامات لازم را به عمل می آوریم، گرچه سالهاست که مراکز مشاوره فرهنگی با این مسائل درگیر هستند. این مسائل به ویژه برای خانه زنان و مرکز مشاوره Farbina کاملاً شناخته شده هستند و سالانه دهها مورد ازدواج اجباری، از طریق دوستان، همکاران و یا مدارس دخترانه به مرکز مشاورتی Farbina گزارش می شود.

ازدواج های اجباری و عواقب ناشی از این ازدواجها، مشکلی است که ما به طور روزانه از طریق خانه زنان برن در جریان آن قرار داریم. از هر هفتاد زن مراجعه کننده به خانه زنان، بین ۳ تا ۵ نفر آنان را زانی تشکیل می دهند که وادار به ازدواج های اجباری گردیده اند.

خانم روزماری سافیل از حزب مسیحی مردم، در رابطه با ازدواج های اجباری معتقد است که باید جلوی اینگونه اقدامات پدر سالارانه گرفته شود. وی تاکید می کند که مسئله ازدواج اجباری نه خاص سوئیس بلکه سراسر اروپا را شامل می شود و در سراسر اروپا باید این مسئله مورد بررسی قرار گیرد. در طی دهسال اخیر میزان ازدواج های اجباری افزایش یافته و از عواقب فاجعه بار این ازدواج ها، قتل خانم سعیده « آ » و سلیمان در خانه اش و یا قتل « پلیدی » توسط پدرش در شهر برن است.

پرفسور « Stefan Tresel » کارشناس امور قضائی و حقوق بشر می گوید: این گونه قتلها (قتل های ناموسی) کاملاً جنائی محسوب می شوند و باید به عنوان قتل عمد مورد بررسی و مجازات قرار گیرند.

در بسیاری از موارد زنان شاکی، به دلیل ترس و ... شکایات خود را از همسرانشان پس گرفته بدین ترتیب، پلیس به دلیل نداشتن اسناد و مدرک کافی نمی تواند، بر اجباری بودن ازدواجها تاکید کرده و پرونده را به مراجع قضائی ارجاع داده تا مورد بررسی قرار دهند.

از طرفی دیگر چون خانه زنان و دیگر مراکز مشاوره خانوادگی متعهد به حفظ اسرار خانواده هستند نمی توانند. اسناد و اطلاعات را در اختیار پلیس و یا مراجع قضائی قرار دهند. خانم « ورا س » از مسئولین خانه زنان می گوید که ما به دلیل تعهدمان که سختگیرانه تر از حفظ اسرار توسط پزشک است، نمی توانیم اطلاعات لازم را در اختیار مراجع قضائی قرار دهیم، مگر بنا به درخواست فرد مراجعه کننده. به ویژه تا زمانی که زنان در خانه زنان بسر می برند.

واقعیت این است که از طریق امکانات دولتی و یا مالی تنها نمی توان جلوی ازدواج های اجباری را گرفت، انطباق فرهنگی که قرار است بزودی در پارلمان سوئیس مورد بحث و بررسی قرار گیرد، مسئله ازدواج های اجباری زنان را مد نظر داشته و تصمیم دارد در این رابطه قوانین سختگیرانه تری را به تصویب برساند. رشد افکار و آگاهی زنان و کندن آنان از فرهنگ عقب مانده و پدر سالارانه می تواند گامی اساسی در جهت از بین بردن ازدواج های اجباری باشد و در این راه، این زنان هستند که با پرداخت هزینه و البته با گذر زمان این امر را شندی و مقدور خواهند نمود.

اکثر ثروت و پول جهان، اکثر رسانه های جهان و ... شروع می گردد. (روزنامه دنیای جوان ۲۰۰۴، ۱۱، ۱۱).

منابع:

۱- هاینس وشترا: نقش (ک اس زت ا) در ایجاد سازمان همکاری های امنیتی در فضای اروپا در راه ائتلاف امنیتی؟ بادن بادن ۱۹۹۴ صفحه ۱۵۱ « interlocking institutions » -

۲- در همان کتاب صفحه ۱۵۲

Zbigniew Brzezinski: تنها قدرت جهان . Weinheim-Berlin 1997, S. 64 u. -41.3

Zbigniew Brzezinski: a.a.O., S. 65 -f.4

Zbigniew Brzezinski: a.a.O., S. 74 - f.5

Egon Bahr: راه آلمانی . München 2003, - S. 131.6

۷- حقوق مسیحیت و سیاست آمریکائی از اولین تا دومین دولت بوش : از سیاست و تاریخ زمان (جلد مخصوص پارلمان)

Michael Minkenber:Berlin, Nr. 46/2003 v. 10.11.2003, S. 30

۸- ریچارد پرله ، نگاه آمریکائی به جهان: چاپ انتشارات جامعه بانک داران آلمان : شکاف های آتلانتیکی و اروپائی : در برابر یک نظم نوین جهانی ؟ از:

(Elftes Gesellschaftspolitisches Forum der Banken. Schönhauser November 2003), Gespräche. 5./6 Berlin 2004, S. 32

۹- خودکشی دموکراسی آمریکائی از :

Chalmers Johnson: München 2003, S. 10

۱۰- Ebenda, S. 36.10 همان کتاب

۱۱- Nach ebenda, S. 11 u. 394.11 همان کتاب

۱۲- سمیر امین، کاپیتالیسم، جهانی سازی. از:

Marxistische Blätter. Essen, H. 4/1998, S. 48

۱۳- سمیر امین، حکمرانی در هم بر هم :

Hamburg 1992, S. 108

۱۴- سمیر امین : گنوسید سرمایه داری در: اوراقی

برای سیاست آلمانی و بین المللی:

Bonn, Nr. 7/2004, S. 823



پیروز باد همبستگی جهانی کارگران!

اول ماه مه، یازدهم اردیبهشت، روز همبستگی بین المللی کارگران به نیروهای کار و زحمت ایران و سراسر جهان خجسته باد.

در این روز کارگران به خیابانها می آیند تا پیروزی هایشان را جشن بگیرند، یاد مبارزات گذشته شان را گرامی بدارند و صفوف خود را برای پیکارهای آتی، تامین خواسته ها و مبارزات مشترکشان در راه ایجاد جهانی فارغ از ستم و بهره کشی فشرده تر سازند.

از اکوادور و مکزیک تا چین و فیلیپین، از آلمان و روسیه تا پرتغال و فرانسه، از ایران و ترکیه تا مصر و نیجریه، در کشورهای مختلف جهان، در هفته ها و ماه های گذشته، شاهد اشکال گوناگون مقاومتها و مبارزات کارگران و زحمتکشان در دفاع از حقوق و دستاوردهایشان در برابر تهاجمات تازه دولتها و سرمایه داران در زمینه تعطیلی واحدهای صنعتی و خدماتی صرفا بر مبنای سودجویی افزونتر انحصارات و سرمایه های بزرگ جهانی، در برابر تحدید و یا حذف حمایت ها و تامین اجتماعی مزد و حقوق بگیران و در برابر تحمیل ها و تضییقات برخاسته از سیاستهای لیبرالیسم افسارگسیخته بطور کلی، بوده ایم.

طبقه کارگر ایران که به واسطه استبداد دینی حاکم بر میهن مان از فشارها و محدودیتهای مضاعفی رنج می برد، به رغم همه صدمات سنگینی که طی سالهای گذشته متحمل گشته است، به مبارزه سرسختانه اش برای حقوق خود ادامه می دهد. در اثر تداوم و تشدید تهاجمات حکومت ملایان و سرمایه داران علیه باقی مانده حقوق کارگران و زحمتکشان، تعطیل و بسته شدن تعدادی دیگر از کارخانه ها به دلایل و بهانه های گوناگون، اخراج های وسیع بخش دیگری از شاغلان، تبدیل روزافزون قراردادهای استخدامی به قراردادهای موقت و رواج هر چه بیشتر پیمانکاری در بنگاه های دولتی و خصوصی، خارج کردن بخش بخش کارگران از حیطه شمول قوانین و مقررات کار و تامین اجتماعی، حذف باقی مانده حمایتهای شغلی عرفی و قانونی... و در یک کلام، حاکمیت بی حقوقی در مناسبات کار، شرایط کار و زندگی مزد و حقوق بگیران را بسیار دشوارتر کرده است. ضمن آن که بیکاری بیش از پنج میلیون جوان و جویای کار نیز جامعه ما را با معضل بی سابقه ای روبرو ساخته است.

اعتصابات، تجمعات و تظاهرات کارگران کارخانه های ایران خودرو، لوله سازی اهواز، الکترونیک رشت، ریسندگی و بافندگی فومنت، نساجی کردستان، پاکریس سمنان، پارس ایران گیلان، پارس مینو خرم دره، بهمن پلاستیک تهران، کارگاه نیروگاه اتمی بوشهر، معادن ذغال سنگ البرز غربی، کارگران و کارمندان کشت و صنعت مغان، و کارگران تعدادی از شهرداری ها، نمونه های برجسته حرکتهای اعتراضی کارگران ایران در برابر بیکارسازی ها، عدم پرداخت حقوق، حذف مزایا، عدم اجرای قانون و دیگر انواع حق کشی ها و تبعیضات رایج بوده که در موارد متعددی نیز به درگیری با نیروهای سرکوبگر رژیم انجامیده است.

طبقه کارگر ایران با آگاهی بیشتر به این واقعیت که در صورت تداوم پراکندگی صفوف خود قادر به مقاومت و مقابله با تهاجمات جدید دولت و سرمایه داران شریک و همدست آن نخواهد بود، حرکتهای متعددی را در بخشها و مناطق مختلف در جهت پی ریزی شکل های آزاد و مستقل کارگری آغاز کرده که انتشار بیانیه تعدادی از فعالان کارگری کشور در این باره در بهمن ماه گذشته و تشکیل " کمیته پیگیری ایجاد شکل های آزاد کارگری در ایران " از جمله آنها است. همان طور که جنبش دانشجویی میهن مان پس از تحمل دو دهه سرکوب و خفقان توانسته است در سالهای اخیر نخستین پایه های شکل های مستقل و دموکراتیک دانشجویی را ایجاد کند، کارگران ایران نیز به رغم همه فشارها و سرکوبگری های جمهوری اسلامی، برای پایه ریزی نهادهای صنفی آزاد و مستقل خود گام برمی دارند. این حرکت نویدبخش به حمایت نهادها و سازمانها و مجامع کارگری بین المللی و همه نیروهای آزادیخواه و پیشرو نیازمند است. در پرتو این مبارزات همبسته است که آزادی جان می گیرد و سوسیالیزم سنگ پایه هایش گذاشته می شود.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۳۸۴/۲/۹ - ۲۰۰۵/۴/۲۹

اتحاد کار

شماره ۱۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۴

مه ۲۰۰۵

ETEHAD KAR

MAY 2005

VOL 12. NO. 127

تماس با روابط عمومی سازمان:

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N°. 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرس سازمان در نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس پست الکترونیکی

info@etehadefedaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

